

روایت صلح؛ از کجا تا این جا؟

۸ صبح : عمر داودزی : در ماه های نخست که تصدی ریاست دفتر حامد کرزی رییس جمهور پیشین را عهده دار بودم (سال ۲۰۰۳ میلادی) در مصاحبه ای با فایننشیل تایمز گفتم که طالب دست ما است و همسایه ای آن را به دهن ما داده است. در پرسش بعدی خبرنگار که طالب را تروریست و افراطگرا خواند و راه حل پرسید، گفتم: همه طالب ها تروریست نیستند؛ در میان شان، برخی معتدل و شماری معتدل تر نیز وجود دارند. توضیح این بود که معتدل تر کسانی اند که در کابل زنده گی می کنند و معتدل هم طالب هایی اند که منتظر دعوت اند تا دوباره به زندگی مسالمت آمیز در زیر سایه دولت جمهوری اسلامی افغانستان برگردند.

چند روز بعد از آن مصاحبه، یک تیم امریکایی به ارگ آمد و به رسم احتجاج به رییس جمهور گفت که طالبان تروریست اند و با سایر تروریستان چون القاعده تفاوتی ندارند. همچنان یادآوری کرده بودند که باید حرف مصالحه مطرح نشود. افزوده بودند که رییس دفترتان در مصاحبه ای از موجودیت طالبان معتدل و معتدل تر یادآوری کرده است.

بعد از آن رییس جمهور کرزی در مورد موقف امریکایی ها برای یادآوری کرد و به شکل مشورت برایم گفت که در این زمینه احتیاط کنم. به همین دلیل برای مدت ها از مصاحبه با رسانه ها ابا ورزیدم.

به این باورم که در برخورد با گروه طالبان از نخستین روزهای بعد از شکست، روش نادرست روی دست گرفته شد. اولین اشتباه این بود که طالبان در کنفرانس بن و بعد از آن گروهی شکست خورده مطلق محسوب شدند و از تمام محاسبات سیاسی کشور حذف گردیدند.

چند ماه بعد از گفت و گو با فایننشیل تایمز در اواخر سال ۲۰۰۴ میلادی، یک شخص به واسطه ای احسان الله کامهوال نزد آمد و گفت که مرا ملای کلان اکوره ختک روان کرده است. پیامش این بود که ۱۶ طالب، به شمول جلال الدین حقانی که بعدا شبکه حقانی را ایجاد کرد و ۱۲ والی نام نهاد طالبان می خواهند وارد گفت و گو برای مصالحه شوند.

موضوع را با رییس جمهور کرزی در میان گذاشتم. آقای کرزی گفت که ما اختیاری نداریم، با زلمی خلیل زاد در میان بگذار. جریان با او مطرح شد، فهرست اشخاص نیز برای شان سپرده شد. وی فرصت خواست تا آن اشخاص و افراد مورد بررسی قرار گیرند. سرانجام بعد از سه ماه، آقای خلیل زاد نتیجه بررسی هایش را گفت که این اشخاص مشکلی ندارند، وارد مذاکره شده می توانید. این درست زمانی بود که من من حیث سفیر در جمهوری اسلامی ایران تعیین شده بودم و مرحوم حضرت صبغت الله مجددی ریاست کمیسیون تحکیم صلح را بر عهده گرفته بود. من شخص رابط را خواستم و برایش گفتم که امریکایی ها با این افراد مشکلی ندارند و کرزی صاحب گفته است که با حضرت صاحب وارد گفت و گو شوید. متأسفانه شخص متذکره نپذیرفت که با حضرت صاحب وارد گفت و گو و مذاکره شود. برایم گفت تنها حاضر بودیم که با کرزی صاحب و خودت در این بخش وارد گفت و گو شویم. از این فرصت نیز نتوانستیم به موقع استفاده کنیم. البته بعد از ختم ماموریت من حیث سفیر در ایران، زیاد تلاش کردم تا آن شخص رابط را دوباره پیدا کنم، مگر هیچ گاه موفق نشدم.

دو سه سال بعد، روابط پاکستان و افغانستان تیره شد. ترک ها پیش قدم شدند تا روابط را دوباره احیا کنند. به همین منظور در ماه اپریل سال ۲۰۰۷ میلادی نشست سه جانبه (افغانستان، پاکستان و ترکیه) در انقره برگزار گردید که در آن رییس جمهور کرزی و رییس جمهور پاکستان پرویز مشرف اشتراک نمودند. در

این نشست فیصله صورت گرفت تا لویهجرگه امن منطقه‌ای پاکستان و افغانستان در کابل برگزار شود. ترتیبات تدویر لویهجرگه در کابل گرفته شد.

جرگه امن منطقه‌ای پاکستان و افغانستان که در خیمه لویهجرگه دایر گردید، اقدام دیگری در راستای برقراری صلح بود که پاکستان برخلاف وعده قبلی، متأسفانه آن را جدی نگرفت و تا نصف از اشتراک در آن ابا ورزید. مگر در میانه و به گمان اغلب بر اثر مداخله امریکا، پرویز مشرف حاضر شد تا در آن اشتراک نماید.

سال بعد زمانی که در ایالات متحده امریکا باد برنده شدن بارک اوباما وزیدن گرفت و فصل جدیدی باز شد، مک کرستل فرماندهی نیروهای امریکا و ناتو را در افغانستان بر عهده گرفت. روزی آقای کرستل نزد رییس جمهور کرزی آمد و در ملاقاتی که با آقای کرزی داشت گفت که در مبارزه با «شورشیان» ضرورت به افزایش سی هزار نیرو است. رییس جمهور کرزی تاکید نمود که به جای افزایش نیروهای امریکایی بهتر است پول بالای نیروهای امنیتی و دفاعی افغانستان مصرف شود، مگر مک کرستل در پاسخ گفت که ما نیروها را بیش‌تر می‌سازیم تا طالبان را چنان تضعیف کنیم که «دم در میان پاهای» یا به اصطلاح «سرشان خم» به میز مذاکره حاضر شود. من که در همین ملاقات حضور داشتم، گفتم پیش از این از جانب ایالات متحده امریکا به طالبان عناوین «دشمن و تروریست» به کار می‌رفت، اما امروز لفظ «شورشی» استفاده می‌شود. پرسش من این بود که آیا این یک تغییر در پالیسی است؟ مک کرستل در پاسخ تایید کرد که کاربرد این لفظ تغییر در پالیسی ایالات متحده امریکا است. این تغییر پالیسی، رویکرد آن کشور را در جنگ افغانستان کاملاً دگرگون ساخت.

ایالات متحده امریکا به این نتیجه رسیده بود که طالبان دیگر تروریست نیستند، بل شورشی‌اند و آن کشور حاضر است با این گروه وارد گفت‌وگو و مذاکره شود. این یک جهش بزرگ بود.

لویهجرگه مشورتی:

در رویکرد جنگ و صلح ایالات متحده امریکا زمانی تغییر رونما گردید که جنگ به شکل باورنکردنی به درازا کشید و پیروزی از راه جنگ برای‌شان دشوار می‌نمود. در این هنگام، بحث‌های صلح آهسته‌آهسته در جامعه شکل گرفت و گروه‌های مختلف مردمی و سیاسی از طرق مختلف دیدگاه‌های خود را بیان می‌نمودند. در این هنگام جامعه مدنی و گروه‌های مختلف بیش‌تر هراس خود را از قربانی شدن ارزش‌ها و دست‌آوردهای نظام پساطالبانی مطرح می‌کردند تا مبادا دست‌آوردهایی که در سال‌های اخیر در زمینه‌های آزادی‌ها، حقوق بشر، حقوق زنان و غیره به وجود آمده است، با چالش مواجه گردد.

رییس جمهور کرزی در پی راه‌هایی برآمد تا با طالبان در پیوند به صلح گفت‌وگوها صحبت کند، اما در عین زمان لازم می‌دانست تا نظریات اقشار مختلف جامعه را توحید نماید و اجماع ملی و سیاسی به وجود بیاورد. بهترین راه برای رسیدن به این مهم در قانون اساسی تصریح شده بود که همانا برگزاری ريفراندم یا نظرسنجی عمومی بود، مگر اوضاع امنیتی و سایر نیازهای آن مساعد نبود. یگانه راه رسیدن به این هدف و هم‌چنان به دست آوردن صلاحیت رفتن به مصالحه، تدویر لویهجرگه مشورتی بود.

رییس جمهور کرزی بعد از مشورت با شماری از رهبران سیاسی، در سال ۲۰۱۰ میلادی گروهی را توظیف نمود تا لویهجرگه عنعنه‌ای را برگزار کند. در آن زمان من به گونه منظم با شهید استاد برهان‌الدین ربانی دیدارهایی داشتم. البته روابط من با استاد شهید در انتخابات ۲۰۰۹ صمیمی‌تر و بهتر شده بود. در یکی از دیدارها استاد شهید برایم گفت که احساس بد دارد که بعد از مرگ در اذهان ملت به عنوان رییس جمهور جنگ یا من‌حیث یکی از طرف‌های جنگ‌های داخلی در کشور، باقی بماند. من برای‌شان گفتم که

ایا می‌خواهید در روند صلح با طالبان و حزب اسلامی به رهبری حکمتیار نقشی ایفا کنید؟ در پاسخ گفتند که بلی. افزودند که از چندی به این سو در این زمینه فکر نیز می‌کنند.

من جریان این گفت‌وگو را با آقای کرزی در میان گذاشتم. مورد پذیرش و پسند آقای کرزی قرار گرفت و از من خواست تا ملاقاتش را با استاد ربانی تنظیم کنم. در این ملاقات رییس جمهور کرزی به استاد ربانی ریاست لویه‌جرگه عنعنه‌ای را پیشنهاد کرد که از جانب استاد شهید پذیرفته شد.

این لویه‌جرگه عنعنه‌ای از دوم الی چهارم جون ۲۰۱۰ در خیمه لویه‌جرگه در شهر کابل برگزار شد.

لویه‌جرگه عنعنه‌ای در پایان کار به رییس جمهور صلاحیت داد تا با طالبان در مورد صلح مذاکره کند. علاوه بر آن، ۶۷ سفارش به شمول ایجاد شورای عالی صلح جهت پیش‌برد امور صلح را، پیشنهاد کرد. جرگه پیشنهاد داشت تا به منظور نشان دادن حسن نیت تعدادی از طالبان زندانی نیز آزاد گردند، مشروط به این‌که این طالبان روابط خود را با گروه‌های تروریستی قطع کرده و در روند صلح اشتراک کنند.

ایجاد شورای عالی صلح:

با ختم شدن لویه‌جرگه عنعنه‌ای، رییس جمهور کرزی به مشورت‌های خود در داخل و خارج کشور ادامه داد. در نتیجه شورای عالی صلح را با ۷۸ عضو تاسیس نمود. شهید استاد برهان‌الدین ربانی به حیث رییس شورا و معصوم استانکزی به حیث رییس دارالانشا تعیین گردیدند. کشورهای تمویل‌کننده با اشتیاق کامل و سخاوت‌مندانه شورا را تمویل کردند. ذوق‌زده‌گی عجیبی به وجود آمده بود. احساس می‌شد که صلح در یک قدمی قرار گرفته است. شورا به ایجاد تشکیلات و پلان‌گذاری آغاز کرد و تلاش‌ها را آغاز نمود تا با سیاسیون مشورت‌هایی انجام گیرد و از این طریق اجماع مورد نیاز به وجود بیاید. من شخصا نیز مشتاق بودم تا در روند ملی صلح نقشی ایفا نمایم تا اگر بتوانم در این زمینه کار موثری انجام دهم.

دکان‌دار کویته در لباس دومین رهبر بلندپایه طالبان:

در اواخر ۲۰۰۹ و اوایل ۲۰۱۰ میلادی روزی محمدحنیف اتمر، وزیر داخله آن زمان، نزد رییس جمهور کرزی آمد و به آقای کرزی گفت که شخص ارتباطی ملا اختر محمد منصور آمده و از آقای منصور پیامی آورده است. بعدا آقای کرزی با این نماینده ملا منصور هم دید. وی به آقای کرزی گفت که ملا منصور می‌خواهد نزد شما بیاید. در این جریان که من به حیث رییس دفتر رییس جمهور ایفای خدمت می‌کردم، شک و تردید خود را مبنی بر این‌که ممکن این نماینده قلبی باشد، به آقای کرزی گفتم.

بعد از آن، برای مدتی کوتاه من، آقای مدبر و آقای مشاهد در یک سفر رسمی عازم فرانسه شدیم. با برگشت آگاه شدم که ملا منصور آمده و با رییس جمهور کرزی ملاقات کرده است. آقای اتمر در این زمان از سمت وزارت داخله استعفا داده بود. مسوول محافظت رییس جمهور (پی.پی.اس) شکایت کرد که بر اثر هدایت و پافشاری اجازه تلاشی نداشتند و این مهمان بدون تلاشی به ملاقات رییس جمهور رسیده بود.

شخصی که خود را ملا اختر محمد منصور معرفی کرده بود، خواسته بود تا از جریان ملاقات وی با رییس جمهور عکس گرفته نشود، با وجود آن‌ما، به شکل محرم عکس‌هایی برداشته شده بود. من وقتی عکس‌ها را دیدم، آقای کرزی را آگاه ساختم که این شخص قلبی بوده، ملا اختر محمد منصور نیست.

چند روز بعد، با خبرنگار واشنگتن پست گفت‌وگو داشتم. پرسید که گفته می‌شود آقای کرزی با ملا منصور دیدار کرده است. من گفتم که اکثر بزرگان طالبان را می‌شناسم و آن شخص ملا منصور نبود.

خبرنگار و اشنگتن پوست گفت که گفته می‌شود کدام دکان‌دار کویته بوده است. بعد از این مصاحبه برای نخستین بار در واشنگتن پوست نشر شد که آقای کرزی با آدمی قلبی ملاقات کرده است.

سال‌ها بعد، متحدان ما از کشوری که در آوردن ملا اختر محمد منصور قلبی همکاری کرده بود، برای گفتند کار خوبی شد که همان وقت موضوع قلبی بودن ملا منصور را افشا کردید. افزودند، در آن زمان ما ناراحت شدیم، اما بعدا دانستیم که اگر چنین نمی‌شد، شاید واقعه مشابه ترور استاد ربانی به آقای کرزی صورت می‌گرفت.

سفر استاد ربانی به پاکستان:

بعد از این‌که استاد برهان‌الدین ربانی من‌حیث رییس شورای عالی صلح به کارش آغاز کرد، در دسامبر ۲۰۱۰ سفری به اسلام‌آباد داشت تا همکاری پاکستان را جهت فراهم کردن زمینه گفت‌وگو با طالبان جلب کند. در آن زمان، برای هر نوع گفت‌وگو با طالبان، یگانه آدرس، مراجعه به اسلام‌آباد بود. در این سفر، پاکستانیان به استاد شهید وعده همکاری همه‌جانبه دادند.

در برگشت به کابل، آقای ربانی به آقای کرزی پیشنهاد کرد که به منظور پیش‌برد بهتر امور مربوط به صلح نیاز است تا یک نماینده شورای عالی صلح در سفارت افغانستان در اسلام‌آباد موجود باشد و یا مکانیزم دیگری به کار برود تا امور صلح به گونه منظم با پاکستان پی‌گیری شود. آقای کرزی مفکوره‌ای دیگر را مطرح ساخت و گفت که ما به یک دیپلمات ارشد نیاز داریم که من‌حیث نماینده خاص و سفیر در اسلام‌آباد تعیین گردد و توانایی رهبری روند صلح را در اسلام‌آباد داشته باشد.

در این زمان که من تصدی ریاست دفتر رییس جمهور کرزی را داشتم، در گفت‌وگویی آقای کرزی از من خواست تا به منظور رهبری روند صلح در اسلام‌آباد و جلب همکاری‌های آن کشور در راستای مصالحه با طالبان به حیث سفیر و نماینده خاص کار کنم. به تاریخ ۲۷ اپریل ۲۰۱۱ ماموریت خود را با محوریت صلح در اسلام‌آباد آغاز کردم. به تاریخ ۲ می‌ساعاتی پیش از این‌که اعتمادنامه‌ام را به رییس جمهور پاکستان آقای زرداری پیشکش کنم، اسامه بن لادن توسط نیروهای ویژه امریکا در خاک پاکستان کشته شد.

نزدیک به یک ماه بعد از آغاز کارم، سفر رییس جمهور کرزی به تاریخ ۱۱ و ۱۲ جون ۲۰۱۱ به اسلام‌آباد صورت گرفت. تدابیر خاص برای این سفر تدارک گرفته شده بود تا میان هیات دو طرف بحث‌های عمیق در پیوند به صلح صورت گیرد. از جانب حکومت پاکستان پذیرایی گرم صورت گرفت.

دو نشست که در این سفر میان دو طرف صورت گرفت در روابط دو جانبه افغانستان و پاکستان بی‌سابقه بود.

در جریان این سفر جلسه خصوصی برگزار شد که در آن از جانب افغانستان رییس جمهور کرزی، شهید استاد برهان‌الدین ربانی و من و از جانب پاکستان سیدیوسف رضا گیلانی صدراعظم، اشفاق کیانی لوی درستیز، احمدشجاع پاشا رییس‌آی.اس.آی و حنا ربانی کهر وزیر خارجه حضور داشتند. در پایان این نشست، جنرال کیانی موقف جانب خود را چنین جمع‌بندی کرد: رهبران ملکی و نظامی پاکستان در پایان ماه اکتبر از افغانستان دیدن خواهند کرد و به حکومت افغانستان نقشه راه را شریک می‌کنند، بر اساس آن در جریان شش ماه آینده در رابطه به صلح به یک راه حل سیاسی خواهیم رسید. در جریان این مدت طالبان به یک جریان سیاسی مبدل خواهند شد تا در انتخابات آینده ریاست جمهوری (۲۰۱۴) اشتراک کنند.

برخورد جانب پاکستان در جریان این دیدارها نسبت به سابق بسیار متفاوت بود، چنان‌که در جریان ۱۱ سال برای نخستین بار در رابطه به صلح و همکاری پاکستان این‌قدر خوشبین نشده بودیم. پاکستانیان چنان با اطمینان صحبت کردند که برای ما چنین ذهنیت ایجاد شده که در شش ماه در کشور صلح برقرار خواهد شد.

پاکستان به گونه واضح وعده کرد که گفت‌وگو میان طالبان و شورای عالی صلح را تسهیل می‌کنند. در برگشت رییس جمهور کرزی از پاکستان خیلی خرسند به نظر می‌رسید، اما در عین زمان منتظر نتایج بود.

مدتی بعد از این پیش‌رفت‌ها (۲۰ سپتمبر)، استاد برهان‌الدین ربانی در یک واقعه تروریستی در کابل ترور شد. آقای کرزی انگشت به سوی پاکستان نشانه کرد و آی.اس.آی را مسوول ترور استاد خواند. سپس شواهدی مبنی بر این‌که پلان ترور استاد شهید در کویته پاکستان طراحی شده بود، به مسوولان پاکستانی سپرده شد. یک فرصت بزرگ برای صلح از بین رفت. پاکستان نیز بالمقابل بازی ملامت‌سازی را آغاز کرد. این واقعه تمام موضوعات صلح را برهم زد و نشان داد که روابط افغانستان و پاکستان استوار بر حوادث است و هر آن ممکن برهم بخورد و تغییر کند. دشمن روند صلح که در خاک پاکستان مقیم بود توانست پیش‌رفت‌های صلح را ضربه بزند و به این هدف خود رسید.

در این زمان علاقه‌مندی من به ادامه کار در اسلام‌آباد شدیداً کاهش یافت. به رییس جمهور کرزی گفتم که نیاز نیست به این ماموریت ادامه بدهم. به این نتیجه رسیده بودم که روند صلح با شهید استاد برهان‌الدین ربانی در تپه وزیر محمد اکبر خان دفن گردید.

با تاکید رییس جمهور کرزی به ماموریتم در اسلام‌آباد ادامه دادم، اما روند صلح دیگر هیچ‌گاه به مرحله‌ای که استاد ربانی رسانده بود، نرسید. تلاش من این بود که روابط کابل - اسلام‌آباد را دوباره احیا کنم، مگر علاقه‌مندی‌ام نسبت به گذشته کم شده بود.

در جریان یک ماه موفق شدم که نخست‌وزیر پاکستان آقای گیلانی را قانع سازم تا جهت فاتحه و آغاز دوباره گفت‌وگوها از کابل دیدن کند، اما بنا بر برخی برخوردهای غیردیپلماتیک وزارت خارجه آن زمان افغانستان از طریق رسانه‌ها، آقای گیلانی حاضر نشد تا به کابل سفر کند.

ما در پی بهبود روابط دو کشور بودیم و در جست‌وجوی گزینه‌ها شدیم تا به این هدف مهم برسیم. در همین زمان آقای کرزی در جریان گفت‌وگو با تلویزیون جیوی پاکستان در پاسخ به پرسشی گفت که اگر امریکا یا هند بالای پاکستان حمله کند من در کنار پاکستان خواهم ایستاد. با وجود این هم، متأسفانه مقامات پاکستان در رابطه به ثبات افغانستان در روابط با پاکستان تردیدهای پیدا کرده بودند.

در آخرین تلاش برای بهبود روابط دو کشور که اسباب برقراری صلح را فراهم بسازد، به تاریخ ۱۶ - ۱۸ فبروری ۲۰۱۲ سفر دیگر رییس جمهور کرزی را به اسلام‌آباد تنظیم کردیم. سعی کردم تا این سفر را نسبت به گذشته متفاوت بسازیم، به همین منظور آقای کرزی با تعداد زیاد بزرگان سیاسی و مذهبی به شمول رهبر اپوزیسیون سیاسی آن کشور آقای نواز شریف دیدار کرد.

در ملاقاتی که با جانب پاکستان صورت گرفت، از جانب آن کشور نخست‌وزیر گیلانی، اشفاق کیانی لوی درستی‌ز و احمدشجاع پاشا رییس آی.اس.آی و از جانب افغانستان رییس جمهور کرزی، نویسنده این متن (داوودزی) و یک تن دیگر حضور داشتند. در این نشست پاکستان توپ را به میدان ما واگذار کرد و از رییس جمهور کرزی خواست تا نقشه راه مشخص بسازد و نقش پاکستان را در روند صلح افغانستان در آن واضح سازد.

در جریان این ملاقات، آقای کرزی از پاشا خواست تا نامه وی را به ملا به عمر انتقال دهد و پاسخ ملا عمر را نیز دوباره بیاورد. پاسخ پاشا این بود که نامه آقای کرزی را به هر رهبر دیگر طالبان رسانده می‌تواند، به استثنای ملا عمر. به گونه واضح برای ما گفت که سازمان آی.اس.آی با تمام رهبران طالب در تماس است، به استثنای ملا عمر. وقتی آقای کرزی به تقاضای خود بسیار پافشاری کرد، پاشا گفت تلاش می‌کند این کار را انجام دهد. این مقامات یک هفته بعد با من تماس گرفتند و گفتند که در رابطه به محل بودوباش ملا عمر هیچ گونه معلومات ندارند.

بعد از همین ملاقات، برای نخستین بار نخست‌وزیر پاکستان موافقه نمود تا به شکل عمومی بالای طالبان صدا کند که به روند صلح بپیوندند که به این وعده خود نیز عمل کرد.

با برگشت به کابل، نقشه راه توسط رییس جدید شورای عالی صلح آقای صلاح‌الدین ربانی تهیه و طی سفری به اسلام‌آباد به مسوولان پاکستانی سپرده شد. در نقشه راه واضح شده بود که جانب پاکستان چه اقداماتی را انجام دهد. یک تقاضای شورای عالی صلح رهایی چهار فرمانده ارشد طالبان بود که در آن زمان در پاکستان زندانی بودند. در صدر فهرست ملا برادر بود. دیگران عبارت بودند از ملا ترابی، ملا گل‌آغا و حافظ منصورالحق فرزند مولوی خالص. پاکستانیان با قاطعیت از رهایی ملا برادر ابا ورزیدند، اما دیگران را آزاد ساختند. مگر فرماندهان رها شده طالبان در روند صلح هیچ گونه کمکی نکردند، برعکس آن‌ها دوباره به صفوف طالبان پیوستند. پاکستان بر اساس تقاضای شورای عالی صلح افغانستان ۶۰ تن طالب دیگر را نیز رها کرد که اکثریت آن‌ها بعداً صفوف نظامی طالبان را رهبری می‌کردند.

سفر به کویته پاکستان:

در ۱۶ فبروری ۲۰۱۳ در کویته پاکستان یک انفجار انتحاری بزرگ رخ داد که تعداد هزاره‌های افغانی‌الاصل مقیم آن شهر در اثر آن به شهادت رسیدند. بعد از مشورت با رییس جمهور کرزی، من که سفیر و نماینده رییس جمهور افغانستان بودم، شخصا به خاطر کمک به افغان‌های آسیب‌دیده این واقعه خواستار سفر از اسلام‌آباد به کویته شدم. دو هفته وقت گرفت تا مسوولان پاکستانی به من اجازه سفر دادند. گروه بزرگ پولیس پاکستانی مرا همراهی می‌کردند. در شهر کویته با بزرگان افغانان مهاجر از اقوام مختلف ملاقات کردیم. یکی از مشران کندهار مرا جهت صرف نان شب به خانه‌اش که در پشتون‌آباد کویته بود، دعوت کرد. پشتون‌آباد منطقه‌ای است که اکثریت رهبران طالبان نیز در آنجا زنده‌گی می‌کردند. همراهان امنیتی من (پولیس پاکستان) برایم اجازه نمی‌دادند تا به آن منطقه بروم. وقتی من بسیار پافشاری کردم، پذیرفتند، اما مشروط بر این‌که از خیر نان شب بگذرم و جهت صرف نان چاشت بروم.

روز بعد وقتی به آن منطقه رسیدیم، من به وضوح می‌دیدم که طالبان افغان در آن شهر قدم می‌زدند. این منطقه بسیار شبیه پشاور در دهه ۱۹۸۰ بود که مجاهدین در آن گشت‌وگذار می‌کردند.

زمانی که به محل دعوت‌کننده رسیدیم، صاحب خانه گفت که از شب گذشته تا حال تحرکات زیادی در منطقه‌شان به چشم می‌خورد. به طالبان خبر داده شده بود که در نزدیکی‌های آن ساحه از عبور و مرور جلوگیری کنند. من از صاحب خانه خواستم که یک روز عادی را برایم مجسم بسازد. وی گفت که یک سال قبل پدرش فوت کرده بود که به استثنای ملا عمر، تمام رهبران طالبان در فاتحه اشتراک کرده بودند. من در مورد ملا عمر پرسیدم، پاسخ داد که هیچ‌گاه ملا عمر را در این منطقه ندیده است و احساس نکرده که وی در این منطقه بوده باشد، در حالی که سایر رهبران طالبان را یا مستقیم دیده است یا هم در وقت گشت‌وگذار در بازار.

در اوایل ۲۰۱۱ میلادی مارک گروسمن، نماینده ویژه ایالات متحده امریکا برای افغانستان و پاکستان، نزد رییس جمهور کرزی آمد. در دیداری که صورت گرفت، من نیز حضور داشتم. گروسمن به آقای کرزی خبر داد که قطری‌ها و آلمانی‌ها با طالبان رابطه ایجاد کرده‌اند و این‌که چندین نشست میان‌شان صورت گرفته است. گروسمن افزود، طالبان می‌خواهند با امریکا در رابطه به صلح گفت‌وگو و نشست داشته باشند، اما بدون اجازه خودت (آقای کرزی) با طالبان ملاقات نمی‌کنیم. رییس جمهور کرزی به گروسمن گفت با طالبان یک بار نشست کنید، به شرط این‌که نشست دوم طالبان با ما باشد.

چندی بعد نماینده خاص آلمان نزد رییس جمهور کرزی آمد و توضیح داد که قرار است جلسه یادشده در آن کشور دایر شود. پیشنهاد کردند برای احتیاط و آگاه بودن از وضعیت نماینده دولت افغانستان در محل جلسه حضور داشته باشد. آقای کرزی انجنیر ابراهیم سپین‌زاده، معاون مشاوریت امنیت ملی را فرستاد. وی در جریان نشست در هوتل محل نشست حضور داشت.

چند ماه بعد مارک گروسمن به کابل آمد و در رابطه به محتوای نشست میان طالبان و امریکاییان گزارش داد. گروسمن بیان کرد که نشست محتوای جالب نداشت. در عین زمان خبر داد مبنی بر این‌که طالبان حاضر نیستند تا با نماینده‌های حکومت افغانستان دیداری داشته باشند. بعد از این گفت‌وگو، موضوع به سردی گرایید.

روابط میان امریکاییان و طالبان به پیش رفت، مگر در ظاهر و به حکومت افغانستان این روابط سرد نشان داده می‌شد. قابل ذکر است که این روابط به شکلی از اشکال بیش‌تر اوقات وجود داشت، اما به ندرت ابلاغ گردیده بود.

سرانجام گفت‌وگوها به جایی رسید تا برای طالبان در قطر دفتر تاسیس گردد. رییس جمهور کرزی به هدف این‌که طالبان از تأثیرات پاکستان رهایی یابند، همیشه طرفدار ایجاد دفتر برای طالبان در قطر بود. زمانی که موضوع افتتاح دفتر طالبان در قطر توسط نماینده خاص امریکا به آقای کرزی مطرح گردید، توسط آقای کرزی با پیشانی باز پذیرفته شد؛ حتا از این ناحیه خیلی خوشحال و ذوق‌زده شده بود.

سرانجام دفتر سیاسی طالبان در قطر افتتاح شد. فردای آن روز سهیل شاهین با من از طریق تلفن به تماس شد. آقای شاهین گفت، می‌خواهند در مشورت‌های خود را با چهره‌های ملی باز کنند و گفت که می‌خواهد این روند را با من من‌حیث یک افغان نه من‌حیث سفیر دولت افغانستان در اسلام‌آباد، آغاز کنند. از من خواستند تا به این منظور سفری به قطر داشته باشم.

شام همان روز به منظور اخذ اجازه از آقای کرزی تماس گرفتم. ناظر حسین رحیمی، سکرتر خاص رییس جمهور، برایم گفت که رییس صاحب (آقای کرزی) شدیداً قهر اند و وضعیت تغییر کرده است.

تغییر وضعیت این بود که بعد از افتتاح دفتر سیاسی طالبان در قطر، شماری از همکاران نزدیک به آقای کرزی گفته بودند که بلند شدن بیرق طالبان در دفتر قطر مشابه ایجاد دولت‌های فلسطین و استراییل است و نباید اجازه نصب پرچم برای طالبان داده شود و نباید دفتر با جشن و سرود افتتاح می‌شد.

بر اساس این مشورت، تصمیم رییس جمهور کرزی تغییر کرد و از امریکاییان خواست تا هرچه زودتر دفتر قطر بسته شود. این بود که دفتر رسماً مسدود شد، مگر واقعیت چیزی دیگری بود و آن این‌که تمام روند در پشت پرده میان امریکاییان و طالبان جریان داشت.

روزی از خط دیورند در تورخم گذشتیم از پشاور عازم ننگرهار بودیم. در راه توسط گروه دزدان اختطاف شدیم، من را نشاخنند و بعد از دو ساعت رها کردند. این رویداد در سال ۱۹۹۵ میلادی به وقوع پیوست. طالبان در برخی مناطق افغانستان بروز کرده بودند، مگر به ننگرهار نرسیده بودند. در آن زمان فعالیت‌های کمیته سویدن در افغانستان توسط سه دفتر ساحوی، زون مرکزی و شرقی، زون جنوب غرب و زون شمال اجرا می‌شد. مسوولیت زون مرکزی و شرقی کمیته سویدن را من عهده‌دار بودم که دفتر ما در شهر جلال آباد موقعیت داشت.

من قبل از این، همیشه وقتی از پشاور به ننگرهار می‌آمدم، به والی آن زمان حکومت مجاهدین حاجی قدیر تماس می‌گرفتم، وی به تورخم به استقبال ما محافظان می‌فرستاد مگر در این روز مخابره کار نکرد و ما نتوانستیم با والی ننگرهار به تماس شویم.

بعد از وقوع این رویداد، عمر عزیزی مسوول زون جنوب غرب که دفترشان در غزنی بود با من تماس گرفت و خبر داد که طالبان ولایت غزنی را تصرف کردند، خودش وظیفه را ترک کرده بود، به من نیز توصیه کرد تا از افغانستان بیرون شوم و دفتر ساحه‌ای را نیز از ننگرهار به پشاور انتقال دهم.

روزی رییس سازمان ملل متحد و مسوول بخش انکشافی آن سازمان برای افغانستان که با هم رفاقت داشتیم، به ننگرهار سفر کرد. از من پرسید که آیا در وظیفه‌ام خوش هستم؟ نگرانی‌ام را از وضعیت برایش توضیح دادم. پیشنهاد نمود که به اسلام‌آباد و در چوکات سازمان ملل متحد کار کنم. پذیرفتم و در بلندرته‌ترین پست در چوکات سازمان ملل برای یک افغان، به کارم آغاز کردم.

چند ماه بعد، بهار ۱۹۹۶ میلادی، سازمان ملل متحد نشستی را در ولایت فراه در پیوند به برگشت مهاجرین افغان، دایر کرد. عزم سفر فراه کردم. در میدان هوایی هرات از طیاره پایین شدم. هرات و قندهار تحت تسلط طالبان بود اما کابل از تصرف حکومت مجاهدین خارج نشده بود. از میدان هوایی هرات یک امریکایی مربوط سازمان ملل متحد نیز در سفر با من همراه شد. ما توسط موتر از هرات به جانب فراه می‌رفتیم که در راه در شیندند یک پوسته طالبان ما را توقف داد. راننده‌ی ما به طالب گفت که ما مربوط سازمان ملل متحد هستیم و برای ما اجازه نیست تا شخص مسلح را در موترمان انتقال دهیم. طالب از ما خواست که فقط خوراک یا آذوقه را به پوسته بعدی‌شان برسانیم. ما خریطه آذوقه را گرفتیم. وقتی حرکت کردیم من از روی کنجکاوای دهن خریطه را باز کردم تا داخل آن را ببینم. یک عدد بادنجان رومی، یک عدد پیاز، دو عدد بادنجان سیاه و در یک خریطه کوچک‌تر یک مقدار روغن داشته‌های داخل خریطه را تشکیل می‌دادند.

بعد از دیدن محتوای آن خریطه، بحث من با امریکایی روی این بود که طالبان چقدر ساده زیست استند در حالی که مجاهدین از امکانات بسیار زیادی برخوردار اند. این نخستین برخورد ما با طالب بود. هنوز کابل توسط طالبان تصرف نشده بود که در جمع هیأت سازمان ملل متحد که از نیویارک آمده بودند، به قندهار سفر داشتیم. با والی طالبان در قندهار، ملا حسن رحمانی، ملاقات مفصل صورت گرفت. مجلس با ملا حسن ساعت‌ها ادامه پیدا می‌کرد وی اما هیچ گاه عادت به یادداشت‌برداری نداشت. مگر وقتی بعد از شنیدن صحبت‌های فراوان، دهن به سخن می‌گشود، با تسلسل باورنکردنی، البته با منطق خودش، در رابطه به صحبت‌های مقابل پاسخ و توضیح ارایه می‌کرد.

در وقت صرف نان چاشت، سفره روی زمین هموار گردید، کاسه‌های شوربا روی سفره گذاشته شدند. من، ملاحسن و یک طالب افغان بودیم متباقی چهار پنج تن خارجی‌ها حضور داشتند. خارجی‌ها وقتی کاسه‌های شوربا را دیدند، پرسیدند؛ اگر این سوپ است باید به هر نفر یک کاسه و قاشق باشد، در حالی که به هر سه نفر یک کاسه گذاشته شده است. من رهنمایی کردم که باید نان در شوربا میده شود، سپس از هر کاسه سه نفر نوش جان کنند.

خارجی‌ها نخستین بار بود که چنین غذا و شیوه صرف نمودن غذا را تجربه می‌کردند و بسیار عجیب به نظرشان آمده بود. وقت بازگشت، خارجی‌ها در طیاره برایم از مزه شوربا بسیار توصیف کردند و این که طالبان با تصرف قسمتی از خاک افغانستان، طرز زنده‌گی خود را تغییر ندادند، غیر قابل شکست توصیف شدند.

بعد از تصرف کابل توسط طالبان، سفرهای ما به کابل و قندهار ادامه داشت که جزئیات آن‌ها در کتاب

خاطر اتم به گونه مفصل آمده است. در جریان همین سفرها، روابط با و شناخت رهبری طالبان بر اتم مساعد گردید چنانکه به استثنای ملا محمد عمر مجاهد با تمام بزرگان طالبان روابط و آشنایی ام ایجاد شد. در این مرحله، در بیش‌تر سفرها تمرکز اصلی ما به نمایندگی سازمان ملل متحد قانع ساختن طالبان برای اجازه دادن به فعالیت مکاتب دختران بود. ملل متحد در یک مقطع زمانی به طالبان پیشنهاد کرد که در صورتی که مکاتب دخترانه اجازه فعالیت داشته باشند، آن سازمان حاضر است تا جهت انتقال معلمان و شاگردان مکاتب در سرتاسر افغانستان ترانسپورت مورد نیازشان را تدارک ببیند.

برآورد ما برای انجام این امر ۳۰۰ میلیون دالر در سال شده بود که نماینده‌گان سازمان ملل متحد در مشورت با سفارت‌های مقیم در اسلام‌آباد به آن موافقت کرده بودند.

طالبان یک هفته فرصت خواستند تا موافقت یا عدم موافقت‌شان را برای ما بیان کنند. در نتیجه اما پاسخ طالبان منفی بود. آن‌ها گفتند تا زمانی که جنگ دوام داشته باشد، به مکاتب دختران اجازه فعالیت نخواهند داد.

در یکی از همین سفرها در میدان هوایی قندهار فرانسس وندریل نماینده خاص اتحادیه اروپا و ملل متحد در افغانستان را دیدم که بعد از انجام دید و بازدیدها قندهار را ترک می‌کرد. بسیار ذوق‌زده و راضی به نظر می‌رسید. دلیل خوشحالی‌اش این بود که ملا محمد عمر را ملاقات کرده بود. ملا عمر را بسیار شخص خوب، خاموش و کم‌صحبت توصیف کرد.

ما در قندهار به جلسات خود ادامه دادیم. وکیل احمد متوکل وزیر خارجه طالبان برایم گفت، اگر رییس هیأت‌تان می‌رود خودت باش، زمینه‌سازی شده است تا امشب با ملا صاحب (ملا عمر) ببینی. من با رییس مشورت کردم، نظرشان این بود که از خیر این کار بگذرم چون برای آینده مفید نیست. من نیز از خیر دیدار با ملا صاحب گذشتم.

روش طالبان در مذاکره

در سال ۱۹۹۸ میلادی در یک سفر ۱۴ روزه در قندهار بودیم. سازمان ملل نیاز عاجل دیده بود تا سند مصونیت و امتیازات کارمندان سازمان ملل متحد را تهیه و با طالبان به امضا برساند. چون چندی پیش از این اقدام، ملا حسن والی قندهار مسوول سازمان ملل متحد در قندهار مایکل شولتز آلمانی را با ترموز چای زده بود. اگرچه ترموز چای از کنار مایکل گذشته بود و به دیوار اصابت نموده بود، مگر ملل متحد در پاسخ به این عمل‌کرد ملا حسن، تمام فعالیت‌هایش را در قندهار به حالت تعلیق درآورد.

به منظور تهیه و امضا نمودن این سند، مذاکرات عمیق میان جانب ملل متحد و طالبان صورت گرفت. قابل یادآوری است که در سال ۱۹۶۵ چنین سندی میان افغانستان و سازمان ملل به امضا رسیده بود اما طالبان آن را قبول نداشتند و آن را کهنه و سابقه می‌خواندند، تاکید داشتند که وضعیت نسبت به گذشته نیز فرق کرده است. طالبان تقاضا داشتند تا سند جدید به امضا برسد نگرانی سازمان ملل متحد اما این بود که چون طالبان را به رسمیت نمی‌شناختند، امضای چنین سندی معقول نبود.

در هر صورت، بر اساس تصمیم سازمان ملل متحد، هیأت بلندر تبه به رهبری مارتین گرفتس که من نیز عضو هیأت بودم به کابل آمد. مذاکرات ۱۴ روزه سرانجام به سندی منتج شد که در زیر آن سازمان ملل متحد امضا کرد، اما در کنار امضا چنین نگاشته شده بود: «این سند باعث به رسمیت شناختن طالبان نمی‌شود.» این جمله بسیار شباهت با عبارتی دارد که ۱۶ بار در متن توافق‌نامه اخیر میان ایالات متحده امریکا و طالبان به کار رفته است: «امارت اسلامی افغانستان، که ایالات متحده آن را به حیث دولت نمی‌شناسد و به نام طالبان می‌شناسد.»

جالب‌تر این‌که تیم مذاکراتی آن زمان گروه طالبان را به استثنای ملا برادر اکثریت اعضای فعلی تیم مذاکراتی طالبان در قطر، تشکیل می‌دادند.

نتیجه این که در طالبان هیچ گونه تغییر بزرگی رونما نگردیده است. به همان شیوه قبلی مذاکره می‌کنند. در طرز تفکر و دیدگاه‌شان نیز تغییر چندانی دیده نمی‌شود. حتا مذاکره‌چی‌های‌شان تغییر نکرده، افراد و اشخاصی که قبلاً با ریش سیاه در اطراف میز مذاکره می‌نشستند حالا با ریش سفید از امارت اسلامی افغانستان نماینده‌گی می‌نمایند. مطالبات‌شان در سال ۱۹۹۸ میلادی هم این بود که امارت اسلامی افغانستان به رسمیت شناخته شود، حالا نیز با همان قاطعیت به این موضع خودشان پافشاری دارند.

نیمه‌های یک شب رمضان سال ۱۹۹۹ میلادی در جریان صرف غذای سحری، تلویزیون بی‌بی‌سی جهانی را تماشا می‌کردم که خبر ر بوده شدن یک هواپیمای متعلق به خطوط هوایی هند که از کت مندو به جانب دهلی در حرکت بود، نشر شد.

هواپیمای یاد شده نشست کوتاهی در لاهور پاکستان داشت اما از جانب پاکستان اجازه داده نشد، از آنجا به دویی پرواز کرده بود، در دویی دو سه تن از سر نشینان هواپیما را رباینده‌گان کشته و بیرون انداخته بودند. امارات تیل مورد نیاز هواپیما را فراهم نمود مگر اجازه توقف بیش‌تر نداد. تا این‌جا جزئیات خبر را شنیدیم، یک حس غریب برایم می‌گفت که سر انجام این هواپیما به افغانستان می‌کشد. با این حس به خواب رفتم.

ساعت هشت صبح از دفتر برایم زنگ آمد، رییسم خواست هر چه زودتر به دفتر بروم. وقتی به دفتر رسیدم رییس ما در باره هواپیمایی ر بوده شده توضیح داد و گفت که سر این هواپیما به کابل کشیده و در میدان هوایی کابل نشست کرده است. سر منشی سازمان ملل متحد به دفتر ما هدایت داده بود تا خودمان را به کابل برسانیم و به سر نشینان آن کمک‌های بشردوستانه را برسانیم. رییس ما از من خواست تا در این زمینه به کارم آغاز کنم. من با عبدالسلام ضعیف سفیر طالبان در اسلام‌آباد و سهیل شاهین کارمند سفارت تماس گرفتم، آن‌ها پذیرفتند که زمینه سفر هیأت ما را به قندهار فراهم می‌سازند و گفتند که هواپیمای ر بوده شده در آنجا نشست کرده است. ضعف اطلاعات در زمان حاکمیت طالبان به حدی بود که هواپیما اصلاً به کابل نرفته بود اما دنیا نمی‌دانست که هواپیما در قندهار است.

ساعت ۱۰ شب برای ما احوال دادند که ما می‌توانیم جهت دیدن سر نشینان هواپیمای ر بوده شده به افغانستان برویم.

ساعت ۱۰ شب سفر ناممکن بود، ما ساعت ۱۰ صبح خودمان را به قندهار رساندیم. به مجرد رسیدن، از شرکت هوایی آریانا تقاضا کردیم تا برای سر نشینان هواپیمای ر بوده شده غذا تهیه نماید. شرکت یاد شده پذیرفت و وعده کرد تا زمانی که ظروف یکبار مصرف‌شان کفایت کند در این زمینه همکاری می‌نمایند. افزون بر آن، رییس هیأت ما با یکی از رباینده‌گان از طریق مخابره وصل شد. از وی پرسید که وضعیت سر نشینان هواپیما چطور است؟ گروگان گیرنده پاسخ داد که تمام سر نشینان خوش هستند و انتظار دارند که سال نو را همین‌جا تجلیل کنند. شنیدن این موضوع، در حالی‌که تا اول جنوری سال ۲۰۰۰ شش روز باقی مانده بود، ما را شدیداً نگران ساخت.

وقتی برای بار دیگر تلاش کردیم تا به واسطه مخابره با رباینده‌گان به تماس شویم، از آن‌سوی خط برای ما گفتند که فرمانده ما به زبان انگلیسی بلدیت ندارد، باید به زبان اردو با آن‌ها صحبت کنیم. من به زبان اردو با فرمانده‌شان صحبت کردم. گفت که علاقه ندارند با ما (هیأت سازمان ملل متحد) و یا طالبان صحبت کنند، خواست‌شان این بود که هیأت هندی جهت گفت‌وگو به قندهار بیاید.

ما با هندی‌ها صحبت کردیم، آن‌ها پاکستان را مسوول دانستند و گفتند که این درامه را پاکستانیان به راه انداخته و آن‌ها مسوول عواقب‌اند، و آمدن‌شان را جهت گفت‌وگو رد کردند.

دو روز در همین حالت گذشت، وضعیت سر نشینان هواپیما به وخامت گرایید. گروگان‌گیران یک داکتر معالج را از میان سر نشینان هواپیما بیرون کردند. حالت این شخص بسیار نگران‌کننده بود و یک نوع دیوانه‌گی و بی‌ثباتی روانی در وی دیده می‌شد. شخص یاد شده را به هند فرستادیم. ما وقتی وضعیت را چنین دیدیم به دولت هند خبر دادیم که اگر هیأت خود را فرستد یک فاجعه بشری رخ خواهد داد و تعداد زیاد مردم بی‌گناه داخل هواپیما از دست خواهد رفت. بعد از پافشاری زیاد ما سر انجام هیأت هندی حاضر شد جهت گفت‌وگو و مذاکره با رباینده‌گان هواپیما به قندهار بیاید. هیأت هندی بعد از مذاکرات طولانی ناگزیر به مطالبات رباینده‌گان تن داد و حاضر شدند تا تبادل صورت گیرد.

رباینده‌گان هواپیما در قبال آزادی ۱۵۵ تن سر نشین خواستار آزادی چهار تن تروریست بزرگ در راس آن‌ها مسعود اظهر عضو گروه حرکت‌المجاهدین، که در کشمیر فعالیت داشتند، شده بودند. مسعود اظهر در زندان هند به سر می‌برد. افزون بر مسعود اظهر دو تن دیگر شامل این تبادل عمر سعید شیخ و مشتاق زرگر بودند.

در روز تبادل وزیر خارجه هند آقای جاسوانت سینگ به قندهار آمد و وکیل احمد متوکل وزیر خارجه

طالبان نیز حضور داشت.

طالبان چون با عرف دیپلماتیک آشنایی چندانی نداشتند در برخی مسایل از ما خواستار همکاری شدند. بر اساس همین مطالبه‌شان، من در مذاکرات دو طرف شامل شدم. مجالس را هم آهنگی می‌کردم و در روز اخیر در نشست خبری نیز حضور داشتم. (یک عکس از همان نشست خبری در رسانه‌های اجتماعی موجود است.)

زمان تبادل، وقتی من و وزیر امور خارجه هند به هواپیما نزدیک می‌شدیم تا وضعیت سرنشینان را از نزدیک مشاهده کنیم، در ۱۰ متری هواپیما بوی و تعفن غریبی به مشام می‌رسید که تحملش برای ما مشکل بود. در داخل هواپیما، یک جمع از حال رفته و نیم‌جان را دیدیم که غیر قابل تصور بود. من هیچ گاه، نه پیش از آن و نه هم بعد از آن، چنین حالت اسفبار را ندیده بودم. جاسوانت سینگ جلو اشک‌هایش را نتوانست بگیرد.

من دیدم که چند تن تروریست چطور می‌تواند با گروگان‌گیری چند تن اتباع، یک کشور بزرگ را به زانو درآورد.

تخریب بت‌های بامیان

ر سال ۲۰۰۱ بعد از رویداد ربوده شدن هواپیمای هندی تشویش من نسبت به آینده افغانستان بیش‌تر شد. یک روز این تشویش خود را با رییس‌ام در میان گذاشتم. ارزیابی رییس‌ام این بود که نه کشورم آینده بهتر دارد و نه من. پیشنهاد کرد که زمینه‌سازی می‌کند تا به یکی از کشورهای غربی مهاجرت کنم تا به زنده‌گی مرفه در خارج از افغانستان برسم. من با کمال احترام پیشنهادشان را نپذیرفتم در مقابل تقاضا کردم تا در صورت امکان در موقوف‌های سطح بین‌المللی سازمان ملل متحد ایفای وظیفه نمایم تا هم مصونیت وظیفه‌ای دریافت کنم و هم به آینده‌ام مفید واقع شود.

با من موافقت کرد، بعد از آن فهرست کمبودهای سطح بین‌المللی سازمان ملل متحد برایم می‌رسید تا این‌که ریاست یک بخش در سریلانکا با تجربه کاری‌ام سازگاری بیش‌تر داشت. بعد از طی مراحل، در این پست تقرر حاصل نمودم. قرار بود تا دو هفته دیگر به وظیفه جدیدم انتقال نمایم، در همین هنگام آگاه شدیم که قرار است طالبان بت‌های بامیان را تخریب کنند.

سرمنشی ملل متحد از دفتر ما در اسلام‌آباد خواست تا برای مانع شدن طالبان از این امر دست به کار شویم. من با مسوول دفتر نزد عبدالسلام ضعیف سفیر طالبان در اسلام‌آباد رفتیم. پاسخ ضعیف به تقاضای ما این بود که من حیث یک افغان دیدگاه من این است که بت‌های بامیان آثار قدیمی‌اند و سرمایه کشور به شمار می‌روند از گذشته‌های دور وجود داشت، می‌تواند در آینده نیز باقی بماند. مگر من حیث یک طالب و من حیث سفیر طالبان نظر من این است که هنوز هم ناوقت شده باید بسیار وقت تخریب می‌شد. وقتی از سفارت بیرون شدیم رییس از من پرسید: دو نظر متفاوت سفیر را چگونه تعبیر می‌کنید؟ گفتم به نظر من منظور سفیر این بود که تخریب بت کار افغان‌ها نبوده.

جالب این که در زمانی که ما روی عدم تخریب بت‌های بامیان پافشاری می‌کردیم، بت‌های بامیان تخریب شده بودند. چون شام برایم احوال رسید که طالبان بت‌ها را تخریب کرده‌اند و من موضوع را به رییس‌ام رساندم. براندازی بت‌های بامیان شش روز را دربر گرفت. این مساله نشان می‌داد که جامعه آن زمان افغانستان به حدی بسته بود که جامعه جهانی از تحولات بزرگ که در داخل خاک به وقوع می‌پیوست، به آسانی آگاه شده نمی‌توانست. دنیا از وضعیت در داخل افغانستان تا حدی زیادی بی‌خبر بود.

چند روز بعد از تخریب بت‌های بامیان مسوولان ملل متحد از نیویارک برایم خبر رساندند که دولت سریلانکا از تخریب بت‌های بامیان متأثر شده است و چون اکثریت مردم آن کشور پیروان آیین بودایی‌اند، بنا بر این در چنین شرایطی کار کردن یک افغان در چنین یک پست مهم سازمان ملل متحد در آن کشور را مناسب نمی‌بینند.

پرده کنار زده شد، میزی مالامال از انواع غذاهای لذیذ، نوشابه‌های گوناگون، ظروف گران‌قیمت و عصری در برابر ما نمایان گردید. طرز چیدمان میز غذا کمتر از هونل‌های پنج ستاره نبود.

من به نمایندگی سازمان ملل متحد، تعدادی از خارجیانی که در ترکیب هیات ما بودند، وکیل احمد متوکل وزیر خارجه طالبان و ملا حسن والی قندهار جهت صرف غذا به سوی این میز غذا فراخوانده شدیم. تغییر بزرگ و بی‌سابقه‌ای در پذیرایی طالبان از مهمانان خارجی دیده می‌شد.

این واپسین سفر من به نمایندگی سازمان ملل متحد به قندهار بود که به تاریخ هشتم آگست ۲۰۰۱ میلادی صورت گرفته بود. وقتی در فرودگاه قندهار از هواپیما پیاده شدیم، خلاف سابق تفاوت زیادی دیده می‌شد؛ موترهای تمیز، تشریفات منظم‌تر و افراد توظیف برای پذیرایی چنان با روش مدرن برخورد می‌کردند که بدون آموزش ناممکن بود چنین تغییری رونما گردد.

وقتی به سوی محل ملاقات همیشه‌گی - دفتر والی قندهار - در حرکت بودیم، متوجه شدیم که محل تغییر کرده است و برای برگزاری جلسه در باغ شرکت موریسون آماده‌گی گرفته شده بود. داخل محل ملاقات شدیم، عمارت بسیار نظیف بازسازی شده بود، نظم ویژه‌ای در برخوردها و سایر مسایل دیده می‌شد البته به معیارهای طالبان. ملا حسن و وکیل احمد متوکل منتظر ما بودند. آقای متوکل وزیر خارجه طالبان بود مگر همیشه در قندهار به سر می‌برد چون از مشاوران نزدیک ملا محمد عمر مجاهد بود و معمولاً نزدیک‌شان به سر می‌برد.

اجندای جلسه را طبق معمول موضوعاتی چون مکاتب دخترانه، حقوق بشر، رسانیدن کمک‌های بشردوستانه به مردم افغانستان و مانند این‌ها تشکیل می‌داد.

معمولاً طالبان ما را قبل از غذا به نماز دعوت می‌کردند مگر این بار نخست ما را به غذا دعوت کردند. در جریان ملاقات، در آن سوی اتاق از پشت پرده صدای چیدن ظروف را می‌شنیدم و شک داشتم که چنین باشد. سرانجام ما را به میز غذا که آن سوی پرده به رسم بسیار عصری ترتیب شده بود، فراخواندند.

در جریان صرف غذا از یکی از خارجی‌ها که باری از نوش‌جان کردن شوربا بالای سفره روی زمین لذت برده بود و از ساده‌یستی طالبان حیرت کرده بود، پرسیدم آیا طالبان تغییر نکرده‌اند؟ روی گرداند و به آرامی گفت، پاسخت را در اسلام‌آباد می‌دهم.

بعد از ختم جلسه رسمی، صحبت‌های خودمانی و غیر رسمی آغاز شد. یک نوع ناراحتی و بی‌قراری پنهان و مرموز در سیمای وکیل احمد متوکل قابل رویت بود. آقای ایرک دیمول رییس سازمان ملل متحد و مسوول بخش انکشافی آن سازمان برای افغانستان این حالت را درک نموده بود، از آقای متوکل پرسید: چرا پریشان و ناراحت معلوم می‌شوید؟ وکیل احمد متوکل تلاش کرد تا موضوع مهمی را به گونه تلویحی برای ما بیان نماید. سرانجام با یک نوع نارضایتی از وضعیت گفت: در تصامیم مهم ملی نسبت به ما مهمانان خارجی صلاحیت بیش‌تر دارند.

در مسیر راه ایرک دیمول نظرم را از بیان آقای متوکل از مهمانان خارجی پرسید و گفت آیا منظور آقای متوکل پاکستانیان خواهد بود؟ من نظر متفاوت‌تر داشتم و به آقای دیمول گفتم که منظور آقای متوکل، اسامه بن‌لادن، جمعه نمنگانی و مانند این‌ها است.

وقتی به اسلام‌آباد رسیدیم، آقای ایرک دیمول در پاسخ به سوالم که در جریان صرف غذا در قندهار کرده بودم، چنین گفت. پیش از این طالبان با روش خاص بومی خود زنده‌گی می‌کردند و پابند اصول اصیل

خودشان بودند. وی تغییر در این وضعیت را علایم گم‌شدن طالبان خواند. ادامه داد، هر شخص و گروهی که از اصل خود دور شود، گم خواهد شد.

سفر هیات کانگرس امریکا به اسلام‌آباد:

دو روز بعد از سفر یادشده، هیات کانگرس امریکا به اسلام‌آباد آمد و نشست مهمی را برگزار کرد. هیات کانگرس امریکا، سفرای کشورهای غربی مقیم اسلام‌آباد، صبغت‌الله ذکی نماینده جنرال دوستم، سه تن افغان به نمایندگی مهاجرین افغان در پاکستان، یک افغان به نمایندگی از انجیوها و نویسنده این متن به نمایندگی سازمان ملل متحد اشتراک‌کننده‌های این نشست بودیم.

هیات کانگرس ایالات متحده امریکا از وضعیت افغانستان تحت حاکمیت طالبان راضی به نظر می‌رسید، تاکید داشتند که طالبان قادر شده تا افغانستان را متحد بسازد. چنان وانمود می‌کردند که طالبان به زودی ساحات باقی مانده را نیز تصرف خواهند کرد. این هیات استدلال می‌کرد که طالبان در ساحات تحت کنترل خود امن و ثبات را تامین نموده و از کشت و قاچاق مواد مخدر جلوگیری کرده است.

هیات با همین خوش‌بینی و رضایت چنین نتیجه‌گیری کرد که تنها مشکل برخی کشورها – اشاره‌شان به کشورهای اروپایی بود – حقوق بشر و آزادی بیان است. هیات چنین وانمود کرد که اگر ایالات متحده امریکا در راستای به رسمیت شناختن امارت اسلامی افغانستان اقدام نماید، در بدل آن طالبان در حصه حقوق بشر و آزادی بیان نرمش قابل ملاحظه به وجود خواهد آورد.

نماینده یکی از کشورهای اروپایی به این نظر بود که اگر از شر مواد مخدر خلاص می‌شویم، طالبان به رسمیت شناخته شود. نماینده‌های برخی کشورها گفتند که به رسمیت شناختن باید مشروط به تعهدات جدی باشد. من چون از سازمان ملل متحد نمایندگی می‌کردم نظر خاصی ارایه نکردم. نماینده انجیوها به موقف اتحادیه اروپا تاکید داشت.

این جلسه در سال اول قدرت جورج دبلیو بوش در ایالات متحده امریکا و تنها ۲۵ روز قبل از رویداد ۱۱ سپتامبر برگزار شده بود. برداشت من از این جلسه این بود که ایالات متحده امریکا اراده داشت تا امارت اسلامی طالبان را به رسمیت بشناسد. احتمالاً ایالات متحده امریکا به این نتیجه رسیده بود که به وجود آمدن مثلث امریکا – پاکستان – افغانستان تحت تسلط طالبان، می‌تواند به منافع امریکا مفید واقع شود.

قابل ذکر است که در این جلسه به القاعده و گروه‌های تروریستی هیچ گونه اشاره‌ای نشد.

رویداد ۱۱ سپتامبر:

در رابطه به رویداد ۱۱ سپتامبر به گونه گسترده پرداخته شده است. ساعت‌ها بعد از این رویداد به این فکر شدم که سرنوشت افغانستان به این رویداد بسته است. امریکا بعد از وقوع رویداد از طالبان خواست که اسامه بن‌لادن مجرم و در این امر دخیل بوده باید برای‌شان تسلیم داده شود. در مقابل اما طالبان ضمن رد این خواست دو دلیل را مطرح ساختند. اول این که معلومات کامل به دست‌رس‌شان قرار نگرفته که نشان‌گر دخیل بودن اسامه بن‌لادن در این رویداد باشد. دوم، با ایالات متحده امریکا هیچ‌گونه معاهده‌ای ندارند که ملزم به استرداد مجرمان باشند. طالبان شرایط دیگری نیز گذاشت مبنی بر این که در صورت نیاز باید بن‌لادن در خود افغانستان محاکمه گردد.

سر انجام ایالات متحده امریکا به منظور سرزنش طالبان به خاطر سرکشی‌شان تصمیم خودش را گرفت و از سه جهت وارد خاک افغانستان شد. از طریق پایگاه هوایی موقت خان‌آباد واقع در جنوب شرق ازبیکستان به همکاری مشترک روسیه و ازبیکستان در یک مساعی مشترک و حمایت از جبهه متحد اسلامی ملی برای نجات افغانستان معروف به ایتلاف شمال مناطق شمال افغانستان را از طالبان تصفیه کردند. در جنوب غرب افغانستان حامد کرزی وارد صحنه شد که از حمایت بالفعل قطعه خاص ایالات متحده برخوردار بود، و وارد ارزگان شد. در شرق عبدالحق وارد صحنه گردید اما از حمایت نیروهای خاص برخوردار نبود تنها مجهز به تلفون ستلایت شده بود که اگر با مشکلی مواجه می‌گردد ایالات متحده امریکا به کمکش خواهد شتافت.

همان‌گونه که حامد کرزی با موترسایکل از خاک پاکستان وارد افغانستان شده بود، با سقوط قندهار ملا محمد عمر مجاهد با موترسایکل از باغران هلمند بیرون شد که تا ۲۰۱۵ که خبر وفاتش نشر شد از وی هیچ خبری تثبیت شده نبود. البته شایعات گوناگون وجود داشت.

کنفرانس بن:

وقتی نیروهای نظامی ایالات متحده امریکا و جامعه جهانی وارد خاک افغانستان شدند طی کنفرانسی در اسلام‌آباد پاکستان با اشتراک یوان‌دی‌پی، بانک جهانی و بانک آسیایی، کار را روی طرح بازسازی افغانستان آغاز کردیم. در جریان این کنفرانس از دکتر محمداشرف غنی رییس جمهور کشور که در آن زمان به حیث مشاور با اخضر ابراهیمی نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل متحد برای افغانستان کار می‌کرد، تماس تلفونی دریافت کردم.

آقای غنی از من خواست که به تعداد ۶۰ تن از نماینده‌های جامعه مدنی افغانستان را که در پاکستان به فعالیت‌های‌شان ادامه می‌دادند، جهت اشتراک در کنفرانس بن معرفی نمایم. این تعداد انتخاب شد و رهسپار بن شدیم. افزون بر گروه‌های مختلف سیاسی دخیل در قضیه افغانستان که در کنفرانس بن اشتراک داشتند، این نماینده‌گان نیز در جریان نشست بن در محل جداگانه حضور داشتند. نماینده‌های گروه‌های سیاسی و نماینده‌های جامعه مدنی در دو هوتل جداگانه ساکن بودند. ایالات متحده امریکا و جامعه جهانی از حضور نماینده‌های جامعه مدنی به عنوان نقطه فشار بهره می‌برد تا برای گروه‌های سیاسی تبیین کرده باشند که در صورتی که به نتیجه نمی‌رسند، گزینه دیگری در اتاق مجاور وجود دارد.

خلاف پیش‌بینی، نشست بن به درازا کشید. شب آخر ۴/۳ دسامبر ۲۰۰۱ میلادی حوالی ۱۲ شب دکتر محمداشرف غنی مشاور اخضر ابراهیمی طی تماسی از من خواست تا جلسه جامعه مدنی را دایر نمایم و برای فردا نُه صبح نشست مطبوعاتی برگزار نموده طی آن اعلان کنیم که اگر گروه‌های سیاسی به تفاهم نمی‌رسند، ما (نماینده‌گان جامعه مدنی) حکومت جدید را اعلان خواهیم کرد. همان نیمه‌شب جلسه نماینده‌گان جامعه مدنی را فراخواندیم و بحث‌های ما تا ساعت هفت صبح ادامه یافت.

حوالی هشت صبح اخضر ابراهیمی طی تماس تلفونی برایم از جور آمدن و توافق گروه‌های سیاسی برای ساختن حکومت آینده خبر داد مگر تدویر نشست خبری برنامه‌ریزی شده را پابرجا دانست و از اشتراکش در آن اطمینان داد.

نشست مطبوعاتی نماینده‌های جامعه مدنی در وقت تعیین شده دایر گردید و اخضر ابراهیمی نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل متحد برای افغانستان، زلمی خلیل‌زاد نماینده ایالات متحده امریکا، محمداشرف غنی و بارنت روبین مشاوران آقای ابراهیمی در آن اشتراک کردند.

آقای ابراهیمی در این نشست از توافق گروه‌های سیاسی برای ساختن حکومت آینده افغانستان و از این که حامد کرزی رییس اداره موقت افغانستان تعیین شده است، خبر داد. شنیدن خیر لشکر معاونان برای رییس اداره موقت اما برای اکثریت حاضران عجیب به نظر رسید که انتقاداتی را نیز به همراه داشت.

به نماینده‌گی جامعه مدنی در همین نشست خبری از موافقت صورت گرفته استقبال کردم اما خطاب به نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل متحد گفتم که این فیصله تان عاری از نقیصه هم نیست. توضیح دادم که مردم افغانستان در شرایط بسیار حساس قرار دارند، به همین خاطر هر نوع حکومتی که امید کوچکی نیز در آن دیده شود قابل پذیرش است. در ادامه گفتم که از این فرصت استثنایی برای افغانستان استفاده بهتری شده می‌توانست. پیشنهاد من این بود که باید در حکومت جدید نقش شخصیت‌های با سابقه غیرجنگی و تحصیل یافته در ظرفیت‌های معاونیت و هم‌چنان در کابینه افزایش یابد. در همین نشست، تشویش و نگرانی‌ام را از وضعیت آینده، با در نظر داشت نقش بیش‌تر برای اشخاص تحصیل نکرده در حکومت، اظهار کردم و آقای کرزی را در یک تنگنا خواندم. نماینده‌های جامعه مدنی با دیدگاه‌هایم موافقت‌مان را نشان دادند.

اخضر ابراهیمی در پاسخ به انتقادات و نگرانی ما توضیح داد که این همه کابینه نیست تاکید کرد که شماری از افرادی که توسط گروه اعلی‌حضرت محمد ظاهر پادشاه سابق افغانستان معرفی شده‌اند با معیارهای که شما ذکر کردید آراسته‌اند و اطمینان دادند که در کابینه از میان نماینده‌گان جامعه مدنی نیز انتصاب خواهد شد.

قابل یادآوری است که بعداً شماری از نماینده‌های آن گروه جامعه مدنی چون محمدحنیف اتمر، محمدمعصوم ستانکزئی و دیگران به کابینه راه یافتند. من چون در آن زمان عالی‌رتبه‌ترین افغان در سازمان ملل متحد بودم، به وظیفه‌ام قناعت داشتم و لازم ندانستم داخل حکومت شوم.

کنفرانس بن در یک شرایط خاص دایر شده بود و یک فرصت استثنایی برای افغانستان فراهم ساخته بود که متأسفانه از آن فرصت می‌شد بهره بیش‌تری نصیب افغانستان شود. ما می‌توانستیم هم در عرصه برقراری صلح دایمی و هم در عرصه حکومت‌داری یک افغانستان به مراتب بهتر را پایه‌گذاری نماییم.

ارگ فرسوده، ارگ‌نشین بی‌صلاحیت:

بعد از ختم کنفرانس بن و پیش از اجرای تحلیف توسط رییس جمهور کرزی، روزی در کابل در دفتر یوان‌دی‌پی با سلطان عزیز رییس یوان‌اوپ‌اس افغانستان تحولات اخیر کشور را به بحث گرفته بودیم. آقای عزیز نیز شناخت قبلی با حامد کرزی رییس اداره موقت افغانستان داشت. تصمیم گرفتیم جهت تبریگی به دیدن آقای کرزی برویم.

وقتی داخل ارگ شدیم، ارگ دروازه و محافظ نداشت. داخل محوطه گردیدیم، نزدیک مسجد ارگ از موتر پیاده شدیم. ارگ یک خرابه مطلق بود. در داخل محوطه ارگ نسبت به انسان‌ها شمار سگ‌ها به مراتب بیش‌تر بود.

در حالی که در جست‌وجوی دفتر آقای کرزی بودیم از یک نفر که در حال پرسه‌زدن بود نشانی دفتر رییس جمهور را پرسیدیم. گفت: «نمی‌پامم، همین جاها بپالید پیدا می‌کنید.» استعمال پ در جای ف و عکس آن معنادار بود.

در جریان جست‌وجو چشم ما به یک شخص محاسن سفید خورد که از ساختمان کهنه و فرسوده معروف به تلفن خانه ارگ - بعداً به دفتر رییس دفتر جمهور مبدل شد - بیرون می‌شد. بعد از مصافحه کوتاه متوجه شدیم که شخص نیکو و متینی است. رهنمایی کرد که آقای کرزی را در حرمسرای پیدا کرده می‌توانیم.

به جانب حرمسرای رفتیم. در گوشه و کنار محوطه حرمسرای مردم زیادی حضور داشت، مگر از هیچ نوع تشریفات و محافظ خبری نبود. وقتی وارد سالون بزرگی شدیم، آقای کرزی در صدر نشست بود و تعدادی در گوشه و کنار اتاق حضور داشتند. بعد از احوال‌پرسی سرسری با آقای کرزی، هنوز به چوکی ننشسته بودیم که شخصی از دروازه سالون با صدای بلند از آمدن داکتر عبدالله (تا این زمان به همین نام یاد می‌شد تخلص عبدالله را بعداً به نام خود اضافه کردند) خبر داد. آقای کرزی با شنیدن این صدا با شتاب خودش را از اخیر اتاق به دروازه رساند. نخست چند تن اشخاص مسلح وارد اتاق شدند به تعقیب آن‌ها آقای عبدالله وارد شد. رییس جمهور کرزی از دهن دروازه ورودی اتاق از آقای عبدالله با چنان ژست و حرکات مادون‌گونه استقبال کرد که گویا آقای عبدالله رییس جمهور باشد و حامد کرزی عضو کابینه‌اش.

بعد از لحظاتی از اتاق بیرون شدیم. در مسیر راه با سلطان عزیز در باره طرز برخورد آقای کرزی با داکتر عبدالله تبصره کردیم، به آقای عزیز گفتم که در صورتی که رفتار آقای کرزی با داکتر عبدالله چنین باشد، طرز برخوردش با مارشال فهیم دیدنی‌تر خواهد بود. عزیز نیز از این حالت حیرت کرده بود.

دیدگاه من این بود که این شیوه برخورد با داکتر عبدالله شاید ریشه در این داشته باشد که برای نخستین بار پیش از کنفرانس بن موضوع حامد کرزی به عنوان گزینه مناسب برای ریاست اداره موقت از جانب آقای عبدالله مطرح شده بود. داکتر عبدالله این موضوع را یا به اشاره ایالات متحده مطرح کرده بود یا هم نبض آن کشور را فهمیده بود، سپس آقای کرزی را شخص مناسب برای این مسوولیت خوانده بود.

برگشت اسامه بن‌لادن به افغانستان

عقدگیری‌های بن‌لادن از احمدشاه مسعود

هوایمای عظیم‌الجثه به رنگ سفید بدون علامت شناسایی در خط پرواز میدان هوایی ننگرهار به چشم می‌خورد. احتمالاً ماه می ۱۹۹۶ میلادی بود و هیأت ما به نمایندگی سازمان ملل متحد به منظور بررسی کمک‌های بشردوستانه به خانواده‌های بی‌جا شده از کابل، ساکن در کمپ‌های سرشاهی و مصری، عازم ننگرهار بودیم.

از کارمندان هوانوردی «UNHAS» در باره هوایمای یادشده پرسیدیم. آن‌ها هوایما را منسوب به اسامه بن‌لادن دانستند و گفتند که تا حال دو پرواز کرده و خانواده وی را از سودان به افغانستان انتقال داده است. هوایما چارتر شده بود تا اسامه بن‌لادن و خانواده وی را به افغانستان انتقال دهد.

ماه می ۱۹۹۶ میلادی فشار جنگ طالبان و حکومت مجاهدین در کابل و مشرقی کم‌تر شد. گروه طالبان تمرکز جنگی‌اش را به حوزه جنوب غرب و غرب معطوف گردانیده بود. چون سال پیش یعنی ۱۹۹۵ میلادی تمرکز بیش‌تر بر جنوب و کابل بود که منطقه چهار آسیاب کابل به تصرف طالبان درآمد و عبدالعلی مزاری نیز در همین زمان به شهادت رسید. امیر اسماعیل خان با استفاده از این فرصت در قندهار پیش‌رفت نمود و تا مناطق گرشک را به تصرف درآورده بود. طالبان توجه جنگی را جهت جبران به این مناطق گردانیده بود. در این زمان که هنوز ننگرهار در دست مجاهدین بود، اسامه بن‌لادن وارد آن ولایت گردید.

برای روشن شدن پیوند بن لادن با افغانستان و این که چطور برای بار دوم سر وی از افغانستان بیرون شد، نیاز است کمی به عقب برگردیم.

بعد از خروج نیروهای شوروی سابق، اسامه بن لادن نیز افغانستان را ترک کرد و به عربستان سعودی رفت. دو سال بعد، در ۱۹۹۱ میلادی، کویت توسط عراق اشغال شد. عربستان سعودی از ایالات متحده آمریکا تقاضا کرد که در این مسأله مداخله کند تا کویت از اشغال عراق آزاد گردد. ایالات متحده به درخواست سعودی پاسخ مثبت داد و برای رسیدن به این هدف در عربستان سعودی پایگاه نظامی ساخت. درست در این هنگام بود که اسامه بن لادن با خانواده شاهی در مخالفت قرار گرفت، خواست بن لادن از دستگاه شاهی سعودی این بود که ایالات متحده را دعوت نکند بل آن‌ها (گروه مربوط به اسامه بن لادن) تجربه کافی در جهاد افغانستان دارند که منجر به شکست شوروی شد. باور اسامه این بود که قادر به آزادسازی کویت از اشغال عراق است و همچنین می‌تواند به صدام حسین درس بدهد. سعودی به این بلندپروازی اسامه بن لادن وقعی نگذاشت که منجر به اختلاف عمیق میان دستگاه شاهی آن کشور و بن لادن گردید. در ادامه همین اختلافات بود که اسامه بن لادن بنا بر درخواست ایالات متحده آمریکا از عربستان سعودی اخراج شد و به سودان رفت.

قابل یادآوری است که در سال‌های اخیر جهاد در برابر اتحاد جماهیر شوروی سابق نطفه‌های دوستی میان اسامه بن لادن و حسن ترابی حاکم سودان گذاشته شده بود. در آن زمان حزب منسوب به حسن ترابی در سطح جهان یگانه گروه پیرو جماعت اخوان المسلمین بود که حاکمیت یک کشور را در دست داشت. عمر البشیر منسوب به همین حزب ۳۰ سال حاکم این کشور بود. معلوم است که بن لادن نیز افکار اخوانی داشت و شاگرد عبدالله عزام بود. در سال‌های اخیر جهاد در افغانستان اسامه در نزدیک خرطوم پایتخت سودان ملکیت خرید و باغ و تاسیسات نیز اعمار کرده بود.

در زمانی که اسامه در سودان به سر می‌برد، ایالات متحده متوجه نشانه‌هایی از رشد افراطیت در آن کشور شد و گمان برد که در این صورت منافع آمریکا با خطر مواجه می‌شود. بنا بر این، از سودان نیز خواست تا اسامه را از آن کشور اخراج نماید. در این زمان، با وجود این که شواهدی مبنی بر مجرم بودن اسامه وجود نداشت، سودان حتا حاضر بود وی را به ایالات متحده آمریکا بسپارد. به هر دلیلی که بود، سودان و ایالات متحده به این اکتفا کردند تا از اسامه خواهش کنند که آن کشور را ترک کند.

ایالات متحده از خود فقط یک نگرانی نشان داده بود که بن لادن به سومالیان نرود، مگر سودان اطمینان داد که اسامه به افغانستان خواهد رفت. ظاهراً این اطمینان اسباب خشنودی آمریکا را فراهم ساخت.

بن لادن در زمان جهاد افغانستان در برابر شوروی سابق با رهبران جهادی این کشور به ویژه هم‌فکران اخوان المسلمین روابط نزدیک داشت. بر اساس همین روابط حسنه و رفاقت، با رهبران جهادی افغانستان تماس گرفت و خواست تا زمینه اقامت وی در افغانستان فراهم گردد. اکثریت رهبران با جای‌گزین شدن وی در کابل موافقت نشان دادند به استثنای احمدشاه مسعود. نخستین عقده‌مندی میان اسامه بن لادن و احمدشاه مسعود روی همین مسأله ایجاد شد.

بن لادن رخت سفر بست و رهسپار افغانستان شد. میان رهبران تنظیم‌ها فیصله شده بود تا وی در جلال‌آباد اقامت نماید. باغ شاه محمود را برای بودوباش وی اختصاص دادند.

در این برهه زمانی گروه طالبان ولایت هرات را به تصرف خود آورده بود و بالای کابل و مشرقی پلان عملیات داشت. چهار ماه بعد به تاریخ ۱۵ سپتامبر ننگرهار و به تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ کابل به تصرف آن گروه درآمد. تا زمان تصرف شهر جلال‌آباد، طالبان تنها در مورد اسامه بن لادن شنیده بودند و هیچ نوع تماس و مرادده‌ای میان طالبان و وی وجود نداشت. زمانی که طالبان شهر جلال‌آباد را به تصرف خود درآوردند در این هنگام با موضوع بن لادن روبه‌رو شدند.

البته قابل یادآوری است که در زمان جهاد در برابر شوروی سابق یک گروه مجاهدین در قندهار تحت نام جبهه طالبان وجود داشت که در آن زمان نیز هیچ جنگجوی عرب در میان شان وجود نداشت.

طالبان با تصرف ننگرهار به باغ شاه محمود محل اقامت اسامه بن لادن نرفتند. همچنین به محل دیگری که جنگجویان بازمانده عرب از دوران جهاد در برابر شوروی سابق وجود داشتند، حمله نکردند.

روابط میان رهبری طالبان و اسامه بن لادن توسط پاکستان هنگامی تامین شد که گروه طالبان کابل را تصرف کرده بودند و عزم شمال کشور داشتند.

در اوایل رابطه میان طالبان و اسامه بن لادن بسیار سطحی و بی اهمیت بود. یک سال بعد از تصرف کابل توسط طالبان، آن گروه با عربستان سعودی به تفاهم رسید تا اسامه بن لادن را به آن کشور بپسارد. با ناکام شدن این معامله، رابطه طالبان با سعودی به سردی گرایید. اسامه فرصت یافت تا خود را به طالبان و ملا محمد عمر مجاهد نزدیکتر کند. شاید در نزدیک شدن بن لادن به طالبان دو عامل نقش مهمتر داشت. کمک در راستای اكمال صفوف طالبان با جنگجویان عرب و کمک‌های سخاوتمندانه مالی به طالبان.

اوایل ۱۹۹۸ میلادی با هیأتی به نمایندگی سازمان ملل متحد به منظور بررسی امور مربوطه، سفر رسمی به قندهار داشتیم. در راه به طرف ولسوالی ارغنداب در میانه شهر قندهار در بین خانه‌های مسکونی چشم ما به یک چهاردیواری طویل خورد که در داخل آن کار اعمار به شدت جریان داشت. در آن زمان اعمار ساختمانی با این عظمت عجیب به نظر می‌رسید، چون امکانات کم بود و برای آینده هم امیدی نبود.

با پرس و پال دریافتیم که این ملکیت را اسامه بن لادن در بدل ۲۲ میلیون کلداری پاکستانی برای ملا محمد عمر مجاهد خریداری کرده تا در آن خانه بسازند. در بین این چهاردیواری چهار عمارت به امتداد هم اعمار می‌شد. برای ما چهار ساختمان به این شکل پرسش برانگیز بود. گفتند چون ملا عمر بیش از یک خانم دارد و این خانه‌ها برای خانم‌های وی و همچنین مهمان‌خانه در نظر گرفته شده است. ظاهراً ملا محمد عمر مجاهد نیز تحت فرهنگ قوماندان‌ها قرار گرفته بود.

این خانه که به قلعه جنگی مستحکم شباهت داشت، نشان‌دهنده ایجاد رابطه بسیار نزدیک و دوستانه میان بن لادن و ملا محمد عمر مجاهد بود. به گمان اغلب این بهترین تحفه بن لادن به آقای مجاهد بود.

بعد از آن خبرهایی شنیده شد که وابسته‌گان اسامه بن لادن یعنی جنگجویان عرب، نیز در برابر جبهه متحد اسلامی ملی برای نجات افغانستان معروف به ایتلاف شمال می‌جنگند.

در تابستان ۱۹۹۸ به سفارت‌های ایالات متحده امریکا در کینیا و تانزانیا حمله صورت گرفت که بسیار زود انگشت امریکا به جانب القاعده و اسامه بن لادن نشانه رفت. جالب این که با وجود ۲۰۰ نفر تلفات در آن رویداد، اما از طالبان استرداد اسامه بن لادن مطالبه نشد. ایالات متحده امریکا فقط به چند راکت اکتفا کردند که در مناطق جنوب افغانستان در مربوطات پکتیا اصابت کرد و تلفاتی هم در پی نداشت.

یک سال بعد در ۱۹۹۹ میلادی به منظور بررسی برنامه‌های سازمان ملل متحد «UNDP» در جریان سفرهای متواتر، سفر دیگری به قندهار داشتیم، در این زمان شخصی به نام فیکاری اصالتاً از ایتوپیا، مسوول «UNOPS» در قندهار بود. وی روابط نزدیک با ملا حسن رحمانی والی طالبان در قندهار داشت. فیکاری هیأت ما و ملا حسن را برای صرف غذای شب به مهمانی دعوت کرد. شب بعد از صرف غذا، ملا حسن رحمانی با خانم نارویجینی که جز هیأت ما بود، مصروف بحث داغ در باره حقوق و آزادی‌های زنان بود، که زمین و زمان روشن شد و در پی آن صدای مهیب انفجار همه را از جا کند. همه به سوی پناهگاه‌ها رفتیم. بعد از لحظاتی آرامش حکم‌فرما شد و از محل‌های اختفا بیرون آمدیم.

ملا حسن حین سوار شدن به موتر و ترک محل به ما توصیه کرد که به جانب ارغنداب برویم. به این نظر بود که این کار امریکا است و شاید حملات دیگری نیز در پی داشته باشد. ما به جانب ارغنداب رفتیم، شب را آنجا سپری کردیم، فردای آن که دوباره به شهر قندهار برگشتیم، قضیه روشن شده بود.

قرار بود که ساعت ۱۰ شب نشستی با اشتراک اسامه بن لادن در خانه ملا محمد عمر مجاهد برگزار شود. ساعاتی پیش از وقت جلسه، موتر لاری ای که بیلرهای تیل بار کرده بود و در زیر آن بیلرها مقدار زیاد مواد منفجره را جاسازی نموده در نزدیک خانه ملا محمد عمر مجاهد متوقف می‌سازد و چنین وانمود می‌نماید که واسطه یادشده خراب شده است. راننده، موتر را در جا گذاشته و از ساحه فرار می‌کند.

ساعت ۱۱ شب یعنی یک ساعت پیش از آغاز جلسه مسوول محافظت خانه ملا محمد عمر مجاهد متوجه لاری می‌شود. امر می‌کند تا لاری یادشده را از محل دور کنند. وقتی محافظان نزدیک به واسطه می‌شوند، متوجه می‌شوند که رانندهی لاری نیست. تصمیم می‌گیرند که خود دست به کار شوند. وقتی یکی از محافظان خانه ملا محمد عمر مجاهد موتر را سلف می‌زند، واسطه منفجر می‌شود.

انفجار نیم ساعت پیش از آغاز جلسه صورت می‌گیرد. تا این زمان اکثریت مهمانان به محل نرسیده بودند. قرار معلومات تایید نشده بر اثر این انفجار به برخی اعضای خانواده ملا محمد عمر آسیب رسید.

بعد از این رویداد، آوازه شد که این انفجار بر اثر مساعی مشترک احمدشاه مسعود و سپاه پاسداران ایران صورت گرفته بود. ایران خواسته بود انتقام آن دیپلمات‌هایش را بگیرد که یک سال پیش در مزار شریف به قتل رسیده بودند. این دومین عامل عقده‌گیری اسامه بن لادن از احمدشاه مسعود بود.

ماموریت عراق

به خاطر شنیدن بهتر صدا، تلفن ستلایت را به گوشم بیشتر چسپاندم. مرمی ای که از عمارت مقابل شلیک شده بود با فاصله کوتاه از نزدیک گوشم گذشت. فقط چند اینچ با سرم تفاوت کرده بود. مرمی از شیشه کلکین اتاق عبور نمود در داخل اتاقم به دیوار بالای تخت خواب اصابت کرد. چون تجربه دوران جهاد و بودوباش در ساحات جنگی را داشتیم، با عجله روی زمین بالکن دراز کشیدم و خزیده خود را به داخل اتاق رساندم، تا از مرمی احتمالی دیگر سنایپر دشمن در امان باشم. با وجود این که اقبال یافته بودم که مرمی به من اصابت نکرد، اما هر اسی از مرمی‌های بعدی در من پدیدار شد. این واقعه در میانه‌های ماه می ۲۰۰۳ میلادی در بصره رخ داد. من در یک ماموریت سازمان ملل متحد در بصره عراق به سر می‌بردم.

ساعت ۱۱ شب بود. بعد از صرف غذای شب در یگانه رستوران مختص ماموران سازمان ملل متحد، به اتاقم رفتم و با خانواده‌ام که در آن زمان در ژنیو زنده‌گی می‌کردند، تماس تلفنی گرفتیم. در آن زمان کارمند بخش جلوگیری از بحران و بازسازی بعد از بحران یوان‌دی‌پی (UNDP) بودم. صدام حسین چند هفته پیش خلع قدرت شده بود و من به حیث مسوول ایجاد دفتر یوان‌دی‌پی (UNDP) به بصره فرستاده شده بودم. چون تلفن ستلایت آن‌تن‌دهی خوب نداشت، ناگزیر به بالکن/برنده کوچک اتاقم در منزل چهارم هتل بودوباش ما بیرون می‌شدم.

عراق در آن روزها یکی از خطرناک‌ترین کشورهای روی زمین خوانده می‌شد و در نابسامانی و بی‌ثباتی عمیقی فرو رفته بود. چون خطرات زیاد امنیتی متوجه ما بود، هر شب با فامیل تماس می‌گرفتیم تا اطمینان خاطرشان فراهم شده باشد.

بصره و سایر نقاط آن، کشور عاری از حاکمیت قانون بود. هیچ نهاد دولتی یا نهاد پولیس وجود نداشت تا در چنین حالاتی شکایتی درج گردد. در حقیقت، حتا تلفن محلی وجود نداشت، به همین دلیل من از تلفن

ستلايت استفاده مي‌کردم و تنها در بالکن اتاق آنتن‌دهي نسبتاً بهتر بود. بعد از واقعه يادشده، بسيار تلاش کردم تا از داخل اتاق با خانم به صحبت ادامه دهم، اما مثل هميشه به خاطر آنتن‌دهي ضعيف تلفن، تماس برقرار نشد.

سرانجام، با وجود اين که دمای هوا به ۴۰ درجه در شب مي‌رسيد، ناگزير به تخت بام هتل رفتم و از آنجا به صحبت ادامه دادم.

بسيار زود بعد از داخل شدن ايالات متحده امريکا به عراق و براندازی رژيم صدام، سرمنشي سازمان ملل به ادارات آن سازمان هدايت صادر کرد که تمام بخش‌های سازمان ملل بايد کارمندان عرب‌زبان‌شان را به عراق بفرستند تا در شهرهای مختلف عراق دفترهای آن سازمان ايجاد شود. در سيستم يونان‌دي‌پي (UNDP) تعداد زياد کارمندان عرب‌زبان وجود نداشت. با وجود اين که من عرب نبودم، مگر آشنايي نسبي به زبان عربي و فرهنگ اسلامي داشتم. براي من اين فرصت پيشنهاده شد تا در حصه‌ی باز کردن دفتر يونان‌دي‌پي (UNDP) در بصره کمک کنم.

وقتي از ژنيو رهسپار عراق بودم، توقف کوتاه چندروزه در کويت داشتم، تا با يک کاروان به بصره بروم. روزی به منظور اصلاح موی و ريش به يک سلمانی رفتم که در جانب مقابل هتل موقعيت داشت.

سلمان حين اصلاح مويم پرسيد، «آقا، شما سرباز هستيد؟»

من پاسخ دادم: «آيا من با سرباز شباهت دارم؟»

او گفت: «خوب، در اين روزها تنها سربازان نظامی به اينجا مي‌آيند.»

برايش گفتم: «نه، من سرباز نيستم، بل کارمند سازمان ملل متحد هستم.»

در ادامه از من پرسيد که از کجا استم. وقتی گفتم از افغانستان، تغيير واضح در وی پديدار شد. در باره کشور خودش پرسيدم. گفت: «فعلاً از لبنان استم، آینده اما در دست امريکا و اسراييل است.» من متوجه شدم که شنيدن نام افغانستان وی را به نحوی متحول کرد، به همين دليل بسيار زود گفت‌وگو را قطع کردم. ترسيدم که نشود گلويم را با تيغ ريش‌تراشی بزند. چون می‌فهميدم که عکس‌العمل‌شان با يک افغان طرفدار امريکا چگونه خواهد بود. در اين زمان، چون ايالات متحده امريکا حضور گسترده در افغانستان داشت، ذهنيت حاکم کشورهای چو کويت و عراق درباره افغانستان همين گونه بود.

دو روز بعد کاروان آماده شد و به طرف مرز عراق حرکت کردیم. در راه، ديده می‌شد کويت به معنای واقعی آن از توسعه و پيش‌رفت بهره می‌برد. اين کشور از منابع تيل خود استفاده مناسب کرده بود. مگر وقتی از مرز عبور کردیم و وارد خاک عراق شدیم، آن کشور در وضعيت اسفباری به سر می‌برد.

اين تجربه بسيار شباهت به اين داشت که يک شخص در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ از مرز پاکستان عبور کند و از طريق اسپين‌بولدک وارد قندهار افغانستان شود. هيچ‌گونه نشانه‌ی ترقی در مناطق دور دست و قرا و قصبات عراق به چشم نمی‌خورد. با نزديک‌تر شدن به بصره ديده‌گاه انسان کمی تغيير می‌کرد و نشانه‌هایی از ترقی به ديده می‌رسيد، اين نشانه‌ها اما تنها منحصر به قصرها و هتل‌های مجلل بود.

در بصره، به وضوح احساس می‌شد که صدام حسين به قصرها علاقه وافر داشته است. حتا جاده‌هایی اسفالت شده بودند که منتهی به قصرهای مجلل می‌شدند. دفتر يونان‌دي‌پي (UNDP) را در يک قصر سابق صدام حسين ايجاد کردیم و اين اولين بار بود که از یکی از ده‌ها قصر صدام به هدف بسيار مناسب استفاده

صورت می‌گرفت. قصری که در آن زمان دفتر ما بود، در بخش اشرافی و عصری شهر در کنار دریا موقعیت داشت. در عین زمان یکی از نزدیکترین هتل‌ها را نیز برای بودوباش‌مان انتخاب کرده بودیم.

در اتاق من یک تلویزیون نصب بود، مگر دسترسی به بی‌بی‌سی و سی‌ان‌ان را مسدود کرده بودند. وقتی از مالک هتل که یک عراقی مسیحی بود خواستم که این دو شبکه را فعال سازد تا از وضعیت جهان آگاه شوم، به این خواست پاسخ منفی داد. پرسیدم حالا که صدام وجود ندارد چرا باید نشرات این گونه شبکه‌های تلویزیونی منع باشد؟ گفت، «این معلومات را داده نمی‌توانم اما در عین زمان نمی‌توانم شبکه‌های درخواستی‌تان را فعال سازم.» بعد از چند روز که بیش‌تر با هم آشنا شدیم، وی تنها بی‌بی‌سی را در تلویزیون اتاقم فعال ساخت تا صرف بعد از ساعت ۱۰ شب بتوانم به آن دسترسی داشته باشم. در تلاش بودم تا این مساله را بدانم که روزی با احتیاط زیاد برایم دلیل آن را چنین بیان کرد: حکمرانان و صلاحیت‌داران اصلی عراق علمای شیعه طرف‌دار ایران‌اند که شبکه‌های تلویزیونی غربی را بسته کرده‌اند.

شباهت‌های عراق و افغانستان

رییس جمهور بوش عراق، کوریای شمالی و ایران را محور شرارت خوانده بود. ایران گمان می‌برد که هدف بعدی، آن کشور باشد. بعد از ختم جنگ اول خلیج، ایران پناهگاه شمار زیاد علمای تاثیرگذار عراقی شد. حالا که عراق عملاً در اشغال ایالات متحده آمریکا قرار داشت، ایران فرصت را مناسب دانست تا این گروه روحانیون را به آن کشور بفرستد تا تمام ظرفیت‌های خوابیده را بیدار کند و از این طریق ایالات متحده را در تلک گیر بیندازد.

ایران از این نیز هراس داشت که اگر در عراق یک نظام دموکراتیک ایجاد شود، این مسأله یک منبع الهامی برای مردم ایران خلق خواهد کرد. همچنین، هراس داشتند که اگر در آن‌جا یک رژیم شیعه با ثبات و طرف‌دار ایالات متحده و دوست عربستان سعودی به وجود بیاید، چنین حالتی، یک مدل تبدیل برای ایران نیز خوانده خواهد شد.

بر اساس نگرانی‌های بالا، با آغاز تصرف عراق توسط ایالات متحده آمریکا در اپریل ۲۰۰۳ میلادی، ایران آرام ننشست و یک اشغال مهلک نامریی را سازمان‌دهی کرد. این وضعیت بسیار شبیه استراتژی اشغال نامریی افغانستان توسط پاکستان بود که در زمان تجاوز شوروی سابق شکل گرفته بود.

با تجربه‌ای که از وضعیت افغانستان در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی داشتیم، من به وضوح اراده و هدف ایرانیان را در رابطه به عرق درک می‌کردم.

هوای بصره بسیار گرم بود، چنان‌که برخی اوقات در روزها دمای هوا به ۵۰ درجه نیز می‌رسید. در چنین وضعیتی که نیاز شدید به برق وجود می‌داشته باشد، برق شهری اما وجود نداشت. سازمان ملل متحد چندین بار اقدام کرد و برق قطع‌شده را دوباره وصل کرد، مگر دستان نامریی آن را قطع می‌کردند.

شباهت دیگر این بود که ما فرنیچر و سایر نیازمندی‌های نهادهای دولتی را فراهم می‌کردیم تا این نهادها دوباره فعال شوند، مگر متأسفانه مردم بصره آن‌ها را به شکل مکرر به یغما می‌بردند، بسیار مشابه چیزی که در بعد از سقوط حکومت داکتر نجیب در ۱۹۹۲ در کابل اتفاق افتاده بود.

همه‌روزه وقتی محلات عامه تفریحی، پارک‌ها و محلات بازی کودکان را بازسازی می‌کردیم، با بازگشت ما، حتا خشت‌ها و پارچه‌ها/پلیت‌های سمنتی آن دزدی می‌شدند.

با بزرگان یکی از محل‌ها جلسه گرفتیم تا از ایشان بخواهیم که از غارت و دزدی از محلات عام‌المنفعه جلوگیری شود. یک بزرگ خلاف توقع و بسیار صریح چنین جواب داد: «حکومت صدام برای ۳۰ سال ما را تاراج و غارت کرد، حالا نوبت ما است تا حداقل برای ۳۰ روز این کار را کنیم».

ما به شکل منظم با بزرگان محلی ملاقات‌هایمان را ادامه می‌دادیم تا برای‌شان تفهیم کرده باشیم که موارد بازسازی شده را ملکیت خود بدانند و در حصه حفاظت از آن‌ها ما را یاری رسانند. در یکی از این گونه جلسات، با یکی از بزرگان قومی جلسه کردیم. همه اشتراک‌کننده‌های نشست خودمان را معرفی نمودیم. وقتی شنید که من از افغانستان هستم، به شکل غیر مترقبه و با چابکی خیز برداشت، خود را به من رساند و مرا محکم در بغل کشید و چندین بار با بازوان خودش فشار داد تا محبت عمیقش را نشان دهد و دوباره به جای خود برگشت. وقتی نشست، پرسید: ملا عمر چطور است؟ حکمتیار چطور است؟

من گفتم مربوط آن قشر افغانستان نیستم.

گفت: از کدام قماش استی؟

گفتم: از قماش کرزی.

رنگش سرخ شد، و با قهر گفت: «خب، از قشر وطن‌فروشان استی. نفرین بر شما».

هر قدر که از وضعیت عراق آگاهی‌ام بیشتر می‌شد به همان اندازه درباره آینده این کشور به ناامیدی‌ام افزوده می‌شد. من اضرار یک اشغال را می‌دیدم، ولو که به نیت خوب انجام شده بود. وضعیت شباهت زیادی با افغانستان ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی داشت. عراقیان از هر خارجی نفرت داشتند. این که ما خارجی‌ها بودیم، فاصله بین دفتر و هتل ما که ۲۰۰ متر بیش نبود را به راحتی نمی‌توانستیم طی کنیم و با انواع اذیت‌ها مواجه می‌شدیم. حتا وقتی یک بار شوق صرف غذا در یک رستوران داخل شهر کردیم، شماری از عراقی‌های حاضر در رستوران، بی‌شمار ناسزا نثارمان کردند، ما گفتیم که کارکنان ملل متحد هستیم. گفتند فرقی ندارید، تمام‌تان غلامان امریکا هستید. با دیدن این وضعیت، از رفتن به رستوران پشیمان شدیم و قبل از ختم غذا به هتل محل بودوباش‌مان برگشتیم.

در روزهای آخر کارمان تماس‌های متعدد از راه‌های گوناگون دریافت کردم مبنی بر این که رییس جمهور کرزی می‌خواهد به ملاقات‌شان به کابل بروم. من رهسپار ژنیو شدم و از آنجا به کابل رفتم.

آغاز کار در حکومت پسا طالبان

شناخت قبلی با حامد کرزی

قبل از این که حامد کرزی به حیث رییس اداره‌ی موقت برگزیده شود، روابط من با ایشان بسیار سطحی بود. زمانی که من به حیث عالی‌رتبه‌ترین کارمند افغان در سازمان ملل متحد کار می‌کردم و دفتر ما در اسلام‌آباد پاکستان بود، روزی آمر مستقیم من مرا به خانه‌ی قشنگ خود در اسلام‌آباد برای صرف غذای چاشت دعوت کرد. در جریان صرف غذا، ویزت کارت حامد کرزی را برایم داد و پرسید که این شخص را می‌شناسم یا خیر. من از شناخت سطحی یاد کردم. آقای سیستانی گفت که این شخص می‌خواهد خودت را ببیند. اضافه کرد می‌دانی که وی با دیپلماتان خارجی مقیم اسلام‌آباد روابط تنگاتنگ دارد و در ادامه از من خواست تا در یک فرصت برایش تلفن کنم.

چند روز بعد معاون UMOCHA آقای Michael Keating یک ویزت کارت دیگر حامد کرزی را برایم داد و گفت که ایشان تا حال منتظر تلفن‌تان است. احساس کردم که موضوع جدی است برایش تلفن

کردم و برای نوشیدن کافی در رستوران نادیه در هوتل ماریوت اسلام‌آباد مرا دعوت کردند. با بغل‌کشی دوستانه از هم‌دیگر پذیرایی کردیم. بعد از صحبت‌های ابتدایی برایم گفت: «آقای داوودزی، درباره‌ات زیاد می‌فهمم. در بخش‌های کمک‌رسانی یک شخص مهم هستید. می‌خواهم شما را به جریان سیاسی خودم دعوت کنم.»

گفتم: «فعالیت‌های جریان سیاسی شما چیست؟»

گفت: «ما می‌خواهیم افغانستان را از چنگال طالبان بیرون کنیم.»

گفتم: «فکر می‌کردم که شما از طالبان حمایت می‌کنید.»

این را به خاطری پرسیدم که من در آن روزها به گونه منظم و متواتر به قندهار و برخی ولایات دیگر تحت کنترل طالبان رفت‌وآمد داشتم. در یکی از همین سفرها خبر شدم که طالبان می‌خواهند حامد کرزی را به حیث نماینده خود در سازمان ملل متحد در نیویارک تعیین کنند. قسمتی از طالبان تلاش داشتند تا دید جامعه‌ی جهانی را نسبت به طالبان تغییر دهند و به این نتیجه نیز رسیده بودند که تنها مدیریت ملاها نمی‌تواند کشور را به طرف توسعه‌ی واقعی رهنمون کند. تلاش داشتند تا تعدادی از تکنوکرات‌ها و نیروهای سیاسی غیر طالبان را نیز در قدرت شریک کنند. به همین دلیل نام حامد کرزی نیز روی میز طالبان قرار گرفته بود.

آقای کرزی پذیرفت که در اوایل چنین موضوعی مطرح بود، اما حالا چنین چیزی وجود ندارد. وی افزود که حالا ایشان در برابر طالبان فعالیت می‌کنند.

پرسیدم: «اگر یک موقف بهتری برای پیشنهاد کنند، دیدگاهت دوباره تغییر نخواهد کرد؟»

گفت: «نخیر» و دلیل اختلاف ایشان با طالبان را توضیح دادند.

سپس برایش واضح ساختم که من به دیدگاه سیاسی و فعالیت‌های‌شان احترام دارم، اما چون کارمند سازمان ملل متحد هستم، من حیث یک اصل سازمانی و رسمی، اجازه فعالیت سیاسی ندارم.

چشمک زنان گفت: «بلی، من این را می‌فهمم. اما آیا می‌توانیم دوستان نزدیک باقی بمانیم؟»

پاسخ دادم: «بدون شک.»

بعد از آن دیدار فقط یکی دو بار دیگر نیز دیدارهای کوتاه داشتیم.

بعد از تماس‌های دوستان دیرینه‌ام، آقایان اتمر و سپین‌زاده، از ژنیو به کابل آمدند. با رسیدن، در میدان هوایی کابل توسط محمدحنیف اتمر با گرمی استقبال شدم و مستقیم به ارگ رفتیم.

وقتی آقای کرزی را ملاقات می‌کردم محمدشرف غنی رییس جمهور فعلی کشور و آقایان اتمر و انجنیر ابراهیم حاضر بودند. وی دلایل این را که چرا می‌خواهد مرا به حیث رییس دفتر خود برگزیند، برشمرد. من تشکر کردم اما خواستم برایم ۲۴ ساعت مهلت بدهد تا در زمینه پاسخ بدهم. مرا دعوت کرد که در نان چاشت ایشان را همراهی کنم.

من قبل از این نیز ارگ را خرابه‌ی مطلق دیده بودم، چنان‌که در بخش سوم این سلسله مقاله آورده‌ام، وقتی در عقب کرزی قدم می‌زدیم بار دیگر به اطراف ارگ چشم گشتاندم، ۹۰ درصد ارگ خرابه بود. با خود فکر می‌کردم که اگر من این موقف را پذیرفتم، بازسازی و اعمار مجدد ارگ اولویت کاری‌ام خواهد بود.

غذای چاشت روی میز دراز در سایه چهار درخت چنار تنظیم شده بود. باور بر این است که عمر این چهار درخت چنار کم‌از کم به ۳۰۰ سال می‌رسد. اکثریت اعضای ارشد ارگ و چند تن مهمانان ولایتی در دو طرف میز قرار گرفته بودند.

بعد از این که غذا صرف شد. رییس جمهور کرزی از حاجی عیسی معاون تشریفات پرسید که «بزرگ هلمند کجا است؟»

معاون تشریفات به طرف مهمان در میان حاضران اشاره کرد.

در گوشه دیگر جای ملاقات تنظیم شده بود آقای کرزی با مهمان هلمندی در آن گوشه برای ۱۵ دقیقه ملاقات کرد و برگشت. از من خواست که به طرف دفتر کاری‌شان همراهی‌اش کنم.

در مسیر راه، متوجه شدم که چهره کرزی سرخ شده و ناراحتی به وضوح در چهره‌اش دیده می‌شود.

وقتی به دفترشان داخل شدیم برایم گفت. آیا می‌فهمی که آن مهمان کی بود و برایم چه گفت؟

گفتم نه، چون در ملاقات حاضر نبودم، نمی‌دانم.

ادامه داد، «آن مرد برایم گفت که من با آوردن امریکاییان به کشور، شرم بزرگی را به وطن آورده‌ام.» مهمان هلمندی همچنین به آقای کرزی گفته بود که در تاریخ همدریف شاه‌شجاع و ببرک کارمل قضاوت خواهد شد.

آقای کرزی آن‌قدر از حرف‌های مهمان هلمندی غضب نبود که از ناکاره‌گی و ضعف مدیریت دفترش ناراحت بود. وی گفت که اصل مشکل این است که هیچ نوع ارزیابی ابتدایی وجود ندارد تا در نتیجه من بدانم با کدام شخص ملاقات کنم و با چه کسی نیاز به ملاقات نیست.

انتقام‌گیری اسامه و به شهادت رسانیدن احمدشاه مسعود

قهرمان ملی احمدشاه مسعود توسط تروریستان عرب بلجیمی تحت نام ژورنالیستان به شهادت رسید. در این زمینه به اندازه کافی نگاشته شده مگر یک موضوع واضح است که تا پیش از ترور احمدشاه مسعود، آن شیوه‌ی به کارگیری انتحاری سابقه نداشت. قرار معلومات، تصمیم ترور آمر صاحب مسعود در جلسه مشترک ملا عمر و اسامه در منزل ملا عمر گرفته شده بود.

مهم‌ترین پرسش اما مطرح می‌شود این است که آیا القاعده قادر بود که چنین با دقت زمان‌بندی را سازمان‌دهی کند که دقیق دو روز پیش از ۱۱ سپتامبر چنین رویداد مهمی را به انجام برساند، یا دستان به مراتب بزرگ‌تر و مرموزتر در پشت آن وجود داشت؟

در اوایل زمامداری طالبان، روزی دفتر سازمان ملل متحد در اسلام‌آباد مهمانی رسمی تدارک دیده بود. در این مهمانی من با چند تن از دیپلماتان خارجی مصروف صحبت بودیم که یک جنرال بر حال پاکستانی به ما نزدیک شد. از من پرسید، از افغانستان هستی؟ در پاسخ گفتم، بلی. در ادامه پرسید از کدام تنظیم نماینده‌گی می‌کنید؟ من گفتم که از تنظیمی نماینده‌گی نمی‌کنم و با تنظیم‌ها سر و کاری ندارم، بل نماینده سازمان ملل متحد استم.

بعد از این که متیقن شد از افغانستان استم، با تب و تاب ویژه‌ای گفت: یک حرف واضح است که افغان‌ها جنگ‌جویان بزرگ استند.

این حرف جنرال پاکستانی برایم بسیار متاثرکننده بود و مرا کاملاً دگرگون ساخت. یک نوع حس عجیبی در من به غلیان آمد. روگرداندم و گفتم که من متاسفم که با این توصیف از ما یاد می‌کنید. جنگ‌جو بودن امتیاز و افتخار نیست، کاش به جای آن می‌شنیدم که افغان‌ها دانشمندان بزرگی دارند، مخترعان خوب استند، صاحب اردوی منظم و مجهز استند. گفتم، حاضر استم عنوان جنگ‌جو را به کسی بدهیم و در بدل آن... حرف‌های من تمام نشده بود متوجه شدم که این جنرال پاکستانی رویش را گردانده و از ما دور می‌شود.

واضح بود که جنرال پاکستانی جنگ‌جویان افغان تحت امر خودش را دوست داشت نه...

طعم تلخ دیگر از حس نمودن اشغال نامریی کشور را در قالب این خاطره می‌نویسم. در جریان ماموریت در سازمان ملل متحد که دفتر ما در اسلام‌آباد پاکستان بود، مانند همیشه یک حس عمیق وطن‌دوستی و وطن‌داردوستی در من پدیدار بود. به همین دلیل همیشه در روز اول عیدها به سفارت افغانستان در اسلام‌آباد می‌رفتم. به همین خاطر با سفیران طالبان در اسلام‌آباد روابط خوب و نزدیک داشتم.

در یکی از عیدها، سال ۱۹۹۸ میلادی، جهت عید مبارکی با افغان‌ها به سفارت رفتم. مولوی سعید الرحمان باشنده اصلی ولایت لغمان که عالم جید هم بود، سفیر آن زمان طالبان در اسلام‌آباد بود.

با وجود این که افغان‌های زیادی در اسلام‌آباد زنده‌گی می‌کردند و دیپلمات‌های کشورهای زیاد اسلامی نیز در آن‌جا مقیم بودند، اما وقتی به سفارت رفتم، مولوی صاحب را تک و تنها دیدم. کسی جهت عید مبارکی نیامده بود و من یگانه شخص آن لحظه بودم.

بعد از عید مبارکی نشستیم و از هر در صحبت کردیم. گفت بیش‌تر از این به حیث سفیر نخواهد ماند. دلیلش را چنین بیان کرد: «یک شخص بی‌ادب و نادان به اسم جنرال پرویز مشرف رییس ستاد اردوی پاکستان شده است.» از این یاد کرد که چند روز پیش وی را دعوت کرده و برایش چنین تفهیم نموده بود که باید از پاکستان اطاعت کند و به فرمایش‌های آن کشور لبیک بگوید. مولوی سعید الرحمان افزود که مشرف برایم چنان دستور می‌داد که گویا افغانستان ایالت پنجم پاکستان باشد. به عبارت دیگر طالبان، جز اردوی پاکستان باشد.

آقای سفیر گفت که پاسخ من به مشرف این بود که «اشتباه می‌کنی، بهتر است افغانستان را دوباره مطالعه کنی. ما به خاطر شوروی سابق به شما پناه آورده بودیم و شما هم به خاطر منافع خودتان از ما حمایت کردید. ما برادری می‌خواهیم اما باداری شما را قبول کرده نمی‌توانیم.»

سفیر گفت که مشرف بعد از شنیدن این حرف‌هایم با من قهر کرد. من یقین دارم که با رهبری طالبان صحبت خواهد کرد و مرا از موقف سفارت برکنار خواهند کرد.

از آن گفت‌و شنود ما یک ماه نگذشته بود که مولوی سعیدالرحمان از سفارت برکنار گردید.

لازم است در این قسمت مختصر در رابطه به دو نگرش متفاوت افغانستان و پاکستان نسبت به یکدیگر اشاره‌ای داشته باشم. در دو دهه گذشته روابط افغانستان و پاکستان همیشه با تصورات نادرست همراه بوده است. پاکستان متهم است که به افغانستان به عنوان عمق استراتژیک خود نگاه می‌کند. این موضوع به جنرال اسلم‌بیک رییس پیشین ستاد مشترک ارتش پاکستان نسبت داده می‌شود. علاوه بر آن گفته‌هایی وجود دارد که پاکستان، افغانستان را حیاط خلوت یا به اصطلاح عام «پس‌خانه» خود می‌داند. همچنین گفته می‌شود که غلام اسحاق خان رییس جمهور پیشین پاکستان زمانی که روی بودجه دولت پاکستان کار می‌کرد، افغانستان را من حیث ایالت پنجم آن کشور از بودجه خود فراموش نمی‌کرد.

در جانب دیگر، اکثریت مردم افغانستان، به شمول دولتی و غیر دولتی، خط دیورند را اهمیت نمی‌دهند و «اتک» را سرحد شرقی افغانستان می‌دانند. زمانی که طالبان به پل متک پروان رسیدند، حامیان پاکستانی‌شان به زبان اردو روی یک دیوار چنین نوشته بودند: «شما اتک را می‌خواستید، ما متک را هم گرفتیم.» شماری در پاکستان به این نظر بودند که خلاف ذهنیت موجود، در واقع پاکستان عمق استراتژیک افغانستان است. برای اثبات موضوع، اشاره می‌کنند به این که در زمان تجاوز اتحاد جماهیر شوروی میلیون‌ها مهاجر افغان و مجاهدین بدون هیچ‌گونه ممانعتی در پاکستان جاگزین شدند. حتا به این هم اکتفا نکرده، از این که افغانستان به محصولات غذایی پاکستان متکی است، آن کشور را باغ آشپزخانه افغانستان عنوان داده‌اند.

ساعت پنج عصر به مقر وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران رسیدم. از من خواسته شد تا برای لحظاتی منتظر باشم چون رییس تشریفات آن وزارت در یک ملاقات با سفرای اتحادیه اروپا وزیر خارجه آن کشور را همراهی می‌کند. برای پنج دقیقه منتظر شدم، وقتی از میزبان خبری نشد. چون این تاخیر خلاف تشریفات رسمی بود، مقر وزارت خارجه را ترک کردم. با رسیدن به سفارت افغانستان مقیم تهران، سکرترم که یک خانم شناخته شده ایرانی بود و بیش از دو دهه در سفارت افغانستان خدمت کرده بود، برایم خبر داد که رییس تشریفات وزارت خارجه ایران در خط تلفن است. وی از طریق تلفن بسیار معذرت‌خواهی کرد و از من تقاضا نمود تا دوباره به وزارت خارجه بروم. من رد کردم و خواستم تا وقت ملاقات برای روز بعدی تنظیم شود.

من در یک ماموریت دیپلماتیک به حیث نماینده خاص و سفیر افغانستان در جمهوری اسلامی ایران به سر می‌بردم. ایران و پاکستان، دو همسایه مهم، برای مردم ما همیشه زیر سایه دو لفظ «دوست» و «دشمن» قرار دارد. ماموریت دیپلماتیک در این دو کشور از این که اقتضای باشد، بیش‌تر اوقات با نفرین به همراه است. اجرای وظیفه در این دو کشور بسیار زود با مهر جاسوسی در پیشانی پذیرایی می‌شود. به ویژه اگر شما مامور دیپلماتیک از مجرای وزارت خارجه نباشید، بل بر اساس یک تصمیم سیاسی متصدی سفارت قرار بگیرید. چنان‌که من نیز کارم را به صفت نماینده خاص و سفیر افغانستان در ایران در اثر یک تصمیم سیاسی آغاز کردم. رفتنم در این وظیفه دو گونه دلیل داشت. دلیل رسمی آن و دلیل پنهانی و غیر رسمی. چنان‌که به طول معمول چنین می‌باشد، مگر در همان زمان بیان نمی‌گردد.

در یکی از سفرها، سیدمحمد خاتمی رییس جمهوری اسلامی ایران به حامد کرزی رییس جمهور آن زمان کشور پیشنهاد کرد تا یک شخص قابل اعتماد و نزدیک به خودش را به حیث سفیر به ایران بفرستد تا بتواند در حصه‌ی تامین دوستی دوام‌دار و پایدار دو کشور کار بهتری انجام دهد. آقای کرزی به این پیشنهاد ارج گذاشت و سرانجام قرعه فال را به نام من زد. آقای کرزی گفت هر قدر جست‌وجو کردم سرانجام چندین بار آنتن بالای خودت توقف کرد. من هم به تصمیم آقای کرزی احترام گذاشتم و وظیفه‌ام به عنوان رییس دفترشان را ترک کردم و رهسپار ایران شدم.

مگر دلایل اصلی و پنهانی که در دل ریشه داشت و به زبان نمی‌آمد، مسایل دیگری بود. دو دلیل پنهانی وجود داشت که آقای کرزی و ادار شد تا مرا از ارگ ریاست جمهوری دور سازد. من بارها گفته بودم، تا زمانی که زلمی خلیل‌زاد به حیث نماینده خاص ایالات متحده امریکا در افغانستان باقی بماند، حامد کرزی نمی‌تواند یک رییس جمهور واقعی و مقتدر باشد. اقتدار اصلی در دست خلیل‌زاد بود. چون آقای کرزی مطیع و فرمان‌بردار ایالات متحده امریکا بود، تصمیم این شد که مرا از ریاست دفتر رییس جمهور دور بسازد. دلیل دوم این که دولت ایالات متحده امریکا بر ضد گفت‌وگو و مصالحه با طالبان بود. آن‌ها طالبان را تروریست و هم‌مانند القاعده می‌دانستند. باور من اما متفاوت‌تر بود. چنان‌که در بخش نخست این سلسله مقاله یادآوری کرده‌ام، من تلاش داشتم تا با طالبان میانه‌رو گفت‌وگو صورت گیرد. آقای کرزی در دل با من موافق بود، مگر نمی‌توانست در مقابل دیدگاه ایالات متحده قرار گیرد.

با آغاز ماموریت جدید، شاهد تبصره‌های گوناگون در کابل و تهران بودیم. روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، مطرح‌ترین و پرخواننده‌ترین نشریه‌ی رسمی انقلاب اسلامی ایران نوشت: «آمدن داوودزی به تهران به حیث نماینده خاص افغانستان مساوی است به دوباره باز شدن سفارت ایالات متحده امریکا.» چنین تبصره‌ها و دیدگاه‌های متناقض کار من را از آغازین روزها با دشواری‌هایی مواجه ساخت.

با رسیدن من به تهران در ۲۴ جون ۲۰۰۵ میلادی، محمود احمدی‌نژاد در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری ایران پیروزی را از آن خود کرده بود و منتظر برگزاری مراسم سوگند و آغاز به کار بود. در نظر داشتم تا منتظر آغاز کار رییس جمهور جدید باشم تا اعتمادنامه‌ام را برای‌شان تقدیم کنم. نا خبر از این که آقای خاتمی رییس جمهور بر حال مفکوره‌ی دیگری داشت. می‌خواست واپسین ملاقات‌کننده‌اش من باشم و اعتمادنامه‌ام را به ایشان تقدیم کنم.

بعد از رییس تشریفات، آقای کمال خرازی وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران را ملاقات کردم و حسب معمول کاپی اعتمادنامه‌ام را تقدیم کردم. چند روز بعد، حضور رییس جمهور خاتمی رسیدم. با رسیدن به ریاست جمهوری طبق اصول به گارد تشریفات احترام گذاشتم و طی مراسمی اعتمادنامه‌ام را تقدیم رییس جمهور نمودم.

در این ملاقات آقای خاتمی گفت که هشت سال پیش در آغاز دور اول ریاست جمهوری نخستین نماینده خارجی که اعتمادنامه‌اش را پذیرفتم، سفیر افغانستان بود و حالا که هشت سال از دور ریاست جمهوری‌ام می‌گذرد، آخرین اعتمادنامه نیز از شما است.

به مراسم سوگند وفاداری رییس جمهور جدید ایران محمود احمدی‌نژاد نیز دعوت شدم. در این مراسم آقای احمدی‌نژاد به رسم احترام دستان رهبر معظم ایران آقای خامنه‌ای را بوسید. به یاد آمد که آقای کرزی هم در مراسم مشابه دستان صبغت‌الله مجددی و محمدظاهر شاه را بوسیده بود که نشان‌دهنده شباهت‌های فرهنگی میان دو کشور بود.

رویکرد ایران نسبت به افغانستان و منافع آن کشور

در جریان اشغال افغانستان توسط شوروی سابق، ایران به کمک سخاوت‌مندان‌اش به گونه‌ی عمده به گروه‌های مجاهدین شیعه‌مذهب ادامه داد. هم‌چنین ایران به میلیون‌ها مهاجر افغان پناه داد و به گروه‌های مجاهدین دفترهایی فراهم کرد تا به فعالیت‌های سیاسی‌شان ادامه دهند. نقش ایران در حمایت از جهاد (مقاومت بر ضد شوروی) بعد از پاکستان در درجه دوم قرار داشت. در جریان جنگ‌های داخلی در دهه ۱۹۹۰ ایران از مقاومت بزرگ ضد طالبان حمایت کرد، در حالی که پاکستان و حامیان عرب‌شان از

طالبان حمایت کردند. بنا بر این، از نقش واضح ایران در جنگ‌های نیابتی در خاک افغانستان نمی‌توان چشم پوشید.

جمهوری اسلامی ایران در نشست بن، نقش بسزا و سازنده‌ای ایفا کرد و در تشکیل و حمایت از دولت پساطالبانی از همکاری‌اش دریغ ننمود. مگر وقتی در افغانستان جنگ ادامه یافت، ایران روابط دوستانه‌اش را با دشمن دشمن یعنی طالبان گسترش داد. نیروهای جزمی ایران به گونه‌ی تدریجی روابط با طالبان را تقویت کردند و دایره سیاسی و نظامی ضد امریکایی را وسعت بخشیدند. این رویکرد با دوستی با طالبان در افغانستان شکل گرفت و در عراق و سوریه نیز اعمال شد.

رییس جمهور کرزی به ایران من‌حیث کشور همسایه و دوست نگاه می‌کرد. حامیان ایالات متحده امریکا اما آن را دشمن می‌خواندند. جورج دبلیو بوش آن کشور را محور شرارت می‌دانست. در چنین وضعیتی، برای آقای کرزی بسیار مشکل بود تا این حالت را مدیریت و توازن را تامین کند.

بعد از ظهور داعش در عراق و سوریه، نگرانی‌ها از این که ایران به منظور تامین منافع آن کشور در افغانستان، پاکستان و کشورهای شرق میانه، برای ساختن نسخه شیعه‌ی طالبان و دیگر گروه‌های بین‌المللی تروریستی اقدام کند، به وجود آمد. ایران فاطمیون (گروهی با اکثریت افغان شیعه) را ایجاد کرد تا در برابر داعش بجنگد و از منافع ایران در کشورهای مختلف حراست کند.

ساحه مهم دیگر در روابط دو کشور، منابع طبیعی افغانستان است. پرواضح است که ایران همیشه به منابع طبیعی ما چشم دوخته است. ایران به آب رود هلمند و هریرود به گونه‌ی شدید متکی است. میزان دسترسی آن کشور به آب دریای هلمند توسط معاهده‌ی آب رود هیرمند (امضا شده در سال ۱۳۵۱ خورشیدی) تعریف شده است. موضوع آب میان افغانستان و ایران همیشه با اختلافات به همراه بوده است. ایران همیشه بیش‌تر از میزان حق‌آبه تعیین شده، از این آب برمی‌دارد. واضح است که افغانستان باثبات، به معنای این است که ایران از آب کم‌تری مستفید خواهد شد. چون افغانستان مطابق معاهده، آب را مدیریت خواهد کرد و از حق خودش در داخل کشور استفاده خواهد نمود.

منافع مهم دیگر ایران به بخش‌های فرهنگی و مذهبی بسته است. جمهوری اسلامی ایران با رویکرد خاص خودش اجندای زبان فارسی و مذهب تشیع را در افغانستان و منطقه اعمال می‌نماید.

پیش از دخالت نظامی جامعه جهانی به رهبری امریکا در سال ۲۰۰۱ در افغانستان، ایران از این که پاکستان بر طالبان کنترل عام و تام داشت، نگران بود. به همین دلیل، درست در مقابل این مساله قرار داشت و از نیروهای مقاومت ضد طالبان حمایت می‌نمود. در کنفرانس بن، ایران جبهه متحد اسلامی ملی برای نجات افغانستان معروف به ائتلاف شمال را تشویق کرد تا به نتیجه برسد. این تشویق به خاطر گل روی کسی نبود، بل آن کشور می‌خواست که به نحوی در حکومت آینده نقش داشته باشد، چون نیروهای ناتو و امریکا به گونه گسترده تا مرزهایش مستقر شده بود.

یک هفته بعد از کنفرانس بن من به میدان هوایی بگرام رسیدم و این یگانه میدان هوایی فعال نزدیک کابل بود. متوجه شدم که هواپیماهای ایران به شکل متواتر نشست می‌کردند و فرماندهان مقاومت و خانواده‌های آن‌ها را به افغانستان انتقال می‌دادند. سفارت ایران در کابل نیز یکی از نخستین سفارت‌هایی بود که فعالیتش را از سر گرفت. وقتی مسوولیت ریاست دفتر حامد کرزی را در تابستان ۲۰۰۳ به عهده گرفتم متوجه شدم که بعد از ایالات متحده امریکا، سفیر ایران در کابل دومین نماینده خارجی با بیش‌ترین شمار ملاقات از ارگ ریاست جمهوری بود که ساعت‌ها رییس جمهور را ملاقات می‌کرد. وی ملاقات‌کننده مکرر دیگر مقامات بلندرتبه حکومت به ویژه منسوبان و حامیان جبهه‌ی متحد اسلامی نیز بود.

حامد کرزی و خاتمی رییس جمهور ایران به گونه متواتر با هم به تماس بودند و به دوستان شخصی و همکاران قابل اعتماد هم‌دیگر بدل شده بودند. اما این دوستی و نزدیکی کرزی با ایران بدون هزینه هم نبود. باری یک سناتور امریکایی در جریان یک سفر با نارضایتی برایم گفت: «رییس جمهور کرزی برای ما ضروری است اما روابط گرمش با ایران یک مشکل است.» روابط کرزی با ایران به منبع ناراحتی میان وی و امریکا بدل گشته بود.

با روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد به عنوان رییس جمهور جدید ایران، اولویت کاری‌ام به عنوان نماینده خاص و سفیر افغانستان این بود تا رویکرد و دیدگاه وی را در رابطه به تنظیم روابط آن کشور با افغانستان با دقت زیر نظر داشته باشم.

چند روز بعد از مراسم تحلیف احمدی‌نژاد برای نخستین ملاقات کاری با معین جدید وزارت خارجه آن کشور دیدار کردم. آقای سفری از من پرسید: «جناب عالی، شما در کدام شهر امریکا بود و باش دارید؟» آقای سفری به این گمان بود که تمام همکاران ارشد رییس جمهور کرزی از امریکا با ایشان برگشته‌اند.

توضیح دادم که به استثنای سفرهایی که در طول زنده‌گی داشته‌ایم، من و آقای کرزی هیچ‌گاه در ایالات متحده زنده‌گی نکرده‌ایم. این موضوع نشان می‌داد که دیدگاه جالبی در اذهان مسوولان جدید حکومت جمهوری اسلامی ایران نسبت به آقای کرزی و حکومت وی وجود دارد.

محمود احمدی‌نژاد یک شخص ساده‌منش با دیدگاه‌های پیچیده بود. در برابر ایالات متحده امریکا و حامیان آن کشور در منطقه ایستاده‌گی سخت و عجیبی داشت. بنا بر این، با در نظر داشت این رویکرد سیاست خارجی رژیم جدید ایران، در پی حفظ منافع افغانستان بودیم.

با مشورتی که به آقای کرزی دادم، فصل جدیدی از روابط را با رویکرد دو جانبه‌گرایی (Bilateralism) ایجاد کردیم. به این معنا که روابط ما با ایران و روابط ما با امریکا هر کدام به گونه‌ی مستقل توصیف شود. به جانب ایران تفهیم می‌کردیم که باید این واقعیت را بپذیرند که افغانستان با ایالات متحده امریکا در یک رابطه درازمدت قرار گرفته است. در عین زمان برای ایران اطمینان می‌دادیم که این رابطه، ایران را با خطر مواجه نخواهد کرد و افغانستان به ایالات متحده امریکا اجازه نمی‌دهد که آن کشور از حضور خود در افغانستان و از خاک این کشور بر ضد ایران استفاده کند. وظیفه من این بود که با جمهوری اسلامی ایران روابط مبتنی بر اعتماد دوجانبه تامین کنم تا ایران اطمینان خاطر حاصل نماید تا برنامه کمک و همکاری با دشمنان افغانستان را روی دست نگیرد. چون این احتمال برایم قابل درک بود که آن کشور سیاست «دشمن دشمن من، دوست من» را اجرا کند و دشمنان ایالات متحده را به عنوان دوستان خودش انتخاب کند.

من از طرق مختلف تلاش داشتم تا موضوعات بالا را به ایرانیان تفهیم نمایم. رهبر معظم آن کشور معمولاً در سخنرانی‌هایش افغانستان را کشور اشغال شده می‌خواند و با فلسطین مقایسه می‌کرد. هر بار که این کار انجام می‌شد، به وزارت خارجه آن کشور می‌رفتم و مراتب اعتراض را ثبت می‌کردم. در مصاحبه با رسانه‌ها نیز این موضوع را یادآوری می‌کردم.

در میانه دسامبر ۲۰۰۵ سفر رییس جمهور حامد کرزی به تهران تنظیم شد. این نخستین سفر وی بعد از تحلیف رییس جمهور جدید آقای احمدی‌نژاد بود. تمام آماده‌گی‌ها گرفته شد، اما فقط چند ساعت پیش از پرواز از کابل، خبر رسید که سفر به تعویق افتاده است. به وزارت خارجه ایران رفتم تا برای‌شان توضیح دهم که سفر آقای کرزی به خاطر مساعد نبودن هوا به تعویق افتاد. وقتی شنیدم که آن‌ها پیش از من از اصل موضوع آگاه‌اند، کاملاً دگرگون و متحیر شدم. مقامات ایران برایم گفتند که سفر رییس جمهور کرزی به خاطر تلفن ناوقت شب کاندولیزا رایس وزیر امور خارجه امریکا به تعویق افتاده است. ادامه

دادند، خانم رایس دلیل آورده، چون در شورای امنیت سازمان ملل متحد در رابطه به موضوعات حقوق بشری در ایران برنامه‌ای جریان دارد بنا بر این، سفر به تعویق بیافتد.

من از سر ناگزیری ادعای آن‌ها را رد کردم و پافشاری کردم که این سفر در جریان یک ماه آینده دوباره تنظیم خواهد شد. به کابل آمدم تا حقیقت را بدانم. آقای کرزی تایید کرد که معلومات ایرانیان درست بوده و از من خواست تا دوباره به ایران برگردم و سفر ایشان را برای میانه‌ی جنوری ۲۰۰۶ تنظیم کنم.

سفر یادشده، مطابق برنامه‌ریزی، به تاریخ ۱۶ جنوری صورت گرفت. سرانجام با تلاش‌های فراوان پیروز شدیم تا ایرانیان قانع شوند که روابط افغانستان و ایران مستقل خواهد بود و هیچ‌گونه ارتباطی با روابط ما با امریکا نخواهد داشت.

در این سفر رییس جمهور کرزی با رهبر معظم ایران سید علی خامنه‌ای نیز ملاقاتی داشت. در جریان ملاقات آقای کرزی از وی سپاس‌گزاری کرد که به خاطر برادران افغان‌شان با امریکا در مساله افغانستان همکاری کردند. خامنه‌ای با لحن تند و غضب‌آلود جواب داد: «امریکا شیطان بزرگ است. ایران با آن‌ها نه همکاری کرده و نه هم همکاری می‌کند، در هر جا که باشد. ایران به برادران و خواهران افغان کمک کرده، بدون در نظر داشت این که چه کسانی آن‌جا حضور دارند.»

بعد از ملاقات، رییس جمهور احمدی‌نژاد به رییس جمهور کرزی گفت که بهتر بود چنین موضوعات حساس پیش از این که با رهبر معظم مطرح می‌شد، با وی در میان گذاشته می‌شد. بعد از آن ملاقات، روابط دو رییس جمهور نزدیک‌تر شد تا این که با هم به دوستان نزدیک بدل گشتند.

احمدی‌نژاد خوش نبود که آقای کرزی روابط خودش را با رییس جمهور پیشین آن کشور سیدمحمد خاتمی ادامه دهد. باری آقای کرزی به من یک نامه داد تا به شکل شخصی به آقای خاتمی برسانم. با وزارت خارجه آن کشور صحبت کردم تا اجازه ملاقات با آقای خاتمی را دریافت کنم.

وقت زیادی گرفت، اما سرانجام وزارت خارجه ایران برایم اجازه داد تا با خاتمی ملاقات کنم. بعد از آن ملاقات چندین بار تقاضای ملاقات بعدی کردم تا احترامات خود را به آقای خاتمی تقدیم کنم، اما متأسفانه وزارت خارجه جواب رد داد.

در این‌جا می‌خواهم یک موضوع را یادآوری کنم، در کابل سفیر هر کشور می‌تواند با هر کسی که بخواهد ملاقات کند. بدون این‌که از وزارت خارجه یا کدام مرجع دیگری اجازه بگیرد. در ایران، بدون اجازه وزارت خارجه آن کشور حتا نمی‌توانستیم با مهاجران افغان ملاقات کنیم.

به عنوان بخشی از وظیفه‌ام، همیشه مراقب وضعیت مهاجران افغان در آن کشور بودم. برخلاف برداشت برخی مردم، مهاجران افغان در ایران را نسبت به هموطنانی که در داخل کشور زنده‌گی می‌کنند، بسیار وطن‌پرست یافتم. مهاجران افغان در ایران و پاکستان همیشه به دولت افغانستان به دیده‌ی قدر می‌نگرند و به بیرق و قانون اساسی افغانستان افتخار و مباهات می‌کنند.

روزی با موتر رسمی سفارت، از شهر تهران گذر می‌کردم که در ازدحام موترها بند ماندیم. گروهی از دختران نوجوان افغان متوجه اهتزاز بیرق ملی افغانستان در واسطه لیموزین ما شدند. نزدیک واسطه ما صف کشیدند و هر کدام به نوبت بیرق را بوسیدند و گذشتند.

راننده‌ی من که یک افغان بود و برایم گفت که بارها شاهد چنین اتفاقی بوده است.

یکی از موضوعات بسیار جنجال برانگیز که با نام من و ایران گره خورده، موضوع خریدهای پول نقد ایران است که در یک مقطع حساس و مهم تاریخی توسط روزنامه نیویارک تایمز دامن زده شد. بدون تردید مردم افغانستان به ویژه نسل جدید کشور حق دارند تا واقعیت‌های این قضیه را بدانند. در بخش بعدی، در این زمینه با تفصیل خواهم نوشت.

داستان واقعی کمک نقدی ایران به دفتر رییس جمهور کرزی

جنرال دیوید پتریوس در حالی که با انگشت به سوی من اشاره می‌کرد، با شدت خشم خطاب به من گفت که می‌توانم چهل هزار نفر را بیاورم و این قصر را (با دست اشاره به سوی قصر گلخانه ارگ) مانند ریگ هموار کنم. من با لحن مشابه در پاسخ گفتم که خودت عسکر هستی و وظیفه‌ات سلامی زدن است، نباید در موضوعات مهم و ملی افغانستان رییس جمهور ما را زیر فشار بیاوری و با این لحن صحبت کنی.

من و جنرال پتریوس، فرمانده امریکایی نیروهای ناتو در افغانستان، در منزل بالایی قصر گلخانه در مقابل هم قرار گرفته بودیم، در حالی که وزرای داخله و دفاع آن زمان حضور داشتند. گفت‌وگوی ما مملو از خشم و قهر بود و در حین این گفت‌وگو با نشانه گرفتن جانب مقابل با انگشت دست، میزان خشم خود را به یکدیگر نشان می‌دادیم. رییس جمهور از داخل اتاق از در باز شده متوجه تنش ما شد، ما را به داخل فرا خواند و پتریوس بعد از شنیدن حرف‌های سرزنش‌آمیز رییس جمهور، با خشم از ارگ خارج شد.

همیشه میان رییس جمهور کرزی با فرماندهان نیروهای ناتو کش‌مکش موجود بود. مهم‌ترین اختلاف‌شان در این کش‌مکش‌ها این بود که حامد کرزی برای‌شان بیان می‌کرد که شما دشمن را در جای غلط و نادرست جست‌وجو می‌کنید. دشمن در قریه‌جات افغانستان نیست، بل در مناطق مربوط به پاکستان به گونه‌ی واضح پناهگاه دارد و فعالیت می‌کند. اکثریت جنرالان و فرماندهان امریکایی ناتو با وجود این‌که در مجالس خصوصی این واقعیت را می‌پذیرفتند، اما به عنوان یک پالیسی رسمی آن را بیان نمی‌کردند؛ چون منافع استراتژیک دیگری که با پاکستان داشتند، مانع تغییر پالیسی‌شان در این مساله می‌شد. جنرال پتریوس یگانه جنرال اکادمیک امریکایی بود که با جرات این طلسم را شکست، چنان‌که در سال ۲۰۱۱ در عمق خاک پاکستان عملیات پرخطر اما پیروزماندانه‌ای انجام داد و اسامه بن لادن را از بین برد.

مگر گفت‌وگوی تنش‌آلود من و جنرال پتریوس که در بالا ذکر شد، در زمان یک وقفه‌ی جلسه شورای امنیت صورت گرفت که تحت ریاست رییس جمهور حامد کرزی دایر شده بود و جنرال پتریوس نیز در آن اشتراک داشت. در آن جلسه جنرال پتریوس دو طرح را ارائه کرد:

طرح نخست وی در رابطه به ملیشه‌سازی بود. استدلال می‌کرد که این روش در عراق نتیجه خوب داشته، پس تطبیق آن در افغانستان نیز خالی از خیر نخواهد بود. این طرح با مخالفت واضح رییس جمهور کرزی مواجه شد. آقای کرزی از تجارب گذشته ملیشه‌سازی در افغانستان که نتایج کاملاً منفی داشت، یاد کرد و از ملیشه جنرال دوستم در زمان داکتر نجیب به عنوان نمونه بارز تجربه منفی ذکر کرد. قابل یادآوری است که این طرح به مرور زمان با تغییراتی به ایجاد پولیس محلی منجر گردید.

بحث دوم در رابطه به کمپنی‌های امنیتی خصوصی بود. پتریوس در پی خصوصی‌سازی قسمت اعظم جنگ افغانستان بود. شرکت‌های امنیتی خصوصی در افغانستان زمانی بیش‌تر مورد توجه قرار گرفت که به رییس جمهور کرزی گزارش‌هایی از موجودیت زندان‌های خصوصی و انواع سوءاستفاده این کمپنی‌ها رسید.

روزی پولیس ملی در شهرنو کابل واسطه‌های یک شرکت امنیتی خصوصی را متوقف می‌سازد و در مورد جواز حمل سلاح خفیف و ثقیل آن‌ها می‌پرسد. منسوبان آن شرکت خصوصی علاوه بر این‌که درباره جواز سلاح پاسخ مناسب نمی‌دهند، پولیس ملی را مورد لنت‌وکوب قرار می‌دهند. همچنین گزارش‌ها رسید که معاش یک منسوب کمپنی امنیتی خصوصی پنج برابر معاش پولیس ملی است.

بعد از دریافت انتقادات و گزارش‌های متعدد، رییس جمهور کرزی از وزیر داخله آن زمان خواست تا فهرست کامل تمام کمپنی‌های نظامی - امنیتی خصوصی را تهیه کند. وقتی آقای کرزی فهرست را مشاهده کرد، اکثریت آن کمپنی‌ها مربوط افراد بلندرتبه حکومتی بودند که اعضای خانواده آقای کرزی، مشاور امنیت ملی، وزرای دفاع و داخله نیز شامل آن فهرست بودند. رییس جمهور کرزی با آگاه شدن از این موضوع، حکمی صادر می‌کند تا تمام این کمپنی‌های خصوصی مسدود شوند.

این حکم آقای کرزی با مخالفت برخی سفارت‌ها مواجه شد؛ آن‌ها دلیل می‌آوردند که پولیس ملی قادر به تامین امنیت آن‌ها نیست. سرانجام بخش بزرگ کمپنی‌ها مسدود شدند و تعداد معدود آن‌ها به کار خود ادامه دادند.

در آن جلسه شورای امنیت ملی، طرح خصوصی‌سازی جنگ افغانستان نیز با مخالفت شدید رییس جمهور مواجه شد و من در هر دو موضوع از موقف رییس جمهور کرزی با قاطعیت حمایت کردم. این حالت اسباب ناراحتی جنرال پتریوس را فراهم ساخت که حتا - چنانچه در بالا ذکر شد - منجر به تنش لفظی شدید میان ما شد.

روز بعد از تنش لفظی میان من و جنرال پتریوس، نماینده‌ی آقای پتریوس با پیام مهم نزد من آمد. پیام بسیار واضح بود: «اگر موقف خود را در مورد کمپنی‌های امنیتی - نظامی خصوصی تغییر ندهی، قضیه کمک‌های پول ایران را افشا می‌کنیم.» پاسخ من هم صراحت داشت: «هرچه می‌کنی بکن، من از حمایت خود از رییس جمهور کرزی دست‌بردار نیستم.»

در پی این گیرودارها بود که نخستین گام برای جنجالی شدن و وارونه جلوه دادن قضیه مساعدت پول نقد ایران را جنرال پتریوس گذاشت.

خواست پتریوس واضح بود. من باید همدست آن‌ها شده تا رییس جمهور کرزی را قانع بسازیم که از موقف خود در قسمت خصوصی‌سازی نیروهای امنیتی عقب‌نشینی کند. وقتی به این خواست‌شان لیبیک گفته نشد، در اکتوبر ۲۰۱۰ در روزنامه معروف نیویارک تایمز مقاله‌ای به نشر رسید. اگرچه بیش‌تر معلومات آن مقاله عاری از حقیقت نبود، مگر داستان‌سرای مبنی بر این‌که خریطه پول نقد در هواپیما به من سپرده شد، تنها می‌توانست برای داستان یک فلم هالیوودی به کار برود؛ هیچ واقعیت نداشت، بل کاملاً ساخته‌گی و دروغ محض بود.

به تاریخ ۲۳ اکتوبر ۲۰۱۰ نیویارک تایمز چنین نوشت: «وقتی رییس جمهور کرزی می‌خواست از یک سفر رسمی از ایران به کابل برگردد، هواپیمای شخصی وی در میدان هوایی منتظر بود تا مسافری که بالایش ناوقت شده برسد، وی سفیر ایران در افغانستان بود. سفیر فداحسین مالکی سرانجام رسید و در چوکی پهلوی عمر داوودزی رییس دفتر و قابل اعتمادترین فرد به رییس جمهور کرزی نشست. طبق گفته یک مقام افغان که در هواپیما حضور داشت، آقای مالکی یک خریطه بزرگ پلاستیکی را که در آن پاکت‌های پول یورو بود، به آقای داوودزی تسلیم کرد.»

در پرواز یادشده، هیچ‌گونه خریطه پول به من سپرده نشده بود. واضح است که این موضوع توسط چه کسی از دفتر رییس جمهور ساخته شده بود و هدف آن داستان نیز کاملاً مبرهن بود. لازم نیست که در این‌جا از کسی نام برده شود.

نویسنده این مقاله نیویارک تایمز، پیش از نشر، با دفتر من تماس گرفته بود تا ما را از نشر مطلبی با چنین محتوا آگاه سازد و در عین زمان دیدگاه ما را در زمینه مطالبه کرده بود. به واسطه سکرتریتیم پاسخی مختصر فرستادم، اما به گمان اغلب سکرتریت نتوانسته بود پیام را به گونه‌ی درست انتقال دهد.

سرانجام مقاله به نشر رسید و در آن بدون این‌که نام برده شود، خلاف تمام اصول و معیارها تمام اثبات، شواهد و استناد نویسنده بر «یک مقام افغان که در هواپیما حضور داشت» شده بود.

این داستان‌سازی برای مدتی حواسم را خدشه‌دار ساخت، اما در عین زمان وجدانم راحت بود. پول به من نمی‌آمد. پرداخت پول به رییس جمهور بود و من من‌حیث رییس دفترش آن را مدیریت می‌کردم. از جانب دیگر، رسانه‌ای شدن آن باعث خرسندی شد تا مردم افغانستان از واقعیت‌های این مساله آگاه شوند.

جریان داخل هواپیما از این قرار بود که وقتی ما به هواپیما بالا شدیم، رییس تشریفات، رییس جمهور را آگاه ساخت که سفیر ایران می‌خواهد با ما یک‌جا به کابل برگردد. رییس جمهور اجازه داد و از من خواست تا در چوکی پهلویم برایش جا دهم و به رسم مهمان‌نوازی متوجه وی باشم. در آن پرواز هیچ‌گونه پول نقد برایم سپرده نشد. سپنتا در آن پرواز با مالکی شوخی کرد و از وی پرسید که بیکش کجا است؟ مالکی جواب داد: «با ادب باش، بچه شوخ!»

در ارگ این نظر بیش‌تر مورد تایید بود که محرک اصلی این داستان دیوید پتریوس بود و دلایل آن نیز کاملاً هویدا بود؛ این‌که از خواست وی اجتناب کردم و حاضر به انجام بازی دوجانبه مانند نزدیکان آقای کرزی و برخی اعضای فامیلش نشدم. من با قاطعیت از موقف برحق و درست حامد کرزی پشتیبانی کردم. در همان زمان، از برخی افراد در سفارت امریکا شنیدم که شماری از اعضای فامیل آقای کرزی داستان‌های بی‌بنیاد بافته بودند که من (داوودزی) به خواست ایران رییس جمهور کرزی را گمراه می‌کنم.

موضوعات بالا به هیچ عنوان به معنای رد کردن مساعدت پول نقد ایران نیست. کمک نقدی ایران صورت می‌گرفت، اما نیویارک تایمز آن را با موضوعات دیگر آلوده ساخت و آن را وارونه جلوه داد. واقعیت کمک نقدی ایران به دفتر رییس جمهور افغانستان را در ذیل می‌خوانید.

در اوایل تابستان ۲۰۰۲ میلادی سیدمحمد خاتمی، رییس جمهور ایران، به حامد کرزی، رییس جمهور کشور، پیشنهاد کرد که یک مقدار پول نقد در دفتر ایشان موجود است، چون نظام افغانستان بسیار نپا است آن کشور می‌تواند از پول یادشده به دفتر رییس جمهور افغانستان کمک کند. رییس جمهور کرزی این مساعدت را با پیشانی باز پذیرفت.

بر اساس گفته‌های یحیا معروفی، مشاور رییس جمهور کرزی، بعد از پیشنهاد خاتمی به آقای کرزی، آقای معروفی و رییس دفتر آن زمان رییس جمهور موضوع را پی‌گیری کردند تا این‌که نخستین قسمت پول یادشده توسط غلام‌رضا بهرامی، سفیر ایران مقیم کابل، سپرده شد.

زمانی که این پیشنهاد توسط رییس جمهور ایران صورت گرفت و زمانی که برای نخستین بار مساعدت به گونه عملی آغاز می‌شود، من در این مساله هیچ نوع دخالتی نداشتم. حتا به وظیفه خود در حکومت جدید افغانستان آغاز نکرده بودم. در طول این زمان، من در ژنیو به سر می‌بردم و به عنوان کارمند سازمان ملل متحد وظیفه داشتم که در بخش‌های گذشته این سلسله مقاله در زمینه نوشته‌ام.

زمانی که به حیث رییس دفتر رییس جمهور کرزی به کار آغاز کردم، رییس دفتر پیشین سیدطیب جواد، دوسیه‌های مساعدت‌های پول نقد کشور‌های مختلف را برایم سپرد که عبارت از سه کشور بودند: ایران، جاپان و امارات متحده عربی.

امارات تنها یک بار چنین مساعدتی کرده بود، اما کمک ایران و جاپان تا آن زمان جریان داشت.

آقای جواد جزییات حساب بانکی که این پول‌ها مدیریت می‌شدند را نیز برایم سپرد. این حساب بانکی به نام رییس جمهور کرزی و در بانک ملی افغان فعال بود. رییس جمهور کرزی، پیش از من، صلاحیت دسترسی و استفاده از آن حساب بانکی را به سیدطیب جواد و رییس مالی ریاست دفتر داده بود.

زمانی که مسوولیت ریاست دفتر بر عهده من قرار گرفت، گاه ناگاه یک میلیون یورو از جانب ایران مساعدت می‌شد. این مساعدت بسیار منظم نبود، در هر سال دو یا سه بار صورت می‌گرفت. مگر پول یادشده با یک مکانیزم واضح دریافت و مصرف می‌شد و هیچ‌گونه پنهان‌کاری در آن وجود نداشت.

زمانی که این مساعدت توسط سفیر جمهوری اسلامی ایران به دست ما می‌رسید، از جانب ما سند رسید دریافت می‌کرد. به آقای کرزی از دریافت پول گزارش می‌دادم و توسط رییس مالی ریاست دفتر به حساب بانک ملی انتقال می‌یافت. آقای کرزی به سهم خود کابینه را از دریافت پول آگاه می‌ساخت و در مصوبه کابینه نیز یادداشت سپاس‌گزاری از رییس جمهور ایران بابت این مساعدت، ثبت می‌شد.

پول مورد نیاز بر اساس هدایت رییس جمهور و توسط رییس مالی از حساب بیرون می‌شد و به مصرف می‌رسید و گزارش مصارف همیشه به رییس جمهور تقدیم می‌گردید.

از این پول به مقاصد مختلف مصرف صورت می‌گرفت. روسای اقوام و سیاسیون تاثیرگذار از این پول مستفید می‌شدند. آن عده مسوولان دولتی که معاش‌شان برای نیازمندی‌های‌شان کفایت نمی‌کرد، نیز از مستفیدشونده‌های این پول بودند. مصارف تداوی برخی مریضان عاجل کارکنان ارگ و منسوبان دولتی نیز در آن شامل می‌شد. برای سال‌های متمادی یک بخش آن من‌حیث معاش حمایتی برای معین‌های برخی وزارت‌ها و دیگر مسوولان ارشد دولتی که معاشات‌شان تا تنظیم شدن با سیستم مالی وقت می‌گرفت، توزیع می‌شد.

آقای کرزی در گفت‌وگوهای مطبوعاتی بارها این مسوولیت را پذیرفتند که پول یادشده مربوط رییس جمهور می‌شد و ریاست دفترش وظیفه مدیریت آن را داشت.

داکتر عبدالله با وجود این‌که در موقف اپوزیسیون بود، در سال ۲۰۱۰ در سفری به امریکا در پاسخ به پرسش یک خبرنگار در این زمینه گفت: «من حاضر بودم که در سال ۲۰۰۲ رییس جمهور خاتمی به رییس جمهور کرزی پیشنهاد کرد که مقدار پول در دفتر خود دارند و چون نظام ما نوپا است و تا هنوز به ثبات لازم نرسیده، می‌توانند از آن پول به عنوان وجه سردستی دفتر آقای کرزی را کمک کنند.»

نویسنده‌های این مقاله در نیویارک تایمز بعد از گذشت زمان از کار خود پشیمان به نظر می‌رسیدند.

زمانی که در سال‌های ۲۰۱۱ الی ۲۰۱۳ به حیث نماینده خاص و سفیر افغانستان در اسلام‌آباد ایفای خدمت می‌کردم، روزی کارلوتا گال نزد من آمد. روی کتاب *The Wrong Enemy* کار می‌کرد. وی پذیرفت که بخشی از گزارش موضوع پول ایران انگیزه سیاسی داشت. چند ماه بعد از آن، دو گزارش‌گر نیویارک تایمز، الیسه روبین و ماتیو روسنبرگ به خانام در کابل آمدند و ضمن این‌که نادرست بودن بخشی از نوشته را پذیرفتند، بابت آن معذرت‌خواهی نیز کردند.

ماتیو برایم گفت: ما می‌دانیم که ایران تنها کشوری نبود که به دفتر رییس جمهور همچون پول کمک می‌کرد و شما هم تنها کسی نبودید که این پول را مدیریت می‌کردید. وی افزود که وفاداری بی‌حدتانه به آقای کرزی، شما را قربانی کرد.

ماتیو در ادامه بیان کرد که روی موضوع دیگری کار می‌کنند؛ این‌که سی‌آی‌ای به گونه منظم برای بیش از سیزده سال به شورای امنیت کمک کرده است. آن‌ها خواست درباره کمک‌های سردستی سی‌آی‌ای برای‌شان معلومات دهم. می‌خواستند بدانند که از میان رهبران جهادی، شخصیت‌های سیاسی، بزرگان قومی و رهبران طالب‌ها کدام اشخاص و به چه مقداری از این پول‌ها مستفید می‌شدند.

اگرچه من از تمام جزئیات این موضوع آگاهی داشتم، اما از تبصره ابا ورزیدم. با وجود آن اما داستان برملا شد. وقتی ماتیو داستان پول سردستی سی‌آی‌ای را افشا کرد، رییس جمهور کرزی از وی متنفر شد و یک سال بعد، وی را عنصر نامطلوب خواند و از وی خواست که افغانستان را در ۲۴ ساعت ترک کند. البته این خروج ماتیو به موضوع دیگری ارتباط داشت، وی در رابطه به تلاش‌های کودتا در برابر آقای کرزی نوشت. در کتاب خاطراتم با جزئیات در رابطه به این شایعه کودتا نوشته‌ام.

تعداد زیاد مردم از من می‌پرسند که آن خریطه‌های پول نقد ایران روی سیاست کرزی در رابطه به ایران تاثیر داشت یا خیر. من مطمئنم که روی احساس شخصی آقای کرزی تاثیر داشت، اما روی سیاست وی در رابطه به ایران یا امریکا تاثیر چندانی نداشت. پذیرفتن پول نقد، نشانه اعتماد میان کابل و تهران بود. رفاقت شخصی آقای کرزی با آقای خاتمی بسیار عمیق‌تر بود نسبت به آن پول نقد.

شکل‌گیری تکت انتخاباتی حامد کرزی و ناگفتنی‌های انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹

ساعت ۱۰:۰۰ شب به خانه مارشال محمدقسیم فهیم رسیدم. فهیم خان شخص خوش‌قصه‌ای بود. خودم را برای شنیدن قصه‌های شیرین و دراز وی آماده کرده بودم. عادت داشت، اگر می‌دانست به قصه‌هایش توجه داری، از هر در قصه می‌کرد، از جنگ در برابر قشون سرخ گرفته تا جنگ در برابر گلبدین حکمتیار، آوردن‌شان به کابل و سرانجام در رابطه به طالبان روایت‌های دل‌چسبی بیان می‌کرد. حین گوش دادن به قصه‌هایش، عکس حامد کرزی توجهم را جلب کرد که درست در جایی نصب بود که چهار سال پیش دیده بودم، زمانی که آقای فهیم معاون اول رییس جمهور بود.

از فهیم خان پرسیدم، این عکس به خاطری همیشه در آن گوشه‌ای دیوار نصب است تا حذف وی از معاونیت ریاست جمهوری را به یادش بیاورد؟ فهیم خان گفت: «این عکس همیشه در همان‌جا نصب است. شمار زیادی از حامیانم از من خواستند که چون از تکت انتخاباتی آقای کرزی در ۲۰۰۴ حذف گردیدم، آن را بردارم. مگر من تا حال یک رفیق وفادار به وی هستم. در میزان احترام به آقای کرزی هیچ‌گاه کاهش نخواهد آمد. به وی همیشه احترام خواهم داشت حتا اگر در رقابت‌های سیاسی در مقابل وی قرار بگیرم.»

مارشال فهیم گفت که یکی از کاندیداهای پرآوازه‌ی ریاست جمهوری که ظاهراً از پشتی‌بانی ایالات متحده نیز برخوردار است، به وی مراجعه کرده و معاونیت اول تکت انتخاباتی خود را به وی پیشنهاد کرده است. فهیم خان برایش گفته بود که «من در زنده‌گی معاونیت دو شخصیت را با افتخار پذیرفته‌ام؛ یکی امر صاحب مسعود و دیگر حامد کرزی. در هر مورد دیگر خودم باید شخص اول باشم.» با بیان این موضوع اخیر، ما به هدف آن ملاقات نزدیک‌تر شده بودیم. از من پرسید با چه طرحی نزدش آمده‌ام.

هدف من از دیدار با مارشال فهیم این بود که ملاقات وی و رییس جمهور کرزی را زمینه‌سازی نمایم. انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ در راه بود و تلاش‌ها برای ساختن تکت‌های انتخاباتی آغاز شده بودند. از فهیم خان خواستم که فردا صبح به دیدار آقای کرزی به ارگ بیاید که از جانب وی با پیشانی باز پذیرفته شد.

صبح روز بعد فهیم خان به ارگ رسید. ما تمام ملاقات‌های آن روز رییس جمهور را الی ساعت چهار عصر لغو کردیم. ملاقات طولانی‌ای داشتند. وقتی فهیم خان ارگ را ترک کرد، آقای کرزی از من تشکر کرد و گفت: «داوودزی، مسوولیت عظیمی را از شانه‌هایم برداشتی، از زمانی که زیر فشار خارجی‌ها وی را از معاونیت اول تکتام حذف کردم (منظورشان انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۴ بود)، احساس تقصیر می‌کنم. چون زمانی که برای بار نخست به حیث رییس اداره موقت به کابل آمدم، وی مرا بسیار کمک کرد، که هرگز فراموشم نخواهد شد.»

بسیار زود در شهر سر زبان‌ها پیچید که فهیم خان یک روز کامل را در ارگ در ملاقات با رییس جمهور کرزی گذرانده و به این توافق رسیده‌اند که در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ به حیث معاون اول، آقای کرزی را همراهی کند. فهیم خان به شکل خصوصی به دوستان نزدیک خود پذیرفته بود که این موضوع مطرح شده و افزوده بود که تا هنوز تصمیم نهایی اتخاذ نگردیده است.

ملاقات حامد کرزی با مارشال فهیم تاثیر بسیار آنی و مطلوبی در پی داشت؛ از هم‌پاشیدن جبهه‌ی سیاسی به محوریت جمعیت اسلامی افغانستان آغاز شد. این فروپاشی دقیق زمانی شکل گرفت که اپوزیسیون سیاسی مقتدری در محور داکتر عبدالله شکل گرفته بود تا وی به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری وارد میدان شود. فهیم خان در جمعیت اسلامی و در میان صفوف مجاهدین و مقاومتی‌ها نقش قابل ملاحظه‌ای داشت.

تلاش دوم ما جلب حمایت پروفیسور برهان‌الدین ربانی بود. از اتحاد آقایان کرزی و فهیم، استاد ربانی نیز متأثر شده بود. برای استاد ربانی خوش‌آیند نبود که فهیم خان جاگزین داماد وی احمدضیا مسعود شود.

ما در شرایطی قرار داشتیم که امریکایی‌ها از رییس جمهور کرزی ناخوش بودند، اگر در چنین وضعیتی استاد ربانی در کنار داکتر عبدالله قرار می‌گرفت، چالش بزرگی در مقابل ما قرار داشت. ما به کمک دوست دیرینه و متحد باوفایش استاد عبدرب الرسول سیاف به مذاکرات‌مان با استاد ربانی ادامه دادیم. من به گونه منظم با استاد ربانی ملاقات می‌کردم تا اسباب قناعتش را فراهم سازم که در انتخابات از حامد کرزی در مقابل داکتر عبدالله حمایت کند. استاد شهید در آغاز به این باور بود که امریکا از حامد کرزی حمایت نخواهد کرد، بل داکتر عبدالله از حمایت آن کشور برخوردار خواهد بود. من با بخش نخست ارزیابی‌شان موافق بودم که امریکایی‌ها از حامد کرزی حمایت نخواهند کرد، اما در عین زمان باور کامل داشتم که از داکتر عبدالله نیز حمایت نخواهند کرد. دیدگاه من این بود که اگر حمایتی در کار باشد، بدون تردید از داکتر محمداشرف غنی دریغ نمی‌نمایند.

باوجود این که تلاش‌های ما جریان داشت اما چانس کشانیدن استاد ربانی به کمپ انتخاباتی آقای کرزی چندان محتمل نبود. در عین زمان اما معاون جمعیت اسلامی، صدیق چکری، با تمام قوت در کنار آقای کرزی قرار داشت. سرانجام ما نتوانستیم استاد ربانی را قانع بسازیم که در کنار آقای کرزی قرار بگیرد مگر با آمدن فهیم خان و چکری درز عمیق و فضای بی‌اعتمادی در اپوزیسیون و تیم انتخاباتی داکتر عبدالله به وجود آمده بود.

فهیم خان نیز شک و تردیدهای خودش را داشت. وی این نگرانی را با استاد سیاف در میان گذاشته بود که می‌باید زیر فشار امریکا، آقای کرزی در آخرین دقایق از انتخاب وی به حیث معاون اول تکت امتناع کند. نگرانی‌ش بی‌جا نبود چون بعد از انتخاب وی و پیش از نام‌نویسی در کمیسیون مستقل انتخابات، امریکایی‌ها واکنش جدی نشان دادند و تلاش کردند تا مانع این اقدام شوند. امریکا به خاطر جلوگیری از این تصمیم، به آقای کرزی پیشنهاد کرد که پیش از تصمیم نهایی در رابطه به انتخاب معاونانش، سفری به ایالات متحده امریکا داشته باشد.

استاد سیاف از من تقاضای تنظیم ملاقات با آقای کرزی کرد. این نشست برای صرف چای صبح تنظیم شد. در جریان ملاقات، استاد سیاف با طرز ویژه‌ی خودش به رییس جمهور کرزی گفت: «می‌دانی که فهیم خان یک قوماندان است و قوماندان‌ها معمولاً سر قول خود ایستاد نمی‌باشند. خطر این وجود دارد که در نیمه راه، شما را تنها بگذارد.» آقای کرزی مخالفت شدید نشان داد و گفت: «فهیم خان مرد قول است، بالای گپ خود همیشه ایستاد است.» سیاف گفت: «خوب، یک نگرانی دیگر هم وجود دارد که شاید خودت زیر فشار خارجی‌ها از گپ‌ات پایی.» با شنیدن این موضوع از زبان استاد سیاف، رییس جمهور کرزی نگرانی فهیم خان را درک کرد و گفت: «چطور می‌توانم اعتماد فهیم خان را به دست بیاورم؟»

استاد سیاف پیشنهاد کرد: «خوب، شما دو نفر یک پاراگراف توافق‌نامه را امضا کنید و ما سه نفر (سیاف، چکری و داوودزی) به عنوان شاهدان آن را امضا خواهیم کرد.» آقای کرزی موافق بود و استاد سیاف ورقی را که با خود آورده بود از جیب بیرون کرد.

آقای کرزی بدون درنگ آن را امضا کرد. استاد سیاف آن را «قاط» نموده دوباره در جیب خود گذاشت و گفت که این ورق کاپی نخواهد شد و نزد وی باقی می‌ماند. وی افزود، این توافق‌نامه وقتی افشا خواهد شد که یکی از دو جانب آن را نقض نماید، با این اقدام، تردید و نگرانی فهیم خان از میان برداشته شد.

ما از هر نوع تلاش برای کشانیدن استاد ربانی شهید دریغ نکردیم تا این‌که دو روز قبل از انتخابات، از تصمیم نهایی خود برای ما اطلاع داد. تصمیم استاد بسیار غیرمترقبه نبود، وی علنی در کنار داکتر عبدالله قرار گرفته بود. دلیل ایشان این بود که اگر داکتر عبدالله در انتخابات برنده نشود، ممکن تصمیم بگیرد که مشکلی ایجاد کند. استاد گفت: «اگر من از عبدالله حمایت کنم، وی در جریان انتخابات به حرف‌های من گوش فرا خواهد داد و به این شکل قادر خواهم بود تا اوضاع را کنترل نمایم. اما اگر من از کرزی حمایت کنم، بالای حامیان عبدالله تاثیری نخواهم داشت تا مانع آن‌ها شوم که دست به ایجاد مشکلی نزنند.»

اداره‌ی اوباما نمی‌خواست که حامد کرزی برنده انتخابات ریاست جمهوری افغانستان باشد. زمانی که آن اداره باور حاصل کرد که برنده شدن حامد کرزی در انتخابات حتمی است و آن‌ها نمی‌توانند مانع این مساله شوند، روش خود را تغییر دادند و تلاش کردند تا آقای کرزی را وادار بسازند که از انتخاب فهیم خان به حیث معاون اول تکت جلوگیری نماید. هیلاری کلینتون وزیر خارجه ایالات متحده امریکا با تماس‌های مکرر از آقای کرزی خواست تا پیش از سفر به ایالات متحده امریکا در حصه معاونان تکت انتخاباتی‌اش تصمیم نهایی را نگیرد. در نظر داشتند تا در جریان سفر بالای آقای کرزی فشار وارد کنند و وی را وادار به صرف نظر از انتخاب فهیم خان به حیث معاون اول کنند.

مشورت نزدیکان آقای کرزی به شمول بنده این بود که بهتر است پیش از آغاز سفر، تکت انتخاباتی‌اش را نهایی ساخته ایالات متحده را در یک عمل انجام شده قرار دهد. رییس جمهور کرزی چنین کرد و درست یک روز قبل از سفر به ایالات متحده در کمیسیون مستقل انتخابات ثبت نام نمود و مارشال محمدقسیم فهیم و استاد کریم خلیلی را به حیث معاون اول و دوم تکت انتخاباتی‌اش رسمیت بخشید.

در برگشت از ایالات متحده، رییس جمهور کرزی از نتایج سفر راضی به نظر نمی‌رسید. ما به وسعت دادن حلقه متحدین سیاسی‌مان آغاز کردیم. به این هدف مذاکرات‌مان را با شخصیت‌ها و جریان‌های سیاسی تاثیرگذار و بانک‌های رأی شروع کردیم تا بتوانیم وزنه سیاسی و مردمی تیم انتخاباتی‌اش را بیش‌تر بسازیم.

با حزب اسلامی به رهبری عبدالهادی ارغندیوال مذاکره کردیم که نتیجه مطلوب داشت و منجر به توافق‌نامه‌ای شد که میان من به نمایندگی حامد کرزی و آقای ارغندیوال امضا رسید.

کسی که یک میلیون رای قوم اوزبیک را در سر جیبی‌اش داشت در تبعید در ترکیه به سر می‌برد. جنرال عبدالرشید دوستم به خاطر ادعای اکبربای مبنی بر بدرقتاری و تجاوز بر وی، در زمستان ۲۰۰۷ بیش از

یک سال را در حبس خانگی به سر برد و بر اساس یک توافق به تبعید به ترکیه فرستاده شد. حالا که هر روز به انتخابات نزدیکتر می‌شدیم، به اهمیت جنرال دوستم افزوده می‌شد. تصمیم رییس جمهور کرزی این بود که وی دوباره برگردانده شود تا در بسیج آرای قوم اوزبیک نقش وی اعمال گردد.

دست به کار شدیم، با سیدنورالله سادات نماینده جنرال دوستم و محمد محقق متحد نزدیک وی توافق‌نامه‌ای امضا نمودم. وعده ما در توافق‌نامه این بود که با برنده شدن آقای کرزی، افزون بر برخی وزارت‌ها، سیدنورالله سادات به جای استاد عظامحمد نور به حیث والی بلخ گماشته خواهد شد.

مطابق مواد توافق‌نامه، جنرال دوستم از ترکیه به کابل آمد و کمپین پر آب و تاب و موثری را در ولایات شمالی به حمایت از حامد کرزی راه‌اندازی کرد. وی قادر شد جهت راه‌اندازی کارزارهای انتخاباتی حمایت مالی مستقل نیز به دست بیاورد. کابل بانک و شرکت هوایی کام‌ایر نیز کارزارهای انتخاباتی آقای دوستم را تمویل کردند.

با برنده شدن رییس جمهور کرزی بیش‌ترین وعده‌های توافق‌نامه یادشده عملی شدند. یکی از بزرگ‌ترین مطالبات‌شان که تعیین سیدنورالله سادات به حیث والی بلخ بود، اما جامه‌ی عمل نپوشید چون مارشال فهیم از استاد عطا حمایت کرد و وی در جایش به حیث والی آن ولایت ابقا گردید.

به نماینده‌گی رییس جمهور کرزی با پیر سید احمد گیلانی و دکتر انوارالحق احدی نیز توافق‌نامه‌های انتخاباتی امضا کردم. حضرت صبغت‌الله مجددی و استاد عبدالرسول سیاف بدون هیچ پیش‌شرطی از آقای کرزی حمایت کردند.

در کنار جریان‌ها و شخصیت‌های سیاسی، برگزاری مناظره‌های تلویزیون به عنوان یکی از راه‌های دیگر جلب توجه و کشاندن آرای مردم به شمار می‌رفت. در جریان کارزارهای انتخاباتی داکتر محمدشرف غنی که یکی از کاندیداهای مطرح بودند، بارها حامد کرزی را به مناظره فراخواند. آقای کرزی حاضر شد که در یکی از مناظره‌ها اشتراک نماید، داکتر عبدالله عبدالله اما از اشتراک در آن حذر کرد. همکاران کمپین آقای کرزی نگران بودند، تلاش کردند تا افزون بر دو کاندیدا، اشتراک‌کننده سوم را نیز تشویق کنند تا در مناظره شرکت نماید. دکتر رمضان بشردوست وارد میدان شد و در جریان مناظره به طرفداری حامد کرزی نقش موثری ایفا کرد.

مگر، این مناظره تلویزیونی تاثیر چندانی بالای افکار عامه نداشت. چون قسمت اعظم جامعه روستایی بودند/هستند، نسبت به این گونه مناظره‌ها، موضوعاتی چون قومیت، اجرات گذشته، حمایت خارجی و مانند این‌ها نقش بیش‌تر داشت/دارد.

قابل ذکر است که متحدان بزرگ بین‌المللی افغانستان طالب تغییر بودند، مردم عام افغانستان اما عکس آن را می‌خواستند. در میان مردم میل شدید به ادامه کار رییس جمهور کرزی دیده می‌شد. ۱۷ کاندیدا در انتخابات به رقابت پرداختند، رقابت اصلی اما میان آقای کرزی و داکتر عبدالله بود. روابط اداره اوباما با حامد کرزی بسیار تیره بود اما مردم عام به این باور بودند که حامد کرزی با امریکایی‌ها دوستی و روابط تنگاتنگ و ناگسستی دارد.

در تقابل میان کرزی و اداره اوباما، کرزی توانست با وجود مخالفت شدید آن‌ها در انتخابات برنده شود. با وجود این اما اداره اوباما از تلاش‌های خود دست بردار نبود.

ریچارد هالبروک نماینده ویژه ایالات متحده امریکا برای افغانستان و پاکستان در جریان انتخابات در کابل به سر برد و روند را از نزدیک زیر نظر داشت.

صبح بعد از روز انتخابات تقاضای ملاقات هالبروک را دریافت کردیم. تاکید کرده بود که ملاقات عاجل است و طالب ملاقات در همان روز بود. رییس جمهور کرزی می‌خواست ملاقات کوتاه داشته باشد تا بتواند نماز جمعه را در جماعت ادا نماید، احساس می‌کردم فرصت بیش‌تر نیاز دارند، تشویق کردم تا آقای کرزی برای نان چاشت میزبان هالبروک باشد.

هالبروک در جریان این ملاقات پرسید: «آقای رییس جمهور، اگر انتخابات به دور دوم برود، واکنش شما چه خواهد بود؟» حامد کرزی با شنیدن این پرسش غیرمترقبه تکان خورد و جواب داد: «چرا این گونه سوال را امروز می‌پرسید؟ در حالی که هنوز حتما شمارش آرا آغاز نشده. ما تا هنوز نتایج آرا را نمی‌دانیم.»

هالبروک تلاش کرد تا در مورد این پیش‌قضاوت خود به نحوی پاسخی برای آقای کرزی بدهد. رییس جمهور کرزی گفت: «خوب، اگر مردم برای من بیش از ۵۰ درصد رای داده بوند، این سوال‌تان بی‌ربط است. اگر ۵۰ جمع یک تکمیل نشد، پس من قبول دارم که به دور دوم بروم اما این فیصله مربوط کمیسیون انتخابات است نه از شما یا از من.»

رییس جمهور کرزی با اصرار از هالبروک پرسید که چرا وی فکر می‌کند که انتخابات به دور دوم می‌رود. هالبروک پاسخ داد که گویا تقلب گسترده صورت گرفته است. وقتی کرزی تقاضا کرد که می‌خواهد بداند کی این موضوع را گفته است. هالبروک دیگر راه فرار نداشت مگر این‌که گفت تمام مردم این را می‌گویند. کرزی پافشاری داشت که بداند به گونه دقیق کی این را گفته است، سرانجام هالبروک از دکتر غنی نام گرفت. کرزی گفت: «اوه، حالا من فهمیدم که شما در پی چه هستید.»

از آن لحظه به بعد ملاقات با عصبانیت و اتهام‌بندی‌ها ادامه یافت. بالاخره هالبروک اعتراض کرد و بدون این که غذا را تا اخیر صرف کند، محل ملاقات و ارگ را ترک کرد.

تلاش‌های ریچارد هالبروک بعد از آن نشست، رنگ و بوی متفاوتی گرفت. در مسیری پا گذاشت که باید حکومت موقت تشکیل شود و انتخابات ریاست جمهوری دوباره برگزار گردد. برای نیل به این هدف و قانع ساختن واشنگتن و جامعه جهانی کابل را ترک گفت و سفر به کشورهای مختلف را آغاز کرد.

بخش بزرگ جامعه جهانی خط امریکا را تعقیب می‌کرد. آقای کرزی اداره امریکا را متهم ساخت که در تلاش است تا وی در انتخابات برنده واضح نباشد. شماری از سفارت‌های مقیم کابل آغاز کردند به صدور اعلامیه‌ها و بیانات مبنی بر این‌که در انتخابات تقلب گسترده صورت گرفته است. قابل یادآوری است که تمام این اتهامات بی‌بنیاد نبودند، تقلب توسط حامیان هر دو تیم پیش‌تاز صورت گرفته بود با وجود آن اما در برنده بودن حامد کرزی هیچ شک و تردیدی وجود نداشت.

تلاش‌های امریکا رنگ دیگری به خود گرفت و قفل‌شکن اصلی ایالات متحده وارد میدان شد. جان کری برای حل و فصل قضیه انتخابات به کابل آمد. هم‌زمان با حضور کری در کابل، موجی از فشار تلفنی بر حامد کرزی آغاز شد.

زمانی که جان کری در کابل مصروف تشویق حامد کرزی برای پذیرش فیصله کمیسیون شکایات انتخاباتی بود، شماری از رهبران اثرگذار جهان، یکی پی دیگر با آقای کرزی به تماس می‌شدند و از وی می‌خواستند تا با کری و سازمان ملل متحد همکاری کند و رفتن به دور دوم انتخابات را بپذیرد.

لخضر براهیمی دوست سابقه‌دار افغانستان از فرانسه با حامد کرزی تماس گرفت و از وی خواست تا به تقسیم قدرت با داکتر عبدالله و دکتر غنی تن دهد به نحوی که یکی از آن دو را به حیث رییس اجرایی

بپذیرد. وقتی رییس جمهور کرزی بر قانون اساسی استناد کرد، براهیمی به شکل بسیار واضح گفت: «شما یک کشور فقیر و بی ثبات هستید. برای شما ثبات بسیار مهم است نسبت به قانون اساسی.»

هیلا ری کلینتون در تماس های مکررش بالای آقای کرزی فشار وارد می کرد تا پیشنهادهای کری را جدی بگیرد. نخست وزیر بریتانیا گوردن براون یک گام دیگر هم پیش رفت و اخطار داد که اگر رییس جمهور کرزی به رفتن به دور دوم انتخابات تن ندهد، حمایت غرب را از دست خواهد داد. ستیفن هارپر نخست وزیر کانادا تماس گیرنده دیگر بود که به آقای کرزی گفت اگر در زمینه همکاری نکند، وی با نتایج وخیمی با کشورهای عضو ائتلاف جهانی مواجه خواهد شد. اظهارات مقامات اداره اوپاما نیز نشان دهنده این بود، تا این که آقای کرزی فیصله کمیسیون شکایات انتخاباتی را قبول نکند، در حصره افزایش قوای نظامی تصمیم نخواهند گرفت.

هراس بزرگ و نگرانی عمیق رییس جمهور کرزی این بود که اگر رفتن به دور دوم انتخابات را بپذیرد، داکتر عبدالله برای دور دوم حاضر نخواهد شد و به این ترتیب ریاست جمهوری وی با مشروعیت نیم بند باقی خواهد ماند. آقای کرزی وقتی این تشویش اش را با جان کری در میان گذاشت، کری به وی اطمینان داد که حاضر است به انجیل، قرآن و هر چیزی که وی عقیده دارد، قسم بخورد که دور دوم انتخابات برگزار خواهد شد.

وقتی مقدسات مطرح شد، رییس جمهور کرزی به حرف جان کری باور کرد و طی نشست مطبوعاتی با اشتراک کری و نمایندهی سرمنشی سازمان ملل متحد، اعلان کرد که حاضر است به دور دوم انتخابات برود.

اما، طبق پیش بینی حامد کرزی، داکتر عبدالله فهرست بلندبالایی از تقاضاهایش را مطرح کرد. برخی از این تقاضاها برای آقای کرزی قابل قبول بودند، مگر تمام آن ها را نپذیرفت. وقتی عبدالله با این پاسخ آقای کرزی مواجه شد، روند انتخابات را ترک کرد و در پی آن کمیسیون انتخابات حامد کرزی را برای پنج سال آینده رییس جمهور اعلان کرد. پیش بینی و هراسی که حامد کرزی داشت تحقق یافت.

بریده ای از فراز و نشیب های روند صلح

صدای مهیب اصابت دو راکت خیمه ی لویه جرگه را به شدت تکان داد. شور و هیجان نخستین لحظات جرگه ی ملی مشورتی صلح به وحشت و هراس مبدل شد. راکت ها با فاصله چند متر بالاتر از سقف خیمه لویه جرگه عبور و با فاصله ۵۰ متر در جانب دیگر خیمه به زمین اصابت کردند. متصل آن صدای شلیک های متواتر به گوش می رسید. محافظان رییس جمهور با چابکی دست به کار شدند و وی را از خیمه خارج ساخته و به ارگ ریاست جمهوری انتقال دادند. من تا ارگ ریاست جمهوری در کنار رییس جمهور بودم و از آن جا دوباره به خیمه برگشتم تا جریان نشست لویه جرگه را زیر نظر داشته باشم.

این رویداد در نخستین لحظات و حین سخنرانی رییس جمهور حامد کرزی در جریان جرگه ملی مشورتی صلح ۱۳۸۹ خورشیدی به وقوع پیوست که تحت ریاست پروفیسور برهان الدین ربانی و با اجندای مشورت درباره آغاز روند صلح دایر گردیده بود.

قسمی که در بخش گذشته با تفصیل نوشتم، روابط من با پروفیسور ربانی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ بیش تر نزدیک شده بود. در آن زمان ما می خواستیم اشخاص، جریان ها و احزاب سیاسی تاثیرگذار را قانع سازیم تا در کنار حامد کرزی قرار بگیرند و در کارزارهای انتخاباتی نقش خودشان را ایفا کنند. به همین منظور با استاد ربانی ملاقات های متواتر داشتم. در یکی از آن دیدارها استاد ربانی برایم گفت از این که رییس جمهور جنگ و رهبر یکی از جناح های دخیل در جنگ های داخلی کشور شمرده می شود، احساس قصور می کند. برای من قابل درک بود که این مسأله حس ناراحتی عمیقی را برای استاد

ایجاد کرده است و همیشه وی را اذیت می‌کرد. هر اس بزرگ‌تر این بود که با چنین حالتی از دنیا برود. زمانی که من این مورینه درونی استاد را دانستم، برایش پیشنهاد کردم که «می‌خواهید در روند صلح با طالبان و حزب اسلامی نقشی ایفا نمایید؟» استاد با کمال علاقه‌مندی گفت: «بلی، این چیزی است که از مدتی به این سو درباره‌اش فکر می‌کنم.»

وقتی این گفت‌وگو را با آقای کرزی در میان گذاشتم، وی از من خواست تا درباره چگونه‌گی نقش استاد ربانی در روند صلح بیش‌تر فکر کنم. چون بحث‌های تدویر جرگه ملی مشورتی صلح جریان داشت، من به آقای کرزی پیشنهاد کردم تا ریاست این جرگه را به استاد واگذار کند. اما رییس جمهور کرزی پیش از این، مثل گذشته، در نظر داشت تا صبغت‌الله مجددی این مسوولیت را پیش ببرد، به همین دلیل از من پرسید که موضوع آقای مجددی چطور خواهد شد؟ چون حضرت صاحب در جبهه‌ی نجات ملی رهبر آقای کرزی بود، من هم فراهم نمودن قناعت وی را به خود آقای کرزی واگذار کردم.

رییس جمهور کرزی درباره این‌که رهبری روند صلح را استاد ربانی داشته باشد، خوش‌بین بود، به همین دلیل پیشنهادم مورد پذیرش ایشان قرار گرفت. از من خواست تا زمینه ملاقات‌شان را فراهم سازم.

در ملاقاتی که میان رییس جمهور کرزی و استاد برهان‌الدین ربانی صورت گرفت، استاد عبدرب‌الرسول سیاف نیز حضور داشت. آقای کرزی ریاست جرگه را به استاد ربانی پیشنهاد کرد. استاد سیاف از پیشنهادشان حمایت نمودند و از جانب استاد ربانی نیز با کمال میل پذیرفته شد.

گروه کاری تدویر جرگه ملی مشورتی صلح ایجاد شد که امور را موفقانه پیش برد و جرگه در سال ۱۳۸۹ خورشیدی مطابق دو تا چهارم جون ۲۰۱۰ میلادی در خیمه (تالار) لویه‌جرگه در شهر کابل برگزار گردید.

در جریان آماده‌گی‌های جرگه ملی، رییس جمهور کرزی کم‌تر در رابطه به موضوعات اکمالاتی نگرانی نشان می‌داد. نگرانی بی‌پیشینه‌ی آقای کرزی اما از امنیت جرگه‌ی ملی بود. هر روز با وزیر داخله محمدحنیف اتمر و رییس عمومی امنیت ملی امرالله صالح صحبت می‌کرد تا خود را از تدابیر امنیتی لازم مطمئن ساخته باشد. این وضعیت نشان می‌داد که یک حس عجیبی آقای کرزی را از وقوع رویدادهای امنیتی برای برهم‌زدن جرگه ملی خبر می‌داد.

چند هفته پیش از تدویر لویه‌جرگه، لوکس‌ترین هتل شهر، کابل سرینا، مورد هدف راکت‌های قرار گرفت که از فاصله‌ای نزدیک شلیک شده بودند. سپس ارگ ریاست جمهوری نیز مورد اصابت راکت قرار گرفت. یک راکت در پیاده‌رو با فاصله‌ای ده متری با قصر گلخانه اصابت کرد. این پیاده‌رو محل رفت‌وآمد همه روزه آقای کرزی میان خانه و دفتر وی بود. راکت‌ها پنج دقیقه بعد از زمانی اصابت کرد که رییس جمهور کرزی از همان پیاده‌رو عبور کرده به قصر گلخانه داخل شده بود.

کارشناسان نظامی گفتند که راکت‌هایی که در هتل سرینا و ارگ ریاست جمهوری اصابت نموده بودند از فاصله نزدیک یعنی داخل شهر شلیک شده‌اند. این موضوع آقای کرزی را مشکوک کرد که عناصری در داخل نهادهای امنیتی در آن دخیل‌اند. البته این رویدادهای امنیتی در زمانی رخ دادند که تنش‌ها میان رییس جمهور کرزی با امریکا و ایساف به اوج خود رسیده بود. عوامل بالا، سبب شدند که رییس جمهور کرزی بالای اشخاص و افراد نزدیک به ایالات متحده امریکا شک و تردیدهایی پیدا کند. وی درباره وفاداری هر شخصی که وی را در تنش‌ها با امریکا همراهی نمی‌کرد شک و تردید پیدا کرده بود.

با وجود این همه تهدیدات و نگرانی‌ها، سرانجام روز افتتاحیه جرگه ملی مشورتی صلح فرارسید. طبق معمول، لویه‌جرگه‌ها توسط رییس دولت افتتاح می‌گردند. حین سخنرانی افتتاحی رییس جمهور کرزی دو راکت کمی بالاتر از سقف خیمه عبور کرده با فاصله ۵۰ متری در جانب دیگر خیمه به زمین اصابت

کرد. یکی از محافظان موظف شدیداً مجروح شد. صداهای شلیک نیز شنیده شدند. بعداً دلیل این شلیک‌ها معلوم گردید، پولیس از ورود یک گروه سه نفری انتحاری که می‌خواستند به ساحه لویه‌جرگه داخل شوند، جلوگیری کرده بود.

گروه محافظت رییس جمهور نگذاشت که رییس جمهور سخنرانی خود را تمام کند و وی را از خیمه خارج کرده به ارگ ریاست جمهوری رساندند. من آقای کرزی را تا به ارگ ریاست جمهوری همراهی کردم و دوباره به خیمه برگشتم تا جریان جرگه ملی را از نزدیک زیر نظر داشته باشم.

با وجود این‌که جرگه ملی به کارش ادامه داد اما تا جایی اخلال شده بود. نماینده‌گان اما به هر اسی در خود راه ندادند و تصمیم گرفتند که به کارشان ادامه دهند.

در اجلاس جرگه ملی بحث‌های داغی صورت گرفت. در خاتمه، این جرگه ملی به رییس جمهور صلاحیت داد تا با طالبان گفت‌وگوهای صلح را آغاز کند.

جرگه به رییس جمهور، ۶۷ سفارش داد. از جمله این‌که شورای عالی صلح را ایجاد کند تا روند صلح را مدیریت کند. جرگه همچنین پیشنهاد کرد تا برای نشان دادن حسن نیت جانب حکومت، شماری از طالبان زندانی آزاد گردند تا گفت‌وگوهای صلح تسریع شود. نماینده‌های اشتراک‌کننده در جرگه ملی از طالبان نیز خواستند تا در روند صلح اشتراک کنند و روابط و وابسته‌گی‌شان را با گروه‌های تروریستی خارجی به شمول القاعده قطع بسازند.

حامد کرزی در نظر داشت با حمایت نماینده‌گان حاضر در جرگه ملی به آتش‌بس با طالبان نایل آید. نماینده‌گان همچنین از نیروهای بین‌المللی خواستند تا از تلفات ملکی جلوگیری کنند.

بعد از اختتام، حامد کرزی به سفارش‌های جرگه اهمیت ویژه قایل بود. فرمان بررسی قضایای طالبان زندانی صادر شد تا دوسیه‌های مظنونان و متهمان با دقت و سرعت بررسی شود و در صورتی که شواهد کافی در پیوند به این گونه افراد و اشخاص نباشد، برای رهایی‌شان اقدام عاجل صورت گیرد.

رییس جمهور کرزی برای پی‌گیری سفارش‌ها و مشورت‌های جرگه ملی در داخل و خارج کشور به رأی‌زنی اقدام کرد که در نتیجه ۷۸ تن را برای عضویت به شورای عالی صلح انتصاب نمود.

وی از پروفیسور برهان‌الدین ربانی خواست تا این شورا را رهبری کند که در اکتوبر همان سال رسماً به کارش آغاز کرد. معصوم استانکزی به حیث رییس دارالانشای شورا گماشته شد. کشورهای تمویل‌کننده نیز صدها میلیون دالر به پروسه و برنامه‌های ممد صلح کمک کردند. علاقه‌مندی زیادی به وجود آمده بود. حال و هوا به نحوی بود که گویا به صلح نزدیک شده‌ایم. استاد ربانی و تیم کاری‌اش به ساختن پلان عملیاتی برای پیش‌برد امور آغاز کردند. همچنین، به رأی‌زنی با نیروهای سیاسی در داخل کشور آغاز کردند تا اجماع مورد نیاز را به وجود بیاورند. من شخصاً نیز بسیار علاقه داشتم تا در روند صلح نقشی ایفا کنم. چون همیشه به این باور بوده‌ام که آینده کشور در گرو حل مسالمت‌آمیز جنگ چندین دهه است.

شهادت پروفیسور برهان‌الدین ربانی

در سال ۲۰۱۱ میلادی زمانی که رییس جمهور کرزی و استاد ربانی از اسلام‌آباد دیدن می‌کردند، من جدیداً به حیث سفیر در آن کشور به کارم آغاز کرده بودم. در آن زمان، پاکستان ظاهراً باورمند ساخته شده بود که نگرانی‌اش در پیوند به رابطه کابل - دهلی حل خواهد شد. همچنین این‌که موضوع پشتون‌ها و بلوچ‌های پاکستان به گونه مسالمت‌آمیز قابل حل است. پاکستان اظهار کرده بود که حاضر است تا در روند صلح همکاری صادقانه کند.

در چنین وضعیتی بود که متأسفانه روند صلح شکار دسیسه شد. استاد ربانی را حلقات نامعلوم به شهادت رساندند. ترور رییس شورای عالی صلح، استاد برهان‌الدین ربانی و در پی آن نحوه واکنش رییس جمهور کرزی ریشه‌ی فرصت به وجود آمده را از بیخ برکنند. یعنی، حلقات نامعلوم استاد ربانی را شهید ساختند و در واکنش به این قضیه، آقای کرزی روند صلح را به قتل رسانید. معمای ترور استاد ربانی تا اکنون حل نشده باقی مانده است.

یک ماه پیش از رویداد انتحاری که سبب شهادت استاد ربانی شد، استاد با یک نماینده طالبان به نام حمیدالله آخندزاده ملاقات کرده بود. معصوم استانکزی رییس دارالانشای شورای عالی صلح و رحمت‌الله واحدیار این ملاقات را تنظیم کرده بودند. با شخص یادشده یکبار پیش از این نیز دیداری انجام شده بود، بار سوم اما آخندزاده به ملاقات حضور نیافت و به جای خود یک مرد نوجوان دیگر را فرستاد.

معصوم استانکزی رییس دارالانشای شورای عالی صلح در یک سفر رسمی عازم اسلام‌آباد پاکستان بود، هم‌زمان با آن استاد ربانی در سفر دیگری عازم ایران بودند. دارالانشای شورای عالی صلح فرد پیام‌رسان (انتحاری) را در یک محل محفوظ در کابل نگهداری کردند تا این‌که استانکزی از اسلام‌آباد به کابل برگشت. استانکزی با رسیدن به کابل، تقاضای ملاقات عاجل با رییس جمهور را کرد، مگر در همان روز فرصت ملاقات برای آقای استانکزی ترتیب نشد. روز بعدی، ۱۸ سپتامبر، آقای کرزی به منظور اشتراک در مجمع عمومی سازمان ملل متحد رهسپار سفر امریکا بودند و قبل از پرواز به آقای استانکزی فرصت دادند تا در هواپیما ملاقات کوتاهی داشته باشند.

معصوم استانکزی با عجله خودش را به میدان هوایی کابل رساند و در داخل هواپیما به ملاقات آقای کرزی رسید. استانکزی حامل پیام صوتی و نامه‌ای بود که از جانب شورای رهبری طالبان عنوانی استاد ربانی رییس شورای عالی صلح فرستاده شده بود. در پیام صوتی و نامه، اطلاع داده شده بود که شورای رهبری طالبان، نماینده پیشین خود را تبدیل کرده‌اند و نماینده‌ی جدید را به استاد ربانی به معرفی گرفته بود.

در نامه آمده بود که نماینده جدید شخص ارشد بوده و دارای صلاحیت تصمیم‌گیری نیز می‌باشد. جالب این بود که این نماینده جدید یک نوجوان و دارای تجربه و دانش ناچیز بود، اما دارالانشای شورای عالی صلح و نهادهای مسوول نتوانسته بودند این موضوع را درک کنند که چطور یک نوجوان و شخص بی‌دانش و بی‌تجربه می‌تواند نماینده ارشد و دارای صلاحیت طالبان باشد.

آقای کرزی بعد از شنیدن پیام صوتی و خواندن نامه رهبری طالبان به استانکزی دستور داد تا با استاد ربانی به تماس شود تا سفر خود را کوتاه ساخته مستقیم به کابل بیاید و با این نماینده جدید طالبان ملاقات کند. چون قرار بود استاد ربانی جهت انجام معاینات صحتی برای یک هفته در شارجه بماند.

دو روز بعد، ۲۰ سپتامبر، استاد ربانی به کابل رسید و مستقیم به خانه‌ی خود واقع وزیرمحمد اکبر خان رفت. ساعت چهار بعد از ظهر بود. می‌خواست برای لحظاتی استراحت کند تا خسته‌گی و کسالت ناشی از سفر را رفع کرده باشد. اما چند دقیقه نگذشته بود که دستیارش بر در اتاقش کوبید و وی را از رسیدن آقای استانکزی آگاه ساخت.

معصوم استانکزی به استاد ربانی پیام صوتی را شنوید و نامه را نیز برایش سپرد. آقای ربانی بعد از شنیدن پیام صوتی و خواندن نامه از استانکزی پرسید، آیا رییس جمهور کرزی در جریان این موضوع قرار دارد؟ استانکزی توضیح می‌دهد که آقای کرزی پیام صوتی و نامه را شنیده و خوانده است. استاد می‌پرسد که نماینده طالبان کجاست؟ آقای استانکزی می‌گوید نماینده طالبان در بیرون در داخل موتر با واحدیار منتظر اند. استاد ربانی از استانکزی می‌خواهد که شخص نامبرده داخل بیاید.

شخص مذکور با آقایان استانکزی و واحدیار داخل سالون می‌شوند. فرد نوجوان انتحاری تحت عنوان نماینده ارشد طالبان با دیدن استاد ربانی با عجله به جانب وی می‌رود و همین که هم‌دیگر را برای مصافحه به آغوش می‌کشند، انفجار مهیبی رخ می‌دهد. به احتمال زیاد مواد انفجاری در کلاه نوجوان مهاجم جاسازی شده بود. استاد برهان‌الدین ربانی به شهادت می‌رسد و آقایان استانکزی و واحدیار زخمی می‌شوند.

پروسه صلح یک‌بار دیگر قربانی حادثه شد. با شهادت استاد ربانی روند صلح به یک فاز کاملاً متفاوت داخل گردید. در بخش‌های قبلی نیز نوشته بودم که با دفن شدن شهید استاد برهان‌الدین ربانی در تپه وزیرمحمد اکبر خان، روند صلحی که با لویه‌جرگه تولد شده بود، نیز کشته و دفن گردید.

با این واقعه شورای عالی صلح تکان بزرگی دید. رسم بد میراثی ساختن و خانواده‌گی ساختن نهادها و روندهای ملی در آن زمان رواج کامل داشت. زمانی که یک شخص به هر شکلی، از دنیا می‌رفت، آقای کرزی بدون در نظر داشت سن و سایر موضوعات، فرزند وی را جایگزینش می‌کرد. بعد از به شهادت رسیدن استاد ربانی، بسیار زود آقای کرزی، صلاح‌الدین ربانی فرزند استاد برهان‌الدین ربانی را به حیث رییس شورای عالی صلح برگزید.

استاد ربانی یکی از رهبران مهم و مطرح جهادی کشور بود که کارنامه طولانی سیاسی داشت. یکی از هفت رهبر جهادی افغانستان که در مقابل شوروی سابق جهاد کرده بود و دارای دانش دانشگاهی در عرصه الهیات نیز بود. فرزندش صلاح‌الدین ربانی شایسته‌گی‌های خود را داشت و می‌توانست یک وزیر سودمندی باشد، اما لباس ریاست شورای عالی صلح برای وی بسیار کلان بود.

تحت رهبری استاد شهید، بیش‌تر رهبران جهادی عضویت شورای عالی صلح را داشتند، اما با روی کار آمدن صلاح‌الدین تعداد زیادشان به تدریج از آن شورا بیرون شدند که وزن سیاسی شورا را کاهش داد. بعد از شهادت استاد، حضور و ادامه کار محمدمعصوم استانکزی به حیث رییس دارالانشای شورای عالی صلح تا جایی حیثیت و کارایی این شورا را حفظ کرد.

یکی از اولویت‌های صلاح‌الدین ربانی در شورای عالی صلح این بود که قرائت و روایت دینی طالبان را زیر پرسش ببرد. تلاش‌ها بیش‌تر بر این محوریت می‌چرخید که رویکرد دینی طالبان نادرست جلوه داده شود. نزاع و تقابل روایت‌ها و رویکردها شکل گرفت. جنگیدن با رویکرد دینی طالبان کار به جایی نبرد، چون این گروه از شریعت قرائت مختص خودشان را داشتند/دارند و نظریات مقابل و متضاد علمای دیگر اسلام را نمی‌پذیرند.

در این راستا تاکید شورای عالی صلح، تدویر نشست علمای بین‌المللی در راستای صدور فتوا بر ضد رویکرد دینی طالبان بود. این اقدام برای با چالش مواجه ساختن ایدیولوژی طالبان روی دست گرفته شده بود.

در این برهه زمانی، پاکستان پیشنهاد کرد که مرحله اول نشست میان علمای افغانستان و پاکستان برگزار شود. جانب افغانستان بالاخره پذیرفت که یک کنفرانس علمای افغانستان و پاکستان را دایر کند. هیاتی به شمول پنج عضو از علمای افغانستان در خزان ۲۰۱۲ به اسلام‌آباد رسید تا درباره جزئیات این کنفرانس با همتایان پاکستانی‌اش بحث کند.

هیات افغانستان در هوتل ماریوت اسلام‌آباد مستقر شد. روز بعدی در همان هوتل با همتایان پاکستانی خود دیدار کرد. مولانا طاهر اشرف رهبری علمای جانب پاکستان را به عهده داشت. وی در آغاز نشست رفتار دوستانه داشت، اما بعد از دریافت یک تماس تلفنی، رفتارش کاملاً تغییر کرد که حتا از وی در مقابل هیات

افغانستان برخورد زشت سر زد. واضح بود که وی می‌خواهد بعد از همان تماس تلفنی، نشست را با چالش مواجه کند و سیوتاز کند.

یک کارمند سفارت افغانستان مقیم اسلام‌آباد که در نشست حضور داشت گفت، برای طاهر اشرفی زنگ آمد، وی به کنج سالون رفت و با شخصی که آن سوی خط بود صحبت کرد. این کارمند شنیده بود که اشرفی می‌گوید: «بیس کرنیل صاحب، سمج گیا، نهی هوگا». (بلی دگروال صاحب، فهمیدم. چنین نمی‌شود.)

روز بعدی من با ادم تامسن - کمیشنر عالی بریتانیا در اسلام‌آباد - ملاقات داشتم، از تاثیر وی بر اشرفی آگاه بودم، از برخورد آقای اشرفی با هیات افغانستان برایش شکایت کردم.

یک هفته بعد، مولانا طاهر اشرفی برایم یک پیام فرستاد که می‌تواند دعوتم را برای یک صبحانه در محل اقامتم بپذیرد. من از وی دعوت کردم و وی به تنهایی آمد. در جریان صرف غذا، وی گفت که کسی برایش اطلاع داده که ریاست عمومی امنیت ملی افغانستان، وظیفه گرفته تا وی را ترور نماید به خاطر این که وی با علمای افغانستان برخورد نادرست انجام داده است. برایش توضیح دادم که تمام نیروهای افغانستان به شمول نیروهای دفاعی و امنیتی تابع رهبری سیاسی افغانستان است. برایش روشن ساختم که این نیروها به هیچ عنوان در فعالیت‌های عدلی و قضایی دخالت نمی‌کنند و با این بیان، خاطرش را آسوده کردم؛ حکومت افغانستان هیچ‌گاه به آن بخش‌ها اجازه نخواهد داد تا بیرون از افغانستان عملیاتی را راه‌اندازی کنند. اما در عین زمان افزودم، این واقعیت است که وی افغان‌ها را اذیت کرده است و لازم است تا با همکاری در راستای روند صلح آن را جبران کند.

کشایش و مسدود شدن دفتر قطر

روندی که منجر به باز شدن و سپس بسته شدن دفتر قطر شد در مقابل چشمانم به وقوع پیوست. در اپریل ۲۰۱۱ میلادی پیش از رفتن به اسلام‌آباد برای اشغال و وظیفه جدیدم به عنوان نماینده رییس جمهور، نماینده ویژه ایالات متحده امریکا برای افغانستان و پاکستان آقای مارک گروسمن در ملاقاتی با رییس جمهور حامد کرزی که من نیز حضور داشتم گفت که قطری‌ها و حکومت جرمنی با طالبان نشست‌هایی داشته‌اند. آقای گروسمن توضیح داد که روند به مرحله‌ای رسیده که نماینده‌های طالبان پافشاری دارند تا پیش از دیدار با شورای عالی صلح، با امریکایی‌ها ملاقاتی داشته باشند.

حامد کرزی در همین ملاقات به امریکایی‌ها اجازه داد تا با طالبان نشستی داشته باشند ولی شرط گذاشت که ملاقات بعدی با حضور نماینده‌های دولت برگزار گردد. نشست یادشده در همان سال در مونیخ جرمنی صورت گرفت.

بعد از ملاقات مونیخ آلمان، نماینده ویژه ایالات متحده امریکا به کابل آمد تا به رییس جمهور کرزی جزئیات آن ملاقات را ارایه نماید. من در کابل بودم و در این ملاقات نیز اشتراک داشتم. آقای گروسمن به آقای کرزی گفت، طالبان می‌خواهند در قطر یک دفتر داشته باشند تا از آن دفتر با جهان در رابطه باشند. وی گفت: «ما فکر می‌کنیم این یک مفکوره خوبی خواهد بود تا برای‌شان اجازه باز کردن دفتر داده شود چون این سبب خواهد شد تا وابسته‌گی طالبان به پاکستان کاهش یابد و شاید در قسمت ایجاد زمینه گفت‌وگو میان حکومت شما و طالبان نیز مفید واقع گردد.» کرزی با کمال خوش‌بینی ضمن نشان دادن موافقت، بیان کرد: «ما نیاز داریم تا استراتژی خود را با انکشافات جدید سازگار بسازیم.»

سرانجام قرار شد تا در جون ۲۰۱۳ میلادی دفتر سیاسی طالبان در دوحه قطر به گونه عملی باز گردد. استخبارات پاکستان از باز شدن دفتر قطر ناراحت بود. از این هراس داشت که مبادا طالبان از کنترلش خارج شود.

یک روز پیش از افتتاح دفتر دوحه، در کابل بودم. رییس جمهور کرزی بسیار خوشحال به نظر می‌رسید، می‌گفت حالا می‌توانیم به قطر برویم و با طالبان گفت‌وگوی مستقیم داشته باشیم. معاون اول وی مارشال محمدقسیم فهیم به ارگ آمد، هر دو از انکشافات اخیر چنان ذوق زده و خرسند بودند که گویی در جامه نمی‌گنجند. اما بعضی از مشاورین که اصلاً مخالف مصالحه با طالبان بودند، خیلی ناراحت و مغموم به نظر می‌رسیدند. آن‌ها نه تنها در آن مقطع خاص بل هیچ‌گاه علاقه‌مند صلح با طالبان نبودند. خوشبختانه در این اواخر در تبتانی با تغییر پالیسی امریکا در برابر طالبان نظر آن‌ها نیز تغییر کرده است.

بعد از ظهر همان روز به اسلام‌آباد پرواز کردم، صبح بعدی در تلویزیون مراسم افتتاح دفتر طالبان در قطر را مشاهده نمودم. ساعتی بعد از آن، سهیل شاهین (با وی از زمانی شناخت داشتم که من در UNDP در اسلام‌آباد کار می‌کردم و وی در سفارت طالبان در اسلام‌آباد وظیفه داشت) از قطر از طریق تلفن با من تماس گرفت و گفت که می‌خواهند یک روند مشورتی را با نخبه‌های ملی کشور راه‌اندازی کنند. گفت: «ما می‌خواهیم این پروسه را با مشورت و صحبت با شما آغاز کنیم. اما نه به عنوان یک عضو دولت افغانستان، بل به حیث یک شخص مستقل.»

شام همان روز، رییس جمهور کرزی به گونه غیر مترقبه موفق خود را تغییر داد و از شیوه افتتاح دفتر قطر به شدت انتقاد کرد. آقای کرزی نوع افتتاح را به معنای رسمیت دو دولت موازی خواند. متعاقباً از امریکایی‌ها و قطری‌ها خواست تا هرچه زودتر دفتر متذکره را ببندند.

با همین عمر کوتاه، دفتر قطر دوباره بسته شد و به این ترتیب طالبان نیز شور و اشتیاق‌شان را برای گفت‌وگو با حکومت افغانستان از دست دادند.

در این، جای شک و تردید وجود ندارد که دوام جنگ و ناامنی در افغانستان از چگونگی روابط افغانستان و پاکستان عمیقاً متأثر است. ایجاد و رشد روابط دوستانه نیز دشمنانی دارد. صلح با طالبان امر ناممکن نیست ولی صلح پایدار متکی بر روابط دو جانبه بین افغانستان و پاکستان است.